

آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی

فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و
من علی الارض اهل آن.
"بهاء الله"



آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی

به کوشش: موهبت سبحانی

چاپ اول: ۱۶۰ بدیع، ۱۳۸۲ شمسی، ۲۰۰۳ میلادی
چاپ دوم: ۱۶۱ بدیع، ۱۳۸۳ شمسی، ۲۰۰۴ میلادی
چاپ سوم: ۱۶۲ بدیع، ۱۳۸۴ شمسی، ۲۰۰۵ میلادی

ناشر: Waldorf Enterprises
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

تایپ: هدیه خوش‌آئین

شابک: ISBN : 3-00-013482-4
copyright © 2003

نشانی: Waldorf Enterprises
P.O. Box 5217
New York, N.Y. 10185-5217
U.S.A.

تلفن: 212-475-8664

دورنویس / فکس: 646-602-2767

پست الکترونیکی: e-mail: Amouzeh@aol.com

این مجموعه را

به مادرم ضیائیه خانم که ضیاء آفتاب درخشان
روحش همچون نامش روشنی بخش زندگی ما بوده و هست
و به پدرم ظهورالله که از او درس ایمان و مهربانی و
انساندوستی آموختم، تقدیم می‌کنم.

مفردجات

- ۶ پیشگفتار ♦
- ۱ چکیده‌ای از آموزه‌های دیانت بهائی ♦
- ۲ - تحرّی حقیقت
- ۲ - وحدت عالم انسانی
- ۴ - دین باید ایجاد محبت و اتحاد نماید
- ۵ - دین باید مطابق عقل و علم باشد
- ۷ - ترک تعصبات
- ۹ - تعدیل معیشت و اقتصاد
- ۱۰ - اصول همه ادیان یکی است
- ۱۲ - تعلیم و تربیت عمومی
- ۱۲ - زبان و خط عمومی
- ۱۴ - تساوی رجال و نساء
- ۱۵ - صلح عمومی و تأسیس محکمه کبری
- ۱۷ - نفثات روح القدس
- ۲۰ ♦ گزیده‌هایی از کلمات مکنونه حضرت بهاء‌الله
- ۳۶ ♦ لوح اصل کل خیر
- ۴۱ ♦ بشارت بزرگ برای بشریت
- ۴۳ ♦ الوهیت و پیامبران
- ۵۵ ♦ نظم نوین جهانی
- ۵۸ ♦ گزیده‌هایی از الواح حضرت بهاء‌الله
- ۷۹ ♦ پیرامون آفرینش و طبیعت
- ۸۲ ♦ بخش‌هایی از هفت وادی
- ۸۷ ♦ ابیاتی از مثنوی حضرت بهاء‌الله
- ۸۹ ♦ نظر حضرت شوقی ربّانی پیرامون نظم جهانی ♦
- نظر حضرت شوقی ربّانی درباره ظهورات رو
- ۹۴ به کمال
- ۹۵ ♦ منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی

- ♦ گلچینی از مفاوضات حضرت عبدالبهاء ۹۸
- عتابها به انبياء ۹۸
- حکمت روح در جسد ۹۸
- اثبات بقای روح ۹۹
- قضا و قدر ۱۰۱
- عذاب بر دو قسم است ۱۰۲
- مسئله تناسخ ۱۰۳
- تأثیر نجوم ۱۰۵
- ♦ بخش هایی از رساله مدنيه و مطالبی پیرامون
- ایران و ایرانیان ۱۰۶
- مشتمل بر دو مناجات ۱۱۳
- نصّ کتاب اقدس: یا ارض الطاء ۱۱۵
- دیگر الواح ۱۱۵
- ♦ درباره سعادت بشر، جوانان و روش زندگی ۱۱۹
- ♦ بزرگداشت هنر موسیقی ۱۲۰
- ♦ ذکر تعدادی از منهیّات و واجبات ۱۲۲
- نهی از زنا ۱۲۲
- نهی از متعه ۱۲۲
- نهی از مسکرات ۱۲۲
- نهی از مواد مخدّر و قمار ۱۲۳
- نهی از طلب آمرزش از دیگری ۱۲۴
- نهی از دست بوسی ۱۲۴
- نهی از بالا رفتن از منبر ۱۲۴
- نهی از فرو کردن دستها در ظرف غذا ۱۲۵
- لزوم مراجعه به پزشک ۱۲۵
- لزوم حفظ تندرستی ۱۲۶
- لزوم رعایت نظافت ۱۲۹
- لزوم تربیت فرزندان ۱۳۱
- لزوم پرداختن به کار ۱۳۱

- ۱۳۲ - لزوم پرداخت حقوق الله
 ۱۳۵ ♦ مناجات‌ها و نمازها و دعا‌های بهائی
 ۱۳۵ - دعاها
 ۱۳۶ - نمازهای واجب روزانه
 ۱۴۸ - نماز برای مردگان
 ۱۵۰ - مناجات هنگام صعود روح
 ۱۵۳ - دعا برای متصاعدین الی الله
 ۱۵۷ - مناجات طلب ایمان و عرفان
 ۱۵۷ - مناجات‌های انقطاع و توکل
 ۱۵۸ - مناجات‌های الفت و اتحاد - وحدت عالم انسانی
 ۱۶۱ - مناجات‌های طلب صلح و آشتی
 ۱۶۲ - مناجات‌های نشر نفحات و تبلیغ
 - مناجات‌های طلب ثبات و استقامت
 ۱۶۴ در عهد و میثاق
 ۱۶۵ - مناجات‌های راز و نیاز - شکر و ستایش
 ۱۶۷ - مناجات‌های طلب حفظ و حراست
 - مناجات‌ها و الواح مناسب محافل و
 ۱۶۸ مجامع عمومی
 ۱۷۱ - مناجات‌های طلب تأیید و کمک
 ۱۷۳ - مناجات‌های طلب عفو و بخشش
 ۱۷۶ - مناجات‌های طلب خدمت و عبودیت
 ۱۷۷ - مناجات‌ها و الواح طلب هدایت
 ۱۷۹ - مناجات طلب برکت و گشایش در امور
 ۱۸۰ - مناجات‌های طلب فضل و احسان
 ۱۸۱ - الواح طلب استقامت - تسکین و تشجیع
 ۱۸۲ - مناجات‌های طلب شفا
 - مناجات‌های طلب روحانیت و فضائل
 ۱۸۵ عالم انسانی
 ۱۸۹ - مناجات طلب فداکاری

- ۱۹۰ - مناجاتهایی برای والدین
- ۱۹۱ - خطبه نکاح و مناجاتهای آن
- ۱۹۳ - مناجاتهایی برای بانوان
- ۱۹۴ - دعائی برای مولود
- ۱۹۴ - مناجاتهایی برای کودکان
- ۱۹۵ - دعای سفره
- ۱۹۵ - دعای صبح
- ۱۹۶ - دعاهاى وقت خواب
- ۱۹۷ - دعای هنگام خروج از خانه
- ۱۹۸ ♦ دعاها و مناجات‌ها و الواح ویژه
- ۱۹۸ - لوح شهادت حضرت اعلیٰ
- ۱۹۸ - لوح - دعا برای شهیدان
- ۲۰۰ - مناجات لقا
- ۲۰۲ - لوح احتراق
- ۲۰۸ - لوح احمد
- ۲۱۱ - لوح بلبلان
- ۲۱۳ - زیارت‌نامه حضرت بهاء‌الله و حضرت اعلیٰ
- ۲۱۶ - لوح ایام‌ها
- ۲۱۸ - دعاهاى ماه صیام
- ۲۲۱ - لوح شفا
- ۲۲۷ - لوح عید رضوان
- ۲۲۹ - لوح و دعای عید نوروز
- ۲۳۳ ♦ مناجات‌هایی از حضرت ولی امرالله
- ۲۳۷ ♦ مختصری از تاریخ دیانت بهائی
- ۲۳۷ - حضرت باب
- ۲۵۴ - حضرت بهاء‌الله
- ۲۷۱ - مقام حضرت بهاء‌الله و بشارات کتب مقدسه
- ۲۸۵ - حضرت عبدالبهاء
- ۲۹۳ - حضرت شوقی ربانی

- ۳۰۱ بیت العدل اعظم و نظم اداری
- ۳۰۲ محافل محلی و ملی و نحوه تشکیل آنها
- ♦ تقویم بهائی، ضیافت نوزده روزه و تعطیلات
- ۳۰۶ مقدسه
- ۳۰۹ یادداشتها
- ۳۳۳ نمایه عناوین

پیشگفتار

دیربست که میلیون‌ها نفر از مردم جهان با وجود گونه‌گونی نژاد، ملیت، قومیت، فرهنگ و دین با نظرگاهی واحد و تحت لوایی یگانه که همانا دست‌یابی به اصول همکاری و صلح جهانی است، به یکدیگر پیوسته‌اند. این اصول را دیانت بهائی همچون سنگ بنای نظم نوین جهانی دیرپای بنیان نهاده است و مردمانی را که پای‌بند بدان هستند، پشتیبانی و حمایت می‌کند. از جمله برگزیدگانی که از گذشته تاکنون در میان این انبوه انسانی در این راه گام برداشته‌اند، از آموزه‌های اندیشه بهائی در نوشته‌های خویش یاد کرده‌اند و ارزش‌های معنوی و روحانی آن را برای تکامل جامعه بشری برشمرده‌اند، شخصیت‌های برجسته‌ای همچون ملکه ماری (Queen Marie) ملکه پیشین رومانی و نواده ملکه ویکتوریا، اعلیٰ حضرت مالیتوا تانومافیلی دوم (Malietao Tanumafili) پادشاه ساموآی غربی، دانشمند حشره‌شناس نامدار سوئسی دکتر آگوست فورل (Auguste Forel) و موسیقی‌دان بلندآوازه جاز امریکایی جان برکز «دیزی» گیلسی (John Birks Dizzy Gillespie) را می‌توان نام برد. از دیگر کسانی که باور و آئین بهائی را ستوده‌اند، نویسنده بزرگ روسی کنت لئو تولستوی (Count Leo Tolstoy)، خاورشناس شهیر انگلیسی پروفیسور ادوارد بروان (Edward G. Browne) و نیز سیاستمدار برجسته و نویسنده چیره‌دست فرانسوی کنت دوگوبینو (Comte de Gobineau) بوده‌اند.

کتابی که در پیش رو دارید، گزیده‌ای از اصول اعتقادی، تعالیم، آثار، چگونگی تشکیلات اداری و تاریخ دیانت نوین

بهائی است که امروزه در بیش از دویست و سی و پنج کشور و جزیره و اقلیم جهان گسترش یافته است و مؤمنین بدان با جمعیتی بالغ بر هفت میلیون و یکصد و هفت هزار نفر^{۳۳} در فراتر از یکصد و هیجده هزار نقطه و شهر جهان زندگانی می‌کنند. مطالب این کتاب پیش از این به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اسپانیولی، مغولی، چینی، آلبانیایی و روسی ترجمه و منتشر شده است. اما عمق و وسعت اندیشه و مطالب دیانت بهائی که به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی بجا مانده است و تاکنون به بیش از هشتصد زبان ترجمه شده، نیز اشتیاق وافر خوانندگان فارسی زبان برای خواندن، دانستن و محفوظ داشتن آن بخش از آثار و تعلیمات که بسیار کاربردی تلقی می‌شوند، فراهم آورنده کتاب را بر آن داشت تا تحریر فارسی آن را افزون‌تر از تحریرهای دیگر کند. هدف دیگر این مجموعه ارائه مضامین و برگردان فارسی مطالب عربی در کنار یکدیگر است.

شکل‌گیری و تهیه مطالب این کتاب حاصل تلاش‌ها و یاری‌های افراد و مؤسسات ذیل است:

نخست *أمة البهاء* روحیه خانم که از سر لطف و بزرگواری شرح کوتاهی از تاریخ زندگانی حضرت شوقی افندی، ولی امر دیانت بهائی را نگاشتند و برای نشر در این مجموعه ارسال نمودند. دیگری مرکز انتشارات بهائی ایالات متحده آمریکا که مندرجات آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند و نکات ارزشمندی را یادآوری نمودند.

* -The World Almanac and book of facts 2003,p.638.

نیز مرکز انتشارات بهائی در انگلستان و محفل روحانی بهائیان شهر نیویورک که در تهیه منابع یاری‌های فراوانی نمودند. سدیگر راهنمایی‌های تیزبینانه و همکاری‌های بی‌دریغ دکتر سهیل بشرویه‌ای، جناب پیتراسترلینگ (Peter Sterling)، سرکار خانم بهی ویلیامز (Bahi Williams)، جناب شهاب فتح‌اعظم، سرکار خانم دکتر طلعت بصاری، دکتر علاءالدین قدس، سرکار خانم نجمیه توفیق (روحانی)، دکتر حمید احمدی، دکتر اسکندر هائی، دکتر علی توانگر، دکتر حشمت مؤید، سرکار خانم باهره سعادت، دکتر وحید رأفتی، سرکار خانم ساناز نوریان، جناب فریدالدین رادمهر، جناب فریبرز سبحانی، دکتر پیروز خوروش، جناب بیژن بیضایی، سرکار خانم پری مُهرگی، مهندس بدیع‌الله سنایی، مهندس حبیب ریاضتی، دکتر ایرج ایمن، دکتر حبیب حسینی و دوستان مسلمان مقیم ایران و خارج از ایران که نامشان ذکر نشده موجب بارآوری و بالندگی این مجموعه گردید.

قبول منت از همه این بزرگواران را فراهم آورنده کتاب بر خود فرض می‌داند و از همه آنان به صد بار و بیش سپاس می‌گذارد، با اقرار به این واقعیت مسلم که مسئولیت نقص و کمبودهای بازمانده بر عهده خود اوست.

موهبت سبحانی

چکیده‌ای از آموزه‌های دیانت بهائی

حضرت بهاء‌الله بنیان‌گذار دیانت جهانی بهائی، آموزه‌های معنوی و اجتماعی این دین نوین مبین را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی بنیان نهاد. سپس حضرت عبدالبهاء، فرزند ارشد ایشان و مرکز میثاق و تبیین‌کنندهٔ آیات الهی، در طی مدّت بیست و نه سال تلاش خستگی‌ناپذیر این آموزه‌ها را که در آثار حضرت بهاء‌الله ضبط و محفوظ است، در جهان گسترده ساخت. او پیش از جنگ جهانی اول و به هنگام سفرهای آموزشی و صلح‌طلبانهٔ خود به اروپا و امریکا و کانادا، این تعالیم معنوی و اجتماعی را برای مردمان گوناگون دنیا از ملیت‌ها و نژادهای متنوع تبیین و توضیح داد. آن حضرت در بسیاری از سخنرانی‌های خویش از آموزه‌های زیر یاد کرد:

- ❖ تحرّی حقیقت.
 - ❖ وحدت عالم انسانی.
 - ❖ دین باید ایجاد محبت و اتحاد نماید.
 - ❖ دین باید مطابق عقل و علم باشد.
 - ❖ ترک تعصبات.
 - ❖ تعدیل معیشت و اقتصاد.
 - ❖ اصول همهٔ ادیان یکی است.
 - ❖ تعلیم و تربیت عمومی.
 - ❖ زبان و خط عمومی.
 - ❖ تساوی رجال و نساء.
 - ❖ صلح عمومی و تأسیس محکمهٔ کبری.
 - ❖ نفثات روح القدس.
- شرح این آموزه‌ها که در پی می‌آید، گزیده‌هایی از

سخترانی‌های حضرت عبدالبهاء در اروپا، امریکا و کانادا می‌باشد که در سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۱۳ میلادی ایراد گردید.

تجزی حقیقت

❖ باید انسان تجزی حقیقت کند و از تقالید دست بکشد، زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است، وحدت عالم انسانی مستحیل است. پس باید تجزی حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت، حقیقت واحده است. تعدد و تجزی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزی و تعدد قبول نکند، اگر جمیع ملل تجزی حقیقت کنند، شبهه نیست که کل متحد و متفق شوند. جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تجزی حقیقت نمودند، نهایت متحد و متفق گشتند و الآن در نهایت اتحاد و اتفاق، در نهایت الفت و محبت با هم زندگی می‌نمایند و ابداً رائحه اختلاف در میان آنها نیست.

وحدت عالم انسانی

❖ امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است. محتاج صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد. این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی به واسطه قواء مادیه ترویج نشود، به واسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد، چه که فوائد سیاسیه ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض و به واسطه

قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود، چه که این قواء بشریه است و ضعیف، و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است، ممکن نیست مگر به قوه روحانیه، مگر به نفثات روح القدس. سایر قوا ضعیف است، نمی تواند ترویج نماید. از برای انسان دو بال لازم است، یک بال قوه ماده و مدنیت جسمانیه است، یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است. به یک بال پرواز ممکن نیست، دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیه ترقی کند، بدون مدنیت روحانیه به کمال نرسد.^۲

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده، جمیع را از یک عناصر خلق کرده، کل را از یک سلاله خلق نموده، جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظل یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده، هیچ تفاوتی نگذاشته، جمیع را یکسان خلق کرده، جمیع را رزق می دهد، جمیع را می پروراند، جمیع را حفظ می فرماید، به جمیع مهربان است، در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته.^۳ تفریق نمی فرماید که این مؤمن است یا آن مؤمن نیست. راحم کل و رازق کل است. این صفت رحمانیت الهیه است. لهذا نمی توانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم، زیرا خاتمه مجهول.^۴ مادام که خدا به کل مهربان است، ما چرا نامهربان باشیم. مادام خدا با کل باوفا است، ما چرا بی وفا باشیم. مادام خدا با کل به رحمت معامله می کند، ما چرا به قهر و غضب معامله کنیم. این است سیاست الهیه، البته اعظم از سیاست بشریه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد، ممکن نیست که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد. پس ما باید متابعت سیاست الهیه کنیم. جمیع ملل و

خلق را دوست داشته باشیم. به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت دانیم، زیرا جمیع از سلالهٔ یک خاندان، از اولاد یک آدم، امواج یک دریا، جمیع سبزهٔ یک چمن، جمیع در پناه یک خدا. نهایت این است که یکی علیل است باید معالجه نمود، جاهل است باید تعلیم کرد، در خواب است باید بیدار کرد، بیهوش است باید هوشیار نمود.^۵ لهذا سزاوار چنین است که برحسب نبوّات کتب مقدّسه شرق و غرب متحد شوند و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و باز و کبک در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن چرا نمایند، بلکه انشاءالله عالم انسانی راحت جوید. باید جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمّل هر مشقتی شویم تا آنکه صلح عمومی تأسیس یابد، وحدت عالم انسانی جلوه نماید.^۶ عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد، ظلم و اعتساف برداشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد.^۷ احبّای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ ودود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود. نظر را پاک نمایند و... همیشه به این فکر باشند که خیری به نفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودّت و اعانتی به نفسی نمایند. دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند... اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند... الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را درّ عطا مبدول دارد.^۸

دین باید ایجاد محبت و اتحاد نماید

❖ دین باید سبب الفت و محبت باشد. اگر دین سبب عداوت شود، نتیجه ندارد، بی دینی بهتر است زیرا سبب

عداوت و بغضاء بین بشر است و هر چه سبب عداوت است، مبعوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درزندگی شود، آن دین نیست، بی دینی بهتر از آن است زیرا دین به منزله علاج است. اگر علاج سبب مرض شود، البته بی علاجی بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود، البته بی دینی بهتر است.^۹ دین باید سبب الفت باشد، سبب محبت باشد، سبب ارتباط بین عموم بشر باشد.^{۱۰}

دین باید مطابق عقل و علم باشد

❖ اعظم منقبت عالم انسانی علم است، زیرا کشف حقایق اشیاء است... اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد، جمعیت علماء است و اشرف مرکز در عالم انسانی، مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب روشنایی عالم است، علم سبب راحت و آسایش است، علم سبب عزت عالم انسانی است. چون دقت نمائید دولت علم، اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم می شود، امپراطورها و قیاصره مخلوع گردند و به کلی سلطنتشان زیر و زیر می شود، اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی، انقضای ندارد.^{۱۱}

رؤسای ادیان امروز گمان می کنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است، لهذا هر قومی تشبث به تقالید نموده، آن را حق می دانند و این تقالید چون حقیقت نیست، لهذا مخالف با یکدیگر است و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده زیرا همچنین گمان می کنند که دین مخالف علم است و عقائد دینیه را تفکر و تعمقی لازم

نیست. و تطبیق به عقل و علم جائز نه زیرا عقل و علم مخالف دین است. لهذا عقائد دینیه باید مجرد، عبارت از صرف تلقین رؤسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند، باید معتقد شد ولو مخالف علم و عقل است. و حال آنکه علم و عقل نور است، دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلی نباشد، جهل است. می‌گوئیم علم و جهل و نور و ظلمت. اگر دین ضد علم باشد، آن جهل است. پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی که در بین بشر است، جمیع منبعث از جهل است. اگر آنها دین را تطبیق به عقل الهی و علم بکنند، همه پی به حقیقت برند. هیچ اختلافی نمی‌ماند، جمیع متحد و متفق می‌شوند. اعظم موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان به عقل و علم است. پس اگر عقائد دینیه منافی علم و عقل باشد، البته جهل است. انسان آنچه می‌شنود، باید آن را تطبیق به عقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند، آن حق است اما اگر بهیچوجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند، آن جهل است.^{۱۲} اگر مسئله‌ئی از طور عقل کلی الهی خارج، چگونه انسان قناعت کند، آن را اعتقاد عامیانه باید گفت. اساسی که جمیع انبیاء گذاشته‌اند حقیقت است و آن یکی است و همه مطابق علم است.^{۱۳} اگر بگوئیم دین ضد عقل است، مقصود این است که دین جهل است. لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود.^{۱۴} پس حکمت و عقل سلیم مطابق و ممدّ دین است نه مخالف.^{۱۵}

ترک تعصبات

❖ از جمله اساس بهاء‌الله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی است زیرا عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاکت. جمیع اختلافات و جنگها و نزاعها و خونریزیها سببش این تعصب است. هر جنگی که می‌بینید یا منبعث از تعصب دینی است یا منبعث از تعصب جنسی یا منبعث از تعصب وطنی یا تعصب سیاسیت.^{۱۶}

شش هزار سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصبات است و تا تعصب باقی، جنگ باقی، بغض باقی، عداوت باقی، اذیت باقی. و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد، جمیع این تعصبات را باید <دور> بریزیم و الا ممکن نیست که آسایش یابد.^{۱۷}

لهذا حضرت بهاء‌الله می‌فرماید این تعصبات هادم بنیان عالم انسانیت: (اول)^{۱۸} دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است. حضرت ابراهیم ندا به حقیقت کرد، حضرت موسی اعلان حقیقت نمود، حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود، حضرت رسول ترویج حقیقت نمود. جمیع انبیاء خادم حقیقت بودند، جمیع مؤسس حقیقت بودند، جمیع مروج حقیقت بودند.^{۱۹} نظر به اهل ادیان نمائید. اگر اهل ادیان تابع خدا هستند و مطیع تعالیم الهی، تعالیم الهی امر می‌فرماید ابدأ نباید تعصب داشت زیرا تعالیم الهی صریحست که باید نوع بشر با یکدیگر به محبت معامله کنند و انسان هر قصور است، در خود ببیند نه در دیگری و هرگز خود را ترجیح به دیگری ندهد، زیرا حسن عاقبت مجهول است و نمی‌داند. چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی

بوده، بعد منصرف از آن شده... پس عاقبت حال انسان
 مجهول است، در این صورت چگونه می‌تواند خود را
 ترجیح بر دیگری دهد. لهذا باید که در بین بشر ابداً تعصبی
 نباشد. نگوید من مؤمنم و فلان کافر. نگوید من مقرب درگاه
 کبریا هستم و آن مردود. (و ثانیاً) ... تعصب جنسی است.
 این مجرد وهم است زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده،
 کل یک جنسیم، اختلافی در ایجاد نداریم، امتیاز ملی در
 میان نیست، جمیع بشریم، جمیع از سلاله آدم هستیم. با
 وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این
 المانیست، این انگلیس است، این فرانسه است، این
 ترکست، این روم است، این ایرانیست. این مجرد وهم
 است... فرقی را که خدا نگذاشته، می‌توان آن را اعتقاد نمود
 و اساس قرار داد؟ جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز
 و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسانست. هیچیک
 امتیازی ندارد.^{۲۰} در پیش خدا سفید و سیاه نیست، جمیع
 رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است. بو و
 رنگ حکمی ندارد، قلب حکم دارد. اگر قلب پاک است،
 سفید یا سیاه، هیچ لونی ضرر نرساند. خدا نظر به الوان
 ننماید، نظر به قلوب نماید. هر کس قلبش پاک‌تر، بهتر. هر
 کس اخلاقش نیکوتر، خوشتر. هر کس توجهش به ملکوت
 ابهی بیشتر، پیشتر.^{۲۱} این نفوس چراغهای روشن عالم
 بشوند و این نفوس درختان بارور جنت ابهی هستند. لهذا
 امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبت و عرفان
 است نه از جهت شرقی و غربی. (و ثالث) تعصب سیاسی
 است. نفوسی در عالم پیدا می‌شوند که آرزوی تفرّد دارند.
 این نفوس فکرشان اینست که مملکت خویش را ترقی دهند
 ولو سائر ممالک خراب شود. لهذا به جمیع وسائل تشبث

نمایند و عاقبت لشکر کشند، مملکتی را ویران کنند. هزاران نفوس را به قتل رسانند تا یک نامی پیدا نمایند و گفته شود این مدبّر و فاتح فلان مملکت است و حال اینکه سبب شده که هزاران بیچارگان هلاک شده‌اند و هزاران خانمان خراب شده، هزاران طفل بی‌پدر مانده. و این فتوحات هم باقی نمی‌ماند، بلکه یک روزی غالب مغلوب می‌شود... این غالبیت نمی‌ماند، منقلب می‌شود. مادام که باقی نیست چرا انسان تعلق به آن داشته باشد و سبب خونریزی شود و ابناء انسان را که بنیان الهی هستند، هدم کند.^{۲۲}

و اما تعصّب وطن: همه روی زمین یک کره است، یک ارض است، یک وطن است. خدا تقسیمی نکرده، همه را یکسان خلق کرده، پیش او فرقی نیست. تقسیمی را که خدا نکرده، چه طور انسان کند. اینها اوهام است... این چه غفلتی است چیزی را که خدا خلق نکرده، ما گمان می‌کنیم و سبب نزاع و قتال قرار می‌دهیم. پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا میغوض. خدا ایجاد محبت و مودت نموده و از بندگانش الفت و محبت خواسته، عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول.^{۲۳}

تعدیل معیشت و اقتصاد

❖ از جمله اساس بهاء‌الله تعدیل معیشت است. طبقات ناس مختلفند، بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر. یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد، یکی سوراخی ندارد. یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است، یکی نان خالی ندارد، قوت یومی ندارد. و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم، نه آنکه مساوات باشد، بلکه

اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست، نظام عالم بهم می خورد. نظم عالم چنین اقتضا می نماید که طبقات باشد، نمی شود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند. بعضی در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی به کلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاى عقلست با نفسی که هیچ عقلی ندارد، مساوی باشد؟^{۲۴} لهذا مسئله مساوات مستحیل است. اما آنچه هست، این است که اغنیا رحم به فقرا کنند اما به میل خودشان، نه مجبوراً. اگر مجبوری باشد، فائده ندارد. نه آنکه به جبر باشد، بل به موجب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند.^{۲۵} جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد. نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد، نگذارد شخصی دیگر منتهی فقر را داشته باشد. مراعات او را بکند تا آنها راحت باشد. این را باید به قوانین اجرا کرد. نفس اغنیا باید خودشان زیادی مال خود را به فقراء انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که به موجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد.^{۲۶} امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد، سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.^{۲۷}

اصول همه ادیان یکی است

❖ اساس ادیان الهی یکی است و جمیع حقیقت است و حقیقت تجزی و تعدد قبول ننموده و لکن در بین بشر اختلاف حاصل شده و بعضی را گمان چنین که دین سبب

حرب و قتل و خونریزی است. استغفرالله! جمیع مظاهر الهی، جمیع نفوس مقدّسه جان خود را فدای وحدت عالم انسانی نمودند، جمیع خدمت به عالم اخلاق کردند. نفوس را به کلی به صلح و سلام خواندند و سبب نشر محبت و الفت شدند. فضائل عالم انسانی را ترویج دادند و کُل را در استفاضه کمالات صوری و معنوی تشجیع و ترغیب نمودند.^{۲۸}

جمیع احکام شریعت الهی مطابق عقل است زیرا دین منقسم به دو قسم است. یک قسم تعلق به روحانیات دارد و آن اصلست. قسم دیگر تعلق به جسمانیات یعنی معاملات دارد. آن قسمی که تعلق به روحانیات و الهیات دارد، آن تغییر و تبدیل نیافته، جمیع انبیاء به آن مبعوث شده‌اند و تأسیس فضائل عالم انسانی نموده‌اند، یعنی پرتوی از شمس حقیقت بر عالم اخلاق زد، روشن کرد و فیضی از رشحات ابر عنایت رسید و کشتزار حقیقت سبز و خرم شد. این اساس جمیع انبیاء است و تعلق به عالم اخلاق و عرفان دارد و یکی است و حقیقت است، زیرا حقیقت تعدّد قبول نمی‌کند. و اما قسم دیگر از دین الهی که تعلق به اجسام و احکام دارد، به اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد. مثلاً در زمان موسی در تورات به اقتضای آن زمان ده حکم قتل بود، اما در زمان مسیح زمان اقتضا نمی‌کرد، این بود که تغییر کرد... اما اصل دین الله اخلاق است، اشراق عرفان است، فضائل انسانی است.^{۲۹} محبت الله حقیقت جمیع ادیانست، محبت الله اساس تعالیم عالم انسانی است.^{۳۰}

تعلیم و تربیت عمومی

❖ تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحده گردند، یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد. اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سنّ در قلوب جای گیرد.^{۳۱} کُلّ باید تحصیل علوم و فنون نمایند. جمیع اطفال را داخل مکتب نمایند، چه در شهرها و چه در قریه‌ها و این فرض است اگر پدر طفلی هر آینه عاجز باشد، جمعیت بشریّه باید او را مدد نماید تا نفسی بی تربیت نماند و در مدارس هم تربیت جسمانی باید و هم تربیت روحانی زیرا علوم مادّیه به منزله جسد است و علوم الهیّه مانند روح. روح باید در جسد دمیده شود تا جسد حیات یابد، اما اگر روح نباشد جسد مرده است، ولو در نهایت جمال باشد. چون از فیض روح محروم باشد، ثمری ندارد و بی نتیجه است، بلکه نبودش بهتر.^{۳۲}

زبان و خطّ عمومی

❖ از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می‌گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می‌شود، آنست که السن مختلفه به یک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خطّ.^{۳۳} از اوامر حضرت بهاء الله اینست که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده، یک لسانی انتخاب یا ایجاد نمایند^{۳۴} و آن را جمیع آکادمی‌های عالم قبول نمایند، یعنی یک کنگره بین‌المللی مخصوص تشکیل دهند و

از هر ملتی نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمیع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند.^{۳۵}

این امر در کتاب اقدس چهل سال پیش => سال ۱۸۷۱ میلادی < نازل شده و مضمون آن اینست: مسئله لسان بسیار مشکل شده، زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف و تا وحدت لسان حاصل نگردد، اتلاف مشکل و معاملات مختل است. هر انسان محتاج به لسان‌های بسیار است تا بتواند به جمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است... پس بهتر اینست یک لسان ایجاد و یا انتخاب شود تا آنکه لسان عمومی باشد. در این صورت انسان به دو لسان محتاجست: یکی لسان وطنی، یکی لسان عمومی. به لسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید، اما به لسان عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان ثالث نمی‌باشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم الفت و مصاحبت می‌نمایند.^{۳۶} تا لسان عمومی تأسیس و ترویج نشود، ارتباط تام بین بشر حاصل نگردد، زیرا سوء تفاهم مانع الفت است و این جز به وحدت لسان زائل نشود. به سبب اختلاف لسان، اهل شرق عموماً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق بی‌خبرند، اما به واسطه لسان عمومی شرق افاضه از غرب نماید و غرب اقتباس انوار از شرق تواند و سوء تفاهم بین ادیان زائل شود. پس لسان واحد از اعظم وسایل الفت و ترقی است در عالم انسانی و سبب نشر معارف و معاونت و معاشرت عمومی.^{۳۷}

تساوی رجال و نساء

❖ **جميع كائنات موجوده مذكر و مؤنثند و در مابین ذكور و اناث آنها فرقی نیست.** نظر در عالم نبات می‌کنیم، می‌بینیم ذكور و أنثی است و مساواتست بین آنها. امتیازی نیست و در جميع کمالات نباتیه مساویند. همینطور در عالم حیوان نظر می‌کنیم، جميع ذكور و أنثی است. امتیازی در میان نیست، در جميع مراتب مساویند و در جميع وظائف حیوانی شریکند ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم، می‌بینیم تفاوتست. عجا این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است؟ آیا جنس ذكور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟^{۳۸}

نساء و رجال کل در حقوق مساوی، بهیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جميع انسانند، فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند، هیچ شبهه نیست که امتیازی نخواهد ماند زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است: یکی اناث و یکی ذكور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقص یک بال سبب وبال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است. چون دستی ناقص ماند، دست کامل هم از وظیفه خویش باز ماند. خدا جميع بشر را خلق کرده، جميع را عقل و دانش عنایت فرموده، جميع را دو چشم و دو گوش داده، دو دست و دو پا عطا کرده، در میان امتیازی نگذاشته است. لهذا چرا باید نساء از رجال پست <تر> باشند؟ عدالت الهی قبول نمی‌کند، عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده، در نزد خدا ذكور و اناثی نیست. هر کس قلبش پاک تر، عملش بهتر، در نزد خدا مقبول تر، خواه زن باشد خواه مرد. چه بسیار زنان پیدا شده‌اند که فخر

رجال بوده‌اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده و مریم مجدلیه غبطه رجال بود، مریم ام یعقوب قدوه رجال بود، آسیه دختر فرعون فخر رجال بود، سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است. حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود، حضرت قرّة العین کوکب نورانی روشن بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجال‌اند، عالم‌اند، شاعرانند، واقفانند، در نهایت شجاعت هستند. تربیت نساء اعظم و اهمّ از تربیت رجال است، زیرا این دختران روزی مادر شوند و اطفال را مادر تربیت می‌کند. اوّل معلّم اطفال مادرانند، لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند.^{۳۹} باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند البته به درجه مردها می‌رسند، علی‌الخصوص در هیئت اجتماعی عضو عاملند. لهذا خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند، تربیت واحد بشوند و وظیفه‌شان را به‌تمامه اجرا دارند. در نزد خدا زنی و مردی نیست.^{۴۰} ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان.^{۴۱}

صلح عمومی و تأسیس محکمه کبری

❖ عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود، عالم راحت نیابد.^{۴۲} تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور مابه الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد، عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و رو گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را

مثل خاکستر کند. جوانان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ندبه نمایند، شهرها خراب شود، ممالک ویران گردد.^{۴۳}

اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد، راضی نمی‌شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ئی از خون راضی نگردد. بلکه شب و روز می‌کوشد تا خاطری را مسرور کند. حال... بدایت اشراق صبح صلح اکبر است. امید... چنانست که صلح اکبر آشکار گردد و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل، در آن محکمه کبری فیصل یابد. این مشروط و موکول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار گردند... اتحاد را بر اختلاف مرجح شمردند و به جان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود... عالم، عالم دیگر شود... شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند، جنوب و شمال دست به دست یکدیگر دهند تا محبت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید.^{۴۴}

حضرت بهاء‌الله پنجاه سال پیش => سال ۱۸۶۲ میلادی < به جمیع ملوک نوشت، جمیع این تعالیم در الواح ملوک و الواح سائره مندرج و چهل سال پیش در هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد. کسانی که متابعت بهاء‌الله نموده‌اند، با هم در نهایت الفت و اتحادند. چون در مجلسی وارد می‌شوی مسیحی، یهودی، زردشتی، مسلمان همه در نهایت الفت و محبت‌اند. جمیع مذاکراتشان درباره رفع سوء تفاهم است.^{۴۵}

حضرت موجود می‌فرماید: ای دوستان! سراپرده یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید. همه

بار یک دارید و برگ یک شاخسار... خیمهٔ نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات... به راستی می‌گوییم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست... فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد... لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد، جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمات حربیه و صفوف عسگریه نبوده و نیست الا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم (مضمون فارسی: مگر به اندازه‌ای که کشورها و شهرهایشان را محافظت و پاسبانی نمایند). اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت...^{۴۶}

نفثات روح القدس

❖ حقیقت ألوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است، از برای حقیقت ألوهیت نزول و صعودی نیست. تنزل حق در عالم خلق مستحیل است، چرا که مناسبتی میان غنای مطلق و فقر محض نیست. حقیقت ألوهیت غنای محض است، قدیم است. اما انسان حادث است و فقر صرف. حقیقت ألوهیت قدرت محض است و انسان عجز صرف. لهذا مناسبتی بین غنای مطلق و فقر بحت و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز صرف نیست. پس مابین حقیقت ألوهیت و عالم خلق یک واسطهٔ فیض لازم. آن واسطه به منزلهٔ شعاعی است که از آفتاب ساطع، یعنی حقیقت مانند آفتابست و عالم خلق مثل ارض. میان آفتاب و میان زمین

واسطه فیض لازمست. آفتاب تنزل نمی‌کند، زمین به آسمان نمی‌رود. پس واسطه چه چیز است؟ نور آفتاب و حرارت آفتاب که واسطه میان زمین و آفتابست. روح القدس به منزله شعاع آفتاب است، تجلی آفتابست، حرارت آفتابست، کمالات آفتابست. حقیقت انسان به واسطه روح القدس فیض از حقیقت ألوهیت یابد و بدون واسطه ممکن نیست. جمیع فیوضاتی که از عالم حق به عالم خلق می‌رسد به واسطه روح القدس است، زیرا روح القدس سبب حیات ابدیه انسان است. سبب قوه کاشفه، نفوذ روحانیه و حکمت بالغه و حرکت علویّه انسانست. جمیع اینها از فیوضات روح القدس است.^{۴۷}

عالم انسانی به قوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند، بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده، به درجه کمال برسد، زیرا جسم انسان محتاج به قوای مادیه است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود، عالم انسانی خاموش می‌شد و نفوس انسانی مرده بود. چنانچه حضرت مسیح می‌فرماید: «مرده را بگذار مرده‌ها دفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است، آن جسد است و آنچه از روح مولود شده است، آن روح است» و این معلوم است که روحی که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد، آن میت است.^{۴۸} حضرت مسیح به قوه روح القدس تربیت عمومی نمود و ملل مختلفه را الفت داد تا امت کلدان و اجیبیان و رومان و یونان و آشوریان، امم مختلفه به قوه روح القدس الفت یافتند.^{۴۹} هیچ قوه‌ئی جز این قوه ملکوتیه

نتواند که جمیع بشر را انجمن واحد کند و روابط محبت را محکم و متین نماید. لهذا باید جمیع بکوشیم تا در میانۀ بشر نورانیت الهی حاصل شود، نفثات روح القدس تأثیر کند، نورانیت آسمانی پرتو افکند تا اینکه این قلوب بشر به تمامه به یکدیگر ارتباط تام حاصل کند. این است اساس محبت حقیقی. ۵۰

گزیده‌هایی از کلمات مکنونه حضرت بهاء‌الله

هوالبهی الابهی

هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة على
التبيين من قبل وانا اخذنا جواهره واقصناه قيص الاختصار
فضلاً على الاحبار ليوفوا بعهدالله ويؤدوا اماناته في أنفسهم
و ليكونن بجوهر التقى في ارض الروح من الفائزين. ٥١

اوست روشن‌ترین روشنائی‌ها

(مضمون فارسی: این است آنچه از جبروت عزت به زبان
قدرت و توانایی بر پیامبران پیش از این نازل شده است. و ما چکیده
آن را برگزفیم و جامه اختصار بر آن پوشانیدیم همچون فضلی از
برای نیکان، تا آنان به پیمان الهی وفا نمایند و امانت‌های
خداوندی را در هستی خویش ادا نمایند و به گوهر پرهیزکاری در
عالم روح فائز شوند.)

یا ابن الروح

في أول القول املك قلباً جيداً حسناً منيراً لملك ملكاً
دائماً باقياً ازلاً قديماً. ٥٢

ای پسر روح

(مضمون فارسی: نخستین گفتار این است: قلبی پاک و مهربان
و روشن داشته باش تا بتوانی ملک دائمی ابدی ازلی بی‌انتهایی را
مالک شوی.)

یا ابن الروح

أحب الأشياء عندي الإنصاف. لا ترغب عنه إن تكن إلى
رغباً و لا تغفل منه لتكون لي أميناً و أنت توفق بذلك أن
تشاهد الأشياء بعينك لا بعين العباد و تعرفها بعرفتک

لا بمعرفة أحد في البلاد. ففكر في ذلك كيف ينبغي أن تكون.
ذلك من عطيتي عليك و عنایتی لك فاجعله أمام عينيك. ۵۳

ای پسر روح

(مضمون فارسی: محبوبترین چیزها نزد من انصاف است. اگر به من رغبت داری از آن روی مگردان و از آن غافل مشو تا نزد من امین باشی. و تو به آن موفق شوی اگر چیزها را با چشم خویش بینی، نه با دیدهٔ دیگران و آنها را با بینش خود بازشناسی، نه با معرفت دیگر کسان. در این اندیشه کن که سزاوار است چگونه باشی. این انصاف عطیة من بر تو و نیز عنایت من برای تو است. آن را در برابر دیدگانت بگذار.)

یا ابن الانسان

كنت في قدم ذاتي و أزلية كينونتي؛ عرفت حبي فيك
خلقتك؛ و ألقيت عليك مثالي و أظهرت لك جمالي. ۵۴

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: در ذات قدیم خود و ابدیت وجود خویش بودم. مهمم را در تو شناختم. پس ترا آفریدم و مثالی از خود را بر تو القا نمودم و زیباییام را بر تو آشکار ساختم.)

یا ابن الانسان

أحببت خلقك فخلقتك، فأحببتني كي أذكرك، و في روح
الحياة أثبتك. ۵۵

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: آفرینشات را دوست داشتم، پس ترا آفریدم. بنابراین دوستم بدار تا یادت کنم و ترا در روح زندگی استوار گردانم.)

یا ابن الوجود
أحببني لأحبك. إن لم تحبني لن أحبك أبداً فاعرف يا
عبد. ۵۶

ای پسر وجود

(مضمون فارسی: دوستم بدار تا دوست بدارم. پس بدان ای
بنده! اگر به من مهر نورزی، هرگز به تو مهر نخواهم ورزید.)

یا ابن الوجود

صنعتک بأیادی القوّة و خلقتک بأنامل القدرة، و
أودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کلّ شیءٍ، لأنّ
صنعی کامل و حکمی نافذ لا تشکّ فیه و لا تکن فیه مریباً. ۵۷

ای پسر وجود

(مضمون فارسی: ترا با دستهای نیرومند ساختم و با انگشتان
پرتوان آفریدم و جوهر نور خویش را در تو به امانت نهادم. پس از
هر چیز بی نیاز شو، زیرا صنعم کامل و فرمانم نافذ است. به آن شک
مکن و دودل مباش.)

یا ابن الانسان

أنت ملکی و ملکی لا یفنی. کیف تخاف من فنائک، و
أنت نوری و نوری لا یطقی. کیف تضطرب من إطفائک، و
أنت بهائی و بهائی لا یغشی، و أنت قیصی و قیصی لا یبلی.
فاسترح فی حبّک إیّای لکی تجدنی فی الأفق الأعلى. ۵۸

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: تو ملک منی و ملک من فناپذیر است.
چگونه از نیستی خویش می هراسی؟ و تو روشنایی منی و روشنایی
من خاموش نمی شود. چگونه از خاموش شدن خویش نگران
هستی؟ و تو درخشش نور منی و درخشش نور من محو نشدنی است.)

و تو جامه منی و جامه من کهنه نمی شود. پس در محبت خود نسبت
به من پابرجا باش تا مرا در افق اعلیٰ بیابی.)

یا ابن الانسان

لاتتعدّ عن حدّک و لاتدّع ما لاینبغی لنفسک أسجد
لطلعة ربّک ذی القدرة و الاقتدار. ۵۹

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: از حدّ خویش پا فراتر مگذار و آنچه را که
شایسته وجود تو نیست، ادّعا منمائی. سجده نما در مقابل روی
پروردگارت که صاحب توانایی و اقتدار است.)

یا ابن الرّوح

لافتخر علی المسکین بافتخار نفسک لأنتی أمشی قدامه و
أراک فی سوء حالک و ألعن علیک الی الابد. ۶۰

ای پسر روح

(مضمون فارسی: به سرفرازی خود بر بینوا مناز چه که من
پیشاپیش او روانم و حال بد تو را می بینم و تا ابد نفرینت می کنم.)

یا ابن الانسان

لاتنفس بخطأ أحد ما دمت خاطئاً، وإن تفعل بغير ذلک
ملعون أنت، و أنا شاهد بذلک. ۶۱

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: تا هنگامی که خود خطا کار هستی، از خطای
کسی دم مزین و اگر جز این کنی، ملعون خواهی بود و من بر این گواه
هستم.)

يا ابن الروح
أيقن بأنّ الذي يأمر الناس بالعدل و يرتكب الفحشاء في
نفسه، إنّهُ ليس منّي ولو كان على اسمي. ٦٢

ای پسر روح
(مضمون فارسی: یقین بدان آن کس که مردم را به داد
می خواند و خود ستمگری می کند، از من نیست هر چند که نام مرا بر
خود نهد.)

يا ابن الوجود
حاسب نفسك في كلّ يوم من قبل أن تحاسب لأنّ الموت
يأتيك بغتةً و تقوم على الحساب في نفسك. ٦٣

ای پسر وجود
(مضمون فارسی: هر روز به حساب نفس خود برس پیش از
آنکه به حساب فرا خوانده شوی، زیرا مرگ ناگهان در می رسد و تو
برای حساب نفس خویش برپا داشته خواهی شد.)

يا ابن العياء
جعلت لك الموت بشارةً، كيف تحزن منه. و جعلت النور
لك ضياءً، كيف تحتجب عنه. ٦٤

ای پسر عرشی
(مضمون فارسی: مرگ را برای تو مزده ای ساختم، از چه روی
از آن اندوهگینی؟ و نور را برای تو روشنی بخش کردم. چرا خود را
از آن در می پوشی؟)

يا ابن الروح
ببشارة النور أبشرك فاستبشر به و الى مقرّ القدس
أدعوك تحصن فيه لتستريح الى أبد الأبد. ٦٥

ای پسر روح

(مضمون فارسی: به بشارت نور ترا مزده می‌دهم، پس به آن شادمان شو و به سوی جایگاه قدس ترا می‌خوانم، در آن پناه گیر تا جاودانه در آن بیارامی.)

یا ابن الرّوح

روح القدس یبشّرک بالانس کیف تحزن و روح الامر
یؤیدک علی الأمر کیف تحتجب و نور الوجه یشی قدامک
کیف تضل. ٦٦

ای پسر روح

(مضمون فارسی: روح القدس به تو مزده همدمی می‌دهد. چرا اندوهگینی؟ و روح الامر در فرمان خویش پشتیبان توست. چرا در پس پرده مانده‌ای؟ و نور روی او پیشاپیش تو گام برمی‌دارد. چگونه است که گمراه می‌شوی؟)

یا ابن الانسان

أفرح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقائی و مرآةً لجمالی. ٦٧

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: به شادی قلب خویش شادمان باش تا شایسته دیدارم شوی و آئینه‌ای برای جمالم گردی.)

یا ابن الانسان

لا تترك أوامری حباً لجمالی و لاتنس وصایای ابتغاء
لرضائی. ٦٨

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: به عشق جمال من دستوراتم را فرو مگذار و به امید خوشنودی من، سفار شهائم را از یاد مبر.)

يا ابن الوجود
أذكرني في أرضي لأذكرك في سماءي؛ لتقرّ به عينك و تقرّ
به عيني. ٦٩

ای پسر وجود

(مضمون فارسی: مرا در زمینم یاد کن تا ترا در آسمانم به یاد
آورم، تا چشمان تو با آن آرامش یابد و نیز دیدگان من با آن شاد
گردد.)

يا ابن الانسان

لكلّ شيء علامة؛ و علامة الحبّ الصّبر في قضائي و
الاصطبار في بلائي. ٧٠

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: هر چیزی را نشانه‌ای است: نشانه دوستی
بردباری در قضای من و شکیبایی در بلائی من است.)

يا ابن الانسان

بلائی عنایتی ظاهره نار و نعمة و باطنه نور و رحمة
فاستبق اليه لتكون نوراً ازلياً و روحاً قديماً و هو امری
فاعرفه. ٧١

ای پسر انسان

(مضمون فارسی: بلائی نازل شده از سوی من، عنایت من
است. در ظاهر آتش و عقوبت است و در باطن روشنایی و رحمت.
به سوی آن بشتاب تا نور جاودان و روح قدّم گردی. این فرمان من
است، پس آن را دریاب.)

يا ابن البشر

إن أصابتك نعمة لاتفرح بها، و إن تمسّك ذلّة لاتحزن

منها، لأنّ كليهما تزولان في حين و تبیدان في وقتٍ. ٧٢

ای پسر بشر

(مضمون فارسی: اگر ترا نعمتی در رسید، از آن شادمان شو و اگر ذلتی ترا فراگرفت، از آن اندوهگین شو زیرا هر دو در آنی از میان می‌روند و در مدّتی نابود می‌شوند.)

یا ابن الوجود

لا تشتغل بالدنیا، لأنّ بالنار نمتحن الذهب، وبالذهب نمتحن العباد. ٧٣

ای پسر وجود

(مضمون فارسی: خود را سرگرم این دنیا مکن، زیرا با آتش زر را می‌آزمایم و با زر بندگان را.)

یا ابن الوجود

فؤادک منزلی قدّسه لنزولی و روحک منظری طهرها
لظهوری. ٧٤

ای پسر وجود

(مضمون فارسی: قلب تو خانه من است. آن را برای فرود آمدنم پاک نمای. و روح تو نظرگاه من است. آن را برای ظهور من پاکیزه و طاهر گردان.)

یا ابن الجمال

و روحی و عنایتی ثمّ رحمتی و جمالی، کلّ ما نزلت علیک
من لسان القدرة و کتبتہ بقلم القوّة قد نزلناه علی قدرک و
لحنک لا علی شأنی و لحنی. ٧٥

ای پسر جمال

(مضمون فارسی: سوگند به روح و عنایت و رحمت و

جمال، همه آنچه را که از زبان قدرت بر تو نازل کرده‌ام و با قلب
نیرومندی نگاشته‌ام، مطابق توان و درک تو نازل کرده‌ام و نه برابر
شان و لحن خویش.)

یا ابناء الانسان

هل عرفتم لم خلقناكم من تراب واحد؛ لئلا يفتخر أحد على
أحد. و تفكروا في كل حين في خلق أنفسكم؛ أذاً ينبغي كما
خلقناكم من شيء واحد أن تكونوا كنفس واحدة؛ بحيث تمشون
على رجل واحدة، و تأكلون من فم واحد، و تسكنون في ارض
واحدة؛ حتى تظهر من كينوناتكم و أعمالكم و أفعالكم آيات
التوحيد و جواهر التجريد. هذا نصحي عليكم يا ملأ الأنوار،
فانتصحوا منه لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منيع.^{۷۶}

ای فرزندان انسان

(مضمون فارسی: آیا می‌دانید که چرا شما را از یک خاک
آفریدیم؟ برای اینکه کسی بر کسی فخر نرزد. و در هر زمان در
آفرینش وجود خویش اندیشه کنید که چگونه آفریده شدید. چون
شما را از گلی واحد آفریدیم، می‌باید که مانند وجود واحدی
گردید، به سانی که به یک شیوه مشی کنید و با دهانی یکتا غذا
خورید و در زمینی واحد زیست نمایید، تا اینکه از سرشتها و
کردارها و کارهایتان نشانه‌های یکتایی و گوهرهای آزادگی پدیدار
گردد. ای گروه روشنی‌ها! این پند من بر شما است. پس از آن پند
گیرید تا میوه‌های قدسی را از درخت بلند پایه ارجمندی دریافت
نمائید.)

بنام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گوش! اول سروش دوست اینست:

ای بلبل معنوی

جز در گلین معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان
عشق جز در سبای جانان وطن مگیر. و ای عنقای بقا جز در
قاف وفا محلّ میذیر. اینست مکان تو اگر بلامکان به پر جان
بربری و آهنگ مقام خود رایگان نمائی.^{۷۷}

ای پسر روح

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود
جمال گل، مگر طیور افنده عباد که به تراب فانی قانع شده،
از آشیان باقی دور مانده‌اند و به گلهای بُعد توجه نموده، از
گلهای قرب محروم گشته‌اند. زهی حیرت و حسرت و
افسوس و دریغ که به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلیٰ
گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند.^{۷۸}

ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ و
شوق دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت
اشرار دست و دل هر دو بردار.^{۷۹}

ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محلّ گیرد و کدام
طالب که بی‌مطلوب راحت جوید. عاشق صادق را حیات در
وصال است و موت در فراق. صدرشان از صبر خالی و
قلوبشان از اضطبار مقدّس. از صد هزار جان درگذرند و به
کوی جانان شتابند.^{۸۰}

ای پسران ارض

به راستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد، البته به جبروت باقی من درنیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود.^{۸۱}

ای خاک متحرک

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره امید ترا بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور، و من عزت بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده، رجوع کن و فرصت را مگذار.^{۸۲}

ای جهلای معروف به علم

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغتام من شده‌اید؟ مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان‌های مدینه و دیار من است.^{۸۳}

ای به ظاهر آراسته و به باطن کاسته

مثل شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود. چون به دست صراف ذائقه احدیه افتد، قطره از آن را قبول نفرماید. بلی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان.^{۸۴}

ای دوست لسانی من

قدری تأمل اختیار کن. هرگز شنیده‌ئی که یار و اغیار در

قلبی بگنجد. پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود
درآید. ^{۸۵}

ای بنده دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در
فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت. ^{۸۶}

ای بیگانه بایگانه

شمع دلت برافروخته دست قدرت من است. آن را به
بادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن. و طیب جمیع
علت‌های تو ذکر من است، فراموشش منما. حب مرا سرمایه
خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار. ^{۸۷}

ای پسر تراب

حکمای عباد آنانند که تا سماع نیابند، لب نگشایند.
چنانچه ساقی تا طلب نبیند، ساغر نبخشد و عاشق تا به
جمال معشوق فائز نشود، از جان نخرود. پس باید
حبه‌های حکمت و علم را در ارض طیبه قلب میذول دارید و
مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از
گل. ^{۸۸}

ای بنده من

ملک بی‌زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی
فردوس را به شهوتی از دست مده. اینست کوثر حیوان که از
معین قلم رحمن ساری گشته. ^{۸۹}

ای بنده من

دل را از غل پاک کن و بی حسد به بساط قدس أحد
بخرام.^{۹۰}

ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق
او بوده و خواهد بود یعنی دوست بی رضای دوست خود در
بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننمائید و رضای خود
را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم
نشمارد. ففکروا فی ذلک یا اولی الافکار (مضمون فارسی: پس
ای اندیشمندان! در آن بیندیشید.)^{۹۱}

ای رفیق عرشی

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میار
یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو
بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید.
پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و خاطر منزّه در
ایام عمر خود که اقل از آنی محسوبست، فارغ باش تا به
فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع شوی و در
ملکوت باقی مقرّ یابی.^{۹۲}

ای پسران آمال

جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن
بیندازید.^{۹۳}

ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید. به عزّت

افتخار متمائید و از ذلت ننگ مدارید. قسم به جمالم که کل
را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم. ۹۴

ای پسران تراب

اغیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از
غفلت به هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند.
الکرم و الجود من خصالی فهنیئاً لمن تزین بخصالی (مضمون
فارسی: کرم و بخشش از خصال من است. خوشا بر کسی که به
خصال من مزین شد). ۹۵

ای ساذج هوی

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که
لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول. ۹۶

زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار
نور جان را به نار حسبان تبدیل نماید. ۹۷

ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه به یقین
بدانید که به خط جلی مسطور گشته و در پیشگاه حضور
مشهود. ۹۸

ای ظالمان ارض

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از
ظلم احدی نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ
محتوم داشتم و به خاتم عز مختوم. ۹۹

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است، به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید، به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من، زیرا که هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من.^{۱۰۰}

ای فرزند کنیز من

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ما است. پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کذلک نصحناکم فی لوح قدس منبر (مضمون فارسی: اینگونه در لوح قدس تابان شما را پند دادیم.)^{۱۰۱}

ای پسر هوی

تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی؟ پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی. شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی.^{۱۰۲}

ای بندگان من

شما اشجار رضوان منید. باید به اثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند. لذا بر کل لازم که به صنائع و اکتساب مشغول گردند. اینست اسباب غنا یا اولی الالباب و ان الامور معلقة بأسبابها و فضل الله یغنیکم بها (مضمون فارسی: ای خردمندان! همانا امور پیوسته به اسباب است و فضل خداوند شما را از آن بی نیاز می گرداند) و اشجار

بی شمار لائق نار بوده و خواهد بود. ۱۰۳

ای بنده من

بهترین ناس آنانند که به اقراران تحصیل کنند و صرف
خود و ذوی القربی نمایند حبیباً لله رب العالمین (مضمون
فارسی: از برای مهر به خداوند، پروردگار جهانها). ۱۰۴

عروس معانی بدیعه که و رای پرده‌های بیان مستور و
پنهان بود، به عنایت الهی و الطاف ربانی چون شمع منیر
جمال دوست ظاهر و هویدا شد. شهادت می‌دهم ای
دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل
ثابت آمد. دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر
نماید. کذلک تمت النعمة علیکم و علی من فی السموات و
الارضین و الحمد لله رب العالمین. (مضمون فارسی: اینگونه بر
شما و بر آنچه که در آسمانها و زمینهاست، نعمت تمام شد. سپاس
خداوند را که پروردگار جهانهاست). ۱۰۵!

لوح اصل كل خير

أصل كل الخير
هو العليّ الأعلى

أصل كل الخير: هو الاعتماد على الله و الانتقاد لامره و الرضاء لمرضاته.

أصل الحكمة: هي الخشية عن الله عز ذكره و المخافة من سطوته و سياطه و الوجل من مظاهر عدله و قضائه.

رأس الدين: هو الإقرار بما نزل من عند الله و الاتباع لما شرع في محكم كتابه.

أصل العزة: هي قناعة العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قدر له.

أصل الحب: هو اقبال العبد الى المحبوب و الإعراض عما سواه و لم يكن مراده إلا ما أراد مولاه.

أصل الذكر: هو القيام على ذكر المذكور و نسيان دونه.
رأس التوكل: هو إقرار العبد و اكتسابه في الدنيا و اعتصامه بالله و انحصار النظر الى فضل مولاه إذ اليه يرجع أمور العبد في منقلبه و مثويه.

رأس الإنقطاع: هو التوجه الى شطر الله و الورود عليه و النظر اليه و الشهادة بين يديه.

رأس الفطرة: هو الإقرار بالافتقار و الخضوع بالاختيار بين يدي الله الملك العزيز المختار.

رأس القدرة و الشجاعة: هي اعلاء كلمة الله و الاستقامة على حبه.

رأس الأحسان: هو اظهار العبد بما أنعمه الله و شكره في كل الأحوال و في جميع الأحيان.

رأس الايمان: هو التَّقَلُّلُ في القول و التَّكثُّرُ في العمل و من كان اقواله ازيد من اعماله فاعلموا انَّ عدمه خير من وجوده و فئاته احسن من بقائه.

أصل العافية: هي الصَّمْت و النَّظَرُ الى العاقبة و الأَنْزواءُ عن البرية.

رأس الهمة: هي انفاق المرء على نفسه و على اهله و الفقراء من اخوته في دينه.

رأس التجارة: هي حُبِّي به يستغنى كلَّ شَيْئٍ عن كلِّ شَيْئٍ و بدونه يفتقر كلَّ شَيْئٍ عن كلِّ شَيْئٍ و هذا ما رقم من اصبع عز منير.

أصل كلَّ الشَّر: هو اغفال العبد عن مولاه و اقباله الى ما سواه.

أصل النَّار: هي انكار آيات الله و المجادلة بمن ينزل من عنده و الاعراض عنه و الاستكبار عليه.

أصل كلَّ العلوم: هو عرفان الله جلَّ جلاله و هذا لن يحقَّق الا بعرفان مظهر نفسه.

رأس الذلَّة: هي الخروج عن ظلِّ الرَّحْمَن و الدَّخُولُ في ظلِّ الشَّيْطَان.

رأس الكفر: هو الشَّرْكُ بالله و الأَعْتَادُ على سواه و الفرار عن قضاياه.

أصل الحُسْران: لمن مضت ايامه و ما عرف نفسه.

رأس كلِّ ما أذكرناه لك: هو الانصاف و هو خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرُّس في مظاهر الصَّنْع بنظر التوحيد و المشاهدة في كلِّ الامور بالبصر الحديدي كذلك علمناك و صرفنا لك كلمات الحكمة لتشكر الله ربك في نفسك و تفتخر بها بين العالمين. ١٥٦

(مضمون فارسی):

بنیان همه نیکویی‌ها

اوست بلند مرتبه‌ترین و عالی‌ترین

بنیان همه نیکویی‌ها: آن بر پروردگار اطمینان نمودن و فرمانش را گردن نهادن و راضی به رضای او بودن است.

بنیان حکمت: آن ترس از پروردگار است که یادش گرمی باد و بیم از زورمندی و تازیانه‌هایش و هراس از جلوه‌گاههای داد و حکم اوست.

جوهر دین: آن اقرار است به آنچه از سوی پروردگار نازل گردیده و پیروی از آنچه در کتاب محکم احکامش نگاشته شده است.

بنیان عزت و بزرگی: آن قناعت انسان است به آنچه به او داده شده و اکتفا بدانچه برای او مقدر گردیده است.

بنیان دوستی: آن روی آوردن انسان است به سوی محبوب و روی گردانی از غیر او و نداشتن هیچ خواهشی جز آنچه خواست پروردگارش می‌باشد.

بنیان ذکر و یاد داری: آن خداوند را به یاد آوردن است و فراموشی هر چیزی را که جز اوست.

جوهر توکل: آن که انسان در این دنیا به کسب و کار پردازد و تکیه بر یزدان کند و یگانه نظرگاه او بر بخشش پروردگار باشد، زیرا سرنوشت امور آدمیان در دستان اوست.

جوهر گسستن: آن توجه به سوی پروردگار و ورود به درگاه اوست و دیده بدو دوختن و ایستادن در برابر وی برای گواهی دادن است.

جوهر ادراک: آن اقرار انسان است به نیازمندی خود و ابراز فروتنی در میان دستهای پروردگار که شاهی عزیز و مختار است.
جوهر توانایی و شجاعت: آن، بلند آوازه کردن کلام پروردگار

و پایداری در مهر اوست.

جوهر نیکوکاری: آن آشکار کردن نعمت‌هایی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است و سپاسگزاری از اوست در هر حال و هر زمان.

جوهر ایمان: آن کم‌گویی در گفتار و فزونی در کردار است و آن که گفتارش از کردارش فزون‌تر است، بدانید که مرگش از زنده بودنش نیکوتر و نیستی‌اش از بودنش پسندیده‌تر است.

بنیان سلامت: آن خاموشی و دوراندیشی و گوشه‌گیری از مردمان است.

جوهر بزرگواری: آن است که انسان دارایی خویش را برای خود و خانواده و برادران هم‌کیش نیازمند خویش صرف کند.

جوهر تجارت: آن دوستی من است زیرا با آن از همه چیز بی‌نیازی و بدون آن به همه چیز نیازمندی است. و این است آنچه که انگشتان شکوه و درخشش نگاشته است.

بنیان همهٔ بلاها: آن، ناآگاهی انسان است از وجود پروردگار و روی آوردن به سوی آنچه غیر اوست.

بنیان آتش: آن کفران آیات پروردگار است و ستیز با آنچه از سوی او نازل گردیده و روی برگرداندن از او از روی خودخواهی و غرور.

بنیان همهٔ دانش‌ها: آن، شناسایی پروردگار است که بزرگ باد بزرگی‌اش و آن، هرگز بدست نیاید مگر با شناسایی جلوه‌گاه ظهور او.

جوهر خواری: آن بیرون آمدن انسان از زیر سایهٔ یزدان مهربان و در آمدن به زیر سایهٔ شیطان است.

جوهر کفر: آن همتا آوردن برای پروردگار و بر غیر او اطمینان کردن و گریختن از داوری‌های اوست.

بنیان زیان: از آن کسی است که روزهایش سپری شود و خود

را نشناسد.

جوهر همه آنچه که ما بر تو بازگو نمودیم: آن، انصاف است و آن بیرون آمدن آدمی از بند خیال و تقلید است و ژرف نگریستن در جلوه‌های آفرینش خداوندی با نگاه یکنایی است و دیدن همه امور با چشمان تیزبین. پس این چنین ترا آموختیم و کلمات حکمت را بر تو روان ساختیم تا خداوند پروردگارت را در نفس خویش سپاس‌گزاری و با این کلمات در میان جهانیان فخر ورزی.

بشارات بزرگ برای بشریت

♦ میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است، جمیع ظاهر گشت. و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم به تجلیات انوار ربّ مزین. طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم (مضمون فارسی: خوشا به حال کسی که در آنچه نازل شده است در کتابهای خداوندی که پاینده و بسیار استوار است، اندیشه کند). ای دوستان الهی! تفکر نمائید و به آذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او، از زلال استقامت بیاشامید و بر امرالله مثل جبل راسخ و ثابت باشید. ۱۰۷

♦ یا کرمل بشری صهیون قولی اتی المکنون بسسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرقق الأرض و من علیها ایتاک ان تکونی متوقفاً فی مقامک اسرعی ثم طوفی مدینة الله الّتی نزلت من السّماء و کعبة الله الّتی کانت مطاف المقربین و المخلصین و الملائکة العالین و احبّ ان اُتشر کلّ بقعة من بقاع الأرض و کلّ مدینة من مدائنہا بهذا الظهور الّذی به انجذب فؤاد الطور و نادت السّدرة الملک و الملکوت لله ربّ الأرباب هذا یوم فیہ بشرّ البحر و البرّ و اخبر بما یظهر من بعد من عنایات الله المکنونة المستورة عن العقول و الابصار سوف تجری سفینة الله علیک و یظهر اهل البهّاء الّذین ذکر هم فی کتاب الاسماء تبارک مولی الوری الّذی بذکره انجذبت الذرات و نطق لسان العظمة بما کان مکنوناً فی علمه و مخزوناً فی کتوز قدرته انه هو المهیمن علی من فی الأرض و السّماء باسمه المقتدر العزیز المنیع. ۱۰۸

(مضمون فارسی: ای کرمل! صهیون را مزده ده و بگو آنکه پنهان بود، با قدرتی که بر جهان چیره گشت، آمد و با درخشش

نوری که زمین و آنچه را که در آن است، روشن ساخت. ترا چنان
مباد که بر جایگاه خویش درنگ ورزی. بشتاب! سپس بر گرد شهر
پروردگار که از آسمان فرود آمده و بر گرد کعبه خداوند که جایگاه
طواف نزدیکان و بی‌ریا پیشگان و فرشتگان جهان بالا بوده،
طواف کن. و دوست می‌دارم به همه شهرها و جایگاه‌های جهان
مژده دهم به این ظهور که قلب <کوه> طور مجذوب او گشته و
درخت شعله‌ور ندا بر آورده که پادشاهی این جهان و آن جهان
خدای خدایان راست. این روزی است که در آن دریا و بیابان
مژده دهند و به آنچه در آینده آشکار گردد از عنایات الهی که
پنهان از پندارها و دیدگان بندگان بوده، خبر دهند. به زودی کشتی
خداوند به سوی تو روان خواهد گشت و اهل بها که نامشان در
کتاب نامها یاد گشته، پدیدار خواهند شد. مبارک باد یاد آفریننده
جهان که با یاد او ذرات گرد هم می‌آیند و زبان بزرگواری به آنچه
در دانش او پوشیده شده بود و در گنج توانایی وی گرد آمده بود، به
سخن درمی‌آید. همانا اوست چیره بر آنچه در زمین و آسمان
است. سوگند به نام او که توانا و عزیز و ارجمند است.)

الوهیت و پیامبران

❖ بر اولی العلم و افنده منیره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی، لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود... ۱۰۹

❖ فسبحانک سبحانک من ان تذکر بذکر او تبوصف بوصفٍ أو تثنی بثناء و کلّ ما أمرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدنّ بذلک الی مقرّ الذی خلق فی کینونیتّهم من عرفان انفسهم. ۱۱۰

(مضمون فارسی: پاک و منزهی ای کسی که ذکر کند ترا با یادی و به صفتی وصف نماید و با ستایشی ستودنت تواند و بدانچه بندگان را امر فرمودی از یادهای نوین و گوهرهای سپاس، همه آنها بخشش تو بوده بر ایشان تا بدان وسیله به جایگاه بلندی که در آغاز سرشتشان برای خودشناسی آفریدی، برسند.)

❖ حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی مثالی را سزاست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود. احدی به سماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته و نفسی به معارج و صفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی از شئون عزّ احدیتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده...

موجی از طمطمّام رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفحه از نفحات رضوان

بی مثالش تمام موجودات را به خلعت عزّ قدسی مکرم داشته... لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده، از اوّل لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات و ارضینند، چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند...

چقدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذرّه در ملک مشهود نه، مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او.

اگر جمیع صاحبان عقول و افشده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک... متعارجان سماء قرب عرفانش جز به سرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند... اگر بگویم به بصر درآئی، بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم به قلب ادراک شوی، قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود. اگر گویم معروفی، تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیرمعروفی، تو مشهورتر از آنی که مستور و غیرمعروف مانی. اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی مثال بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی، مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت می‌دهم که

ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدس بوده و بساط
اجلال اُنست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود. ۱۱۱

♦ مظاهر حق را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف
تجريد و جوهر تفريد و در اين مقام اگر كل را به يك اسم و
رسم موسوم و موصوف نمائی، باسی نیست... مقام ديگر
مقام تفصيل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در
اين مقام هر کدام را هيكلی معين و امری مقرر و ظهوری
مقدر و حدودی مخصوص است، چنانچه هر کدام به اسمی
موسوم و به وصفی موصوف و به امری... مأمورند... در مقام
ثانی... عبودیت صرفه و فقر پحت و فنای بات از ایشان ظاهر
است، چنانچه می فرماید: اِنی عبدالله و ما انا الا بشر
مثلکم... (مضمون فارسی: من بنده خدا هستم و نیستم مگر بشری
همچون شما). اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: اِنی انا الله
(مضمون فارسی: همانا من خدا هستم)، حق است و ریبی در آن
نیست، چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و
اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض
ظاهر... و اگر نغمه اِنی رسول الله (مضمون فارسی: من فرستاده
خدا هستم) برآرند، اين نیز صحیح است و شکی در آن نه...
در اين مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت
ازلی... هم چنین اگر بفرمایند: نحن عبادالله (مضمون فارسی: ما
بندگان خدا هستیم)، اين نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به
ظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند، احدی را یارای
آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود...

اين است که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از
الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و
عبودیت، همه حق است و شبهه در آن نیست. پس باید تفکر
در اين بیانات نمود تا ديگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و

مطالع قدسیّه، احدی را اضطراب و تزلزل دست
ندهد... ۱۱۳

♦ مقصود حقّ جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت
بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکتون مسدود،
نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی
و مهابط علمند، از عالم غیب به عرصه شهود فرستاد و امر و
نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را به
آن هیاکل مقدّسه راجع فرمود... ۱۱۳

♦ چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و
ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت
نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونیت ساذجی را
در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید... و این کینونات مجرّده
و حقایق منیره و سائط فیض کلیه‌اند و به هدایت کبری و
ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق
صافین را به الهامات غیبیّه و نسائم قدسیّه از کدورات
عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افنده مُقربین را از زنگار
حدود پاک و منزه فرمایند تا ودیعه الهیّه که در حقایق
مستور و مخفی گشته، از حجاب ستر و پرده خفا چون
اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سربرآرد... اینست که در
جمیع اعهاد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت ربّانی و قدرت
صمدانی در میان ناس ظاهر گشته... ۱۱۴

♦ فوالله یا قوم انّی قد کنت راقداً علی بساطی ولکن
نسمة الله ایقظتنی و روح الله احیتنی و لسان الله تکلم علی
لسانی لست انا بمذنب انتم لاتنظرونی بعیونکم بل بعینی و
بذلک امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنون بان الامر
بیدی لافو نفس الله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فوالله لو کان
الامر بیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقل من آن و ما

تکلمت بکلمة و كان الله على ذلك شهيد و علم... ۱۱۵

(مضمون فارسی: ای مردمان! سوگند به پروردگار که همانا من در بستر خود آرمیده بودم که نسیم کردگار مرا بیدار نمود و روح خداوند مرا زنده ساخت و زبان یزدان کلام را بر زبانم جاری ساخت. و این گناه من نبود، پس شما مرا با دیدگان خویش ننگرید، بلکه با چشمان من مرا نظاره کنید. و بدان از سوی خداوند گرامی و دانا فرمان داده شده‌اید. و ای مردمان! آیا می‌پندارید که فرمان در دست من است؟ نه سوگند به وجود یزدان توانا و بلندمرتبه و دانا و حکیم، قسم به پروردگار که اگر فرمان در دست من می‌بود، حتی برای کمتر از لحظه‌ای خود را بر شما جلوه‌گر نمی‌ساختم و به کلمه‌ای زبان نمی‌گشادم و خداوند بر این امر گواه و دانا است.)

♦ ناظر به ایام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده‌اند، به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر، و دعاها و تضرعها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد، جمیع تکذیب می‌نمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است، احتراز می‌جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است.

تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی‌الجلال سلوک می‌نمودند و هر چه که در آن از منہ سبب اعراض و اغماض آن عباد بود، حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود، لهذا سبب اعراض عباد شد، این کفریست صراح... نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی

کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بعد سیر می نمایند و به ظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند، همان را تأسی می نمایند... و چون در هر زمان حجت را به معرفت خود که از علمای خود شنیده بودند، میزان می نمودند و به عقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد، لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور به ظهور می آمد...

نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفادعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد... چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود، جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در توراة موعود است، باید مروج و مکمل شرایع توراة باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد، حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نمود و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده... این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در توراة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور ظاهر نشد، لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء الله فائز نگشتند... بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجاب حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة بر حسب ظاهر جریان یافت، روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق نمودند و نار اشتیاق

افروختند و فرمودند که من می‌روم و بعد می‌آیم و در مقام دیگر فرمودند من می‌روم و می‌آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است....

چون غیب ازلی و ساذج هویت، شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود، از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود، بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعة شریعت مذکوره در توراة همه ارض را احاطه نماید... چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند، بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند... جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند... و در فرقان نسبتها که دادند و اذیت‌ها که به آن حضرت نمودند، همه مذکور است...

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می‌شود، همان غمامی است تیره که حایل می‌شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویت اشراق فرموده... پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم...^{۱۱۶}

❖ میان پیمبران جدائی ننهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه، پیمبر راستگو خود را به نام پیمبر پیشین خوانده. پس چون کسی به نهان این گفتار پی نبرد، به گفته‌های ناشایسته

پردازد. دانای بیبا را از گفته او لغزش پدیدار نشود. اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه. پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است، ولی جهان ناپیدار شایسته اینگونه رفتار است. چه هر گاه که خداوند بی مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد، به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود، نمودار شد. خواست یزدان از پیداری فرستادگان دو چیز بود: نخست رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به روشنائی دانائی. دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن. پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا به درمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند.^{۱۱۷}

❖ خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست، هر گاه کهنه شود به جامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه سزاوار آن روز است هویدا و آشکار.^{۱۱۸}

❖ در کتاب اشعیا می فرماید: ادخل الی الصخره و اختبی فی التراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته (مضمون فارسی: از ترس خداوند و از کبریای جلال وی به صخره داخل شده، خویشتن را در خاک پنهان کن). اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید، بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع می شود و در آخر آیه مذکوره می فرماید: ویسمو الرب وحده فی ذلک الیوم (مضمون فارسی: در آن روز تنها پروردگار یکتا را

یاد کنید). امروز روزی است که ذکرش در کل کتب از قلم امر ثبت گشته. ما من آية الآ و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الآ و یشهد بهذا الذکر المبین. لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم (مضمون فارسی: آیه‌ای از آیات الهی نیست که به این نام فرا نخواند و کتابی نیست که به این ذکر صریح گواهی ندهد. اگر از آنچه که در کتابها و دفرها در ذکر این ظهور نازل گشته، سخن برانیم هر آینه این نوشته دارای حجمی بسیار زیاد خواهد شد). باید الیوم کل به عنایات الهیه مطمئن باشند و به کمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع به انوار فجر معانی منور شوند... ۱۱۹

❖ و این مطلب با اینکه چقدر واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان، معذک چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده، از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند. با اینکه خود آن حضرت فرمود: *أما النبیین فانا* (مضمون فارسی: من همه انبیاء هستم) و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی، چنانچه ذکر شد. معذک تفکر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی، صادق می‌آید. به اینکه فرمودند منم آدم اول، همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیا هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم ختم النبیین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور متحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته، از صاحب قول معرض شده‌اند. و نمی‌دانم این قوم از اولیت و

آخریت حق جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند. اگر مقصود از اولیت و آخریت، اولیت و آخریت ملکی باشد، هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق می‌آید. بلکه در این رتبه اولیت، نفس آخریت و آخریت، نفس اولیت باشد.^{۱۲۰}

❖ قل یا ملأ الأبین ءاحتجبتم باسمی عن نفسی مالکم لاتتفکرون. کنتم نادیم ربکم المختار باللیل و النهار فلما اتی من سماء القدم بمجده الاعظم ما اقبلتم و کنتم من العاقلین فانظروا فی الذین اعرضوا عن الروح اذ اتاهم بسطان مبین. کم من الفریسیین اعتکفوا فی الهیاکل باسمه و کأنوا ان یتضرعوا لفراقه فلما فتح باب الوصال و اشرق النور من مشرق الجمال کفروا باللّه العلیّ العظیم و ما فازوا بلاقائه بعد الذی و عدوا به فی کتاب اشعیا و عن ورائه فی کتب التبیین و المرسلین. و ما اقبل منهم الی مشرق الفضل الا الذین لم یکن لهم عزّ بین الناس و الیوم یفتخر باسمه کلّ ذی عزّ مبین و اذکر اذا فتی علی قتله من کان اعلم علماء مصره فی عصره و امن به من کان یصطاد الحوت فاعتبر و کن من المتذکرین.

قل هذا هو الذی مجدّ الأبین و رفع امره ضعوا یا اهل الارض ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدن قویّ امین. قدسوا آذانکم و توجهوا بقلوبکم لتسمعوا النداء الاحلیّ الذی ارتفع من شطر السیناء مقرّ ربکم الابهیّ انه یجذبکم الی مقام ترون فیهِ انوار الوجه الّتی اشرقت من هذا الأفق المنیر.^{۱۲۱}

(مضمون فارسی: بگو ای پروان پسر => حضرت مسیح!) آیا به سبب نام از خود من دور مانده‌اید؟ شما را چه شده که در این باره اندیشه نمی‌کنید؟ شبان و روزان پروردگار صاحب اختیار خویش را ندای کردید. پس آنگاه که از آسمان قدم با بزرگواری و بلندپایگی آمد، روی بدو نکردید و از گمراهان گشتید. پس به

آنانی بنگرید که از روح <= مسیح > هنگامی که با پادشاهی آشکار بر ایشان آمد، روی گردانند. چه بسیار از فریسیان که در کنیسه‌ها به نام او خلوت گزیدند و از دوری‌اش گریان شدند، و هنگامی که دروازهٔ وصال گشوده شد و روشنایی الهی از مشرق جمال تابیدن گرفت، به پروردگار بلندمرتبهٔ بزرگ کفر ورزیدند و به دیدار او نائل نشدند. با آنکه به ایشان در کتاب اشعیا و نیز در کتابهای پیامبران و دیگر رسولان دربارهٔ ظهور مسیح مژده داده شده بود، هیچیک از ایشان به مشرق بخشش روی نیاوردند مگر تنها گروهی در میان مردم که عزت و جاه نداشتند، در حالی که امروز هر صاحب عزت آشکاری به نامش فخر می‌ورزد. سپس یادآور آنکه دانشمندترین دانایان در سرزمین خویش در آن زمان بود، به کشتن او فتوی داد در حالیکه کسی که به او گروید، یک نفر ماهیگیر بود. پس از این موضوع عبرت گیر و از یادآوران باش.

بگو همین ماهیگیر است که پسر <= مسیح > راستود و امر او را بلند کرد. ای مردم جهان! آنچه را که نزد شماست، رها کنید و آنچه را که به شما از سوی خداوند نیرومند امین فرمان داده شده است، برگزید. گوشه‌ایان را پاک گردانید و با قلبهای خود به خدا توجه کنید تا آوای شیرین او را که از سوی سینا، جایگاه پروردگار ابهی بلند شده، بشنوید. او شما را به جایگاهی جذب می‌نماید که در آن نور رویش را که از این افق روشن تابیده است، خواهید دید.

❖ من قال ان هذا هو الذي ادعى في نفسه ما ادعى فوالله هذا لهتان عظيم. و ما أنا الا عبد امنت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لساني و قلبي و ظاهري و باطني بأنه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بأمره و من جعل بارادته... ولكن اني حدثت نعمة التي انعمني الله بوجوده و ان كان هذا جرمي فأنا اول المجرمين. ۱۲۲

(مضمون فارسی: بعضی گفته‌اند که ادعای خدایی نموده‌ام.)

سوگند به خدا که این تهمتی بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده‌ام که به او و آیات و پیامبران و ملائکش ایمان آورده‌ام. زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا، خدایی نیست و غیر از او همه به امر او خلق شده و به اراده او آفریده شده‌اند... من فقط نعمت الهی را که بدان سرفراز شده‌ام، باز گفته‌ام. اگر این جرم من است، البته که من از اوّل مجرمانم.

❖ ... مظلومیت انبیاء و اصفیاء و اولیای الهی را استماع نمودی. تفکر نما که سبب چه بود و علت چه. در هیچ عهد و عصری انبیاء از شماتت اعداء و ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند، آسودگی نیافتند. در لیالی و ایام به بلا یائی مبتلا بودند که جز علم حق جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود. حال در این مظلوم ملاحظه کن. ۱۲۳

این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد، چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت. لذا آنچه می‌گوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجبات نفس و هوی پاک شوند و به عرفان حق که اعلی‌المقام است، فائز گردند... ۱۲۴

❖ سالکین سبیل ایمان و طالبین کئوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراق شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. ۱۲۵

نظم نوین جهانی

❖ قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عین الأبداع شمهه اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلّعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار ایّاکم ان توقّفوا فی هذا الامر الّذی به ظهرت سلطنة الله و اقتداره اسرعوا الیه بوجوه بیضاً هذا دین الله من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم یرد فان الله لغنی عن العالمین. قل هذا لقسطاس الهدی لمن فی السموات و الأرض و الیهان الاعظم لو انتم تعرفون. قل به ثبت کلمة حجّة فی الأعصار لو انتم توقّتون. قل به استغنی کلّ فقیر و تعلم کلّ عالم و عرج من اراد الصّعود الی الله ایّاکم ان تختلّفوا فیہ کونوا کالجبال الرّواسخ فی امر ربّکم العزیز الودود... ۱۲۶

(مضمون فارسی: همانا نظم <جهان> از این نظم بزرگتر آشفته شد و ترتیب از این ترتیب نوین که دیده آفریش مانند آن را ندیده است، دگرگون شد. در دریای گفتار من شناور گردید تا شاید به مرواریدهای دانایی و اسراری که در آن است، آگاهی یابد. مبادا از این فرمان که با آن پادشاهی یزدان و توانایی او چهره گشوده است، باز ایستید. با چهره‌های روشن به سوی او بشتابید. این دین پروردگار در گذشته و آینده است. هر که خواست، بدان روی آورد و هر که نخواست، البته پروردگار بی‌نیاز از جهانیان است. بگو این دین برای مردمان زمین و آسمان ترازوی راهنمایی و بزرگترین حجتهاست، اگر شما از آگاهان باشید. بگو که همه حجت‌ها در روزگاران قبل با این دین ثابت گردید، اگر شما از یقین‌کنندگان باشید. بگو با این دین هر نیازمندی بی‌نیاز می‌شود و هر دانایی دانش می‌آموزد و هر که صعود به نزد پروردگار را خواست، عروج خواهد کرد. برحذر باشید از اینکه در دین اختلاف اندازید. در امر خداوند عزیز و مهربان چون کوه استوار باشید.)

❖ رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او بازداشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند، بیدار شوند. بگو ای مردمان! دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد. بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد، هرگز نمیرد و هر که امروز مُرد، هرگز زندگی نیابد... ۱۲۷

❖ قلم اعلیٰ در کلّ حین ندا می فرماید ولکن اهل سمع کمیاب. الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسما را مشغول نموده، مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و می دهد. جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آن را نیافته اند. مشاهده می شود اهل غرب باندنی شیئی که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه، متمسک می شوند به شأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و می دهند و اهل ایران مع این امر محکم متین که صییت و علّو و سموّش عالم را احاطه نموده، مخمود و افسرده اند. ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید، زحمات خود را به توهمات این و آن ضایع نمائید. شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان. شمائید میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید احرف کتاب. به کمال اتّحاد و اتّفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید به آنچه

سزاوار یوم الهی است. به راستی می‌گویم فساد و نزاع و
مایکره العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست. جمع همت
را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید. هر نفسی که خود لایق
این مقام اعلی است، به آن قیام نماید و الا یاخذ وکیلاً لنفسه
فی اظهار هذا الأمر (مضمون فارسی: و یا برای این امر وکیلی برای
خود بگیرد.) ۱۲۸

❖ به راستی می‌گویم هر امری از امور اعتدالش
محبوب، چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل
غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم
شده... اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از افنده
و عقول مستور و آن اسبایست که قادر است بر تبدیل هوآء
ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت. ۱۲۹

گزیده‌هایی از الواح حضرت بهاء‌الله

❖ طراز اول و تجلی اول که از افق سماء امّ الكتاب اشراق نموده، در معرفت انسان است به نفس خود و به آنچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است. بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقرار حاصل شود، نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است مخصوص عبادی که بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده‌اند. ایشانند ساقیان کوثر دانایی و هادیان سبیل حقیقی. نفوس عالم را به صراط مستقیم راه نمایند و به آنچه علت ارتفاع و ارتقاء وجود است، آگاه سازند. راه راست راهی است که انسان را به مشرق بینایی و مطلع دانایی کشاند و به آنچه سبب عزت و شرف و بزرگی است، رساند. رجا آنکه از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائی‌اش بیفزاید تا ببیند آنچه را که از برای آن بوجود آمده‌اند. امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینایی بیفزاید، آن سزاوار التفاتست. این بینایی سفیر و هادی دانایی است. نزد صاحبان حکمت، دانایی خرد از بینایی بصر است. اهل بها باید در جمیع احوال به آنچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند. ۱۳۰

❖ انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت، او را از آنچه با اوست، محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرت موجود می‌فرماید: «انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است، مشاهده نما! به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد. انتهی.»

اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه به دیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند، ادراک می نماید که مقصود آن است جمیع نفوس، نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت، جمیع را احاطه نماید. حق جل جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده، نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد. در هر آن، طیر ملکوت بیان به این کلمه ناطق: «جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود». اگر علمای عصر بگذارند و من علی الأرض راثه محبت و اتحاد را بیابند، در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده نمایند، آسایش اندر آسایش. اگر ارض به انوار آفتاب این مقام متور شود اذاً یصدق ان یقال لا تری فیها عوجاً و لا امتاً... (مضمون فارسی: آنگاه گواهی داده، می گوید: در آن فراز و نشیبی نخواهی دید...) ۱۳۱

❖ به اسم حجابات غلیظه را بردرید و اصنام تقلید را به قوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمن وارد شوید. نفس را از آرایش ماسوی الله مطهر نمائید و در موطن امر کبری و مقر عصمت عظمی آسایش کنید. به حجاب نفس خود را محتجب مسازید، چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید. پس در این صورت هر نفسی به نفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود، چه اگر قابل این مقام نباشد، تکلیف از او ساقط. و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کل را معرض مشاهده نمودم،

لذا اقتدا به ایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود. ۱۳۲

❖ ای بندگان! به مبداء خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده، قصد سینای روح در این طور مقدس از سر و ظهور نمائید. کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید. ۱۳۳

❖ ولیکن ای برادر من! شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدّم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است، لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گیل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور ظلیه مقدس گرداند، به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید... و باید در کلّ حین توکل به حق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب دربتند و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند، چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد... به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت

شمرده. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ماسویّ الله چون برق درگذرد و یری نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی‌پسندد، برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطشان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد، زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاً اعلیٰ شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّ یابد. ۱۳۴

❖ جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمرالله شئونات درّنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود. بگو ای دوستان این کوثر اصفیٰ! از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و به اسمش بنوشانید تا اولیای ارض به یقین مبین بدانند که حق از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده‌اند... ۱۳۵

❖ اعمال و افعال حق مشهور و ظاهر، چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است. مثل امامت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا یا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کلّ الاحوال. (مضمون فارسی: رضای به آنچه خداوند برای او مقدّر کرده و قناعت به آنچه برایش مقدّر شده و بردباری

به هنگام نزول بلاها، بلکه سپاسگزاری از خداوند به هنگام بروز بلاها و توکل به او در همه احوال است). این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظل آنچه مذکور شد، بوده و خواهد بود. ۱۳۶

❖ ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور برخلاف رضاء از جبروت قضا واقع شود، دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است، البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید... ۱۳۷

❖ انا نرى بعض الناس ارادوا الحرية و يفتخرون بها اولئك في جهل مبين. ان الحرية تنتهي عواقبها الى الفتنة التي لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم. فاعلموا ان مطالع الحرية و مظاهرها هي الحيوان و للانسان ينبغي ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماكرين. ان الحرية تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلين. فانظروا الخلق كالانعام لا يبدلها من راع ليحفظها ان هذا الحق يقين. انا نصدقها في بعض المقامات دون الآخر انا كنا عالمين. قل الحرية في اتباع او امرى لو انتم من العارفين. لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدون انفسهم في حرية بحسنة طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئته المهيمنة على العالمين. قل الحرية التي تنفعكم انما في العبودية لله الحق و الذي وجد حلاوتها لا يبدلها بملكوت ملك السموات و الارضين... ۱۳۸

(مضمون فارسی: بعضی از مردم را می بینیم که آزادی می خواهند، آنان در نادانی آشکارند. آزادی پایانش به فتنه و آشوب می کشد که آتش آن را نمی توان خاموش نمود. این چنین

شما را حسابگر آگاه خبر می دهد. بدانید که مطالع آزادی و مظاهر آن حیوان است و برای انسان سزاوار است که تحت قوانین و سنت های باشد تا او را از جهالت هوای نفس و زیان حیل گران نگاهدارد. آزادی انسان را از شئون ادب و وقار خارج می کند و از فرومایگان می گرداند. مردمان را همچون گوسفندانی بنگرید که ناگزیر از داشتن چوپانی هستند که ایشان را نگهداری کند. این حقیقتی بس آشکار است. ما آزادی را در پاره ای از جایگاهها جدا از جایگاههای دیگر تصدیق می کنیم. به راستی ما آگاهیم. بگو که آزادی در پیروی از فرمان های من است، اگر شما خداشناس هستید. اگر مردمان آنچه را که برای ایشان از سپهر وحی فرو فرستادیم، دنبال کنند هر آینه خویشن را در آزادی مطلق خواهند یافت. خوشا بر آن کسی که خواسته های پروردگار را در آنچه از آسمان مشیت بلند مرتبه بر جهانیان فرود آمده، شناخت. بگو آن آزادی ایی که شما را سود رساند، همانا بندگی آفریدگار حق و حقیقت است. هر که شیرینی آن را چشید، حاضر نیست آن را با مینوی پادشاهی آسمانها و زمین ها مبادله کند.)

❖ معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده می شود، به واسطه اسباب مانع بوده و الا در اصل ضعف به روح راجع نه. مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضمیء و روشن است، ولكن اگر حائل مانع شود در این صورت نور او ممنوع، مع آنکه در رتبه خود مضمیء بوده و لكن به اسباب مانع اشراق نور منع شده. و همچنین مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوت روح به سبب اسباب حائل ممنوع و مستور. و لكن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه، و ارواح لطیفه طیبه مقدسه به کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود. ^{۱۳۹}

❖ قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده، دریاق اعظم لازم. سواد نحاس امم را اخذ نموده، اکسیر اعظم باید. یا حکیم آیا اکیلی غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزای مختلفه در شیئی واحد را تبدیل نماید و به مقام ذهب ابریز رساند؟ اگر چه تبدیل آن صعب و مشکل به نظر می آید، ولكن تبدیل قوه ناسوتی به قوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید، اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت مخصوص است به کلمه الله. ^{۱۴۰}

❖ ... و اما ما سئلت عن الفطرة فاعلم بان كل الناس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القیوم و قدر لكل نفس مقادیر الامر على ما رقم في الواح عز محفوظ ولكن يظهر كل ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون. ^{۱۴۱}

(مضمون فارسی: و اما آنچه را که درباره جوهر آفرینش > = فطرت < پرسش نمودی. بدان که همه مردمان به سرشت خداوندی که نگهبان همگان و پایدار شده است، آفریده گشتند. و از برای هر کس بر حسب اندازه های فرمان الهی که در الواح ارجمند محفوظ نگاشته شده، سرنوشتی معین شده است. اما تمامی این اندازه ها به اراده های نفس تان جلوه گر می شود همچنانکه در کردارهای خویش بدان گواھید.)

❖ تجلی سؤم علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقآتست از برای صعود. تحصیلش بر کل لازم و لكن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند، نه علمی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلك امّ البیان فی المآب نعیماً للسامعین (مضمون فارسی: علم الهی > = مادر کتابها < در آخرت به این گواهی می دهد. خوشا به حال شنوندگان!). فی الحقیقه کنز حقیقی از

برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. کذلک نطق لسان العظيمة في هذا السّجن العظيم (مضمون فارسی: زبان بزرگواری در این زندان بزرگ این چنین بیان فرمود).^{۱۴۲}

❖ یا اهل بها! قوّه متفکّره مخزن صنایع و علوم و فنون است. جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لآلی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد.^{۱۴۳}

❖ ای پسران انسان! دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است. او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء نمائید. ایست راه مستقیم و اَس محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود، حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند. انتهى.^{۱۴۴}

❖ امام وجوه اهل عالم قیام نمود و به ما اراد امر فرمود: مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر به نصایح قلم اعلیٰ. بیانش آفاق را به نور اتفاق منور فرماید، ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حائله را بسوزد. یک عمل پاک خاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد.^{۱۴۵}

❖ سراج عباد داد است. او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد. در این کلمه علیا بحر حکمت الهی موج. دفاتر عالم تفسیر آن را کفایت نماید.^{۱۴۶}

❖ یا حزب الله! مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است: مجازات و مکافات. و این دو رکن دو چشمه اند از

برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی. لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند، معمول دارند. نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند، ایشان ملهمند به الهامات غیبی الهی، بر کل اطاعت لازم. امور سیاسیّه کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب (مضمون فارسی: به آنچه که خداوند در کتاب نازل کرده است).

یا اهل بهاء! شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید. لسان را به سب و لعن احدی میالائید و چشم را از آنچه لایق نیست، حفظ نمائید. آنچه را دارائید، بنمائید. اگر مقبول افتاد، مقصود حاصل و الا تعرض باطل. ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم (مضمون فارسی: او را به خود واگذارید و توجه به خداوند مهیمن قیوم کنید). سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع. امید هست در ظل سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید. همه اوراق یک شجرید و قطره های یک بحر. ^{۱۴۷}

❖ هذا رضوان العدل قد ظهر بالفضل و زینه الله بأثمار عز منیع.

بسم الله العادل الحکیم.

هذا لوح فيه بعث الله اسمه العادل و نفع منه روح العدل في هياكل الخلايق اجمعين ليقومن كل على العدل الخالص و يحكموا على انفسهم و انفس العباد و لا يتجاوزوا عنه على قدر نقير و قطمير. ان يا هذا الاسم انا جعلناك شمساً من شمس اسمائنا الحسنی بین الارض و السماء فاستشرق على الأشياء عمّا خلق في الانشاء بانوارک العزیز البديع لعلّ يجتمعن الناس في ظلك و يضعون الظلم عن ورائهم و يستنورون من انوارک المقدس المنير. ان يا هذا الاسم انا جعلناك مبدء عدلنا و

مرجعه بين عبادنا المقربين و بك نظهر عدل كلّ عادل و نزيّن
بطرازك عبادنا المقبلين. ان يا هذا الاسم اياك ان يغرتك هذا
المقام عن الخضوع بين يدي الله المقتدر القدير...

قل انّ الأسماء هي بمنزلة الاثواب نزيّن بها من نشاء من
عبادنا المرئدين و نزع عمدن نشاء امرأ من لدنا و انا المقتدر
الحاكم العليم و ما نشاور عبادنا في الانتزاع كما ما شاورن هم
حين الاعطاء. كذلك فاعرف امر ربك و كن على يقين مبين.
لا يسلب قدرتنا عن شيئي و لم تغلق ايادي الاقتدار لو انت من
العارفين. قل كل اسم عرف ربه و ما تجاوز عن حده يزداد
شأنه في كل حين و يستشرق عليه في كل آن شمس عناية ربه
الغفور الكريم و يرتقى بمرقاة الانقطاع الى مقام لن يحكى الا
عن موجدته و لا ينطق الا باذنه و لا يتحرك الا بارادة من لدنه
و انه هو المقتدر العادل العليم الحكيم...

قل اوفوا يا قوم بميثاق الله و لا تنقضوا عهد الذي
عاهدتم به في ذرّ البقاء على محضر الله المقتدر العزيز العليم. قل
فافتحوا ابصاركم تالله الحق قد بعث يومئذ حينئذ و اتي الله في
ظليل الغمام فتبارك الله المبعث المقتدر العلي العظيم. اذا يفرع
كل من في السموات و الارض و ينوح قبائل اهل ملاء الاعلى
كلها الا من اخذه يد الابهي بسلطانه المقتدر العلي الاعلى و
شق حجاب بصره باصبع القضا و نجاه من الذينهم كانوا في
مرية عن لقاء الله الملك العزيز الجليل. قل تالله قد يدل كل
الاسماء و ارتفع عويل كل شيئي و اضطرب كل نفس الا الذين
بعثتهم نفحات السبحان التي هبت عن شطر ربكم الرحمن و
ايقتظهم عن النوم و طهرهم عن دنس المشركين...

ان يا ملاء الأرض فاعلموا بان للعدل مراتب و مقامات و
معاني لا يحصى ولكن انا نرش عليكم رشحاً من هذا البحر
ليطهركم عن دنس الظلم و يجعلكم من المخلصين. فاعلموا بانّ

اصل العدل و مبدئه هو ما يأمر به مظهر نفس الله في يوم
 ظهوره لو انتم من العارفين. قل انه لميزان العدل بين
 السموات و الارضين و انه لو يأتي بأمر يفرع من في السموات
 و الأرض انه لعدل مبين و ان فزع الخلق لم يكن الا كفزع
 الرضيع من الفطام لو انتم من الناظرين. لو اطلع الناس باصل
 الأمر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا من الشاكرين. قل ان
 ارياح الحريف لو تعرى الاشجار من طراز الربيع هذا لم يكن
 الا لظهور طراز آخر كذلك قدر الأمر من لدن مقتدر قدير و
 من العدل اعطاء كل ذي حق حقه كما تنظرون في مظاهر
 الوجود لا كما زعم اكثر الناس اذا تفكروا و التعرفوا المقصود عما
 نزل من قلم بديع. قل ان عدل الذي تضطرب منه اركان الظلم
 و تنعدم قوائم الشرك هو الاقرار بهذا الظهور في هذا الفجر
 الذي فيه اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء بسطان مبين. و
 من لم يؤمن به انه قد خرج عن حصن العدل و كتب اسمه من
 الظالمين في الواح عز حفيظ و من يأتي بعمل السموات و
 الأرض و يعدل بين الناس الى آخر الذي لا آخر له و يتوقف في
 هذا لأمر انه قد ظلم على نفسه و كان من الظالمين...

ان الذين يجادلون و يحاربون مع الناس اولئك خرجوا
 عن رضوان العدل و كانوا من الظالمين في الواح عز حفيظ و
 الذينهم استشهدوا في سبيل الله في هذه الايام اولئك من اعلى
 الخلق و كانوا ان يذكروا الله جهرة بحيث ما منعهم كثرة
 الاعداء عن ذكر الله بارئهم الى ان استشهدوا و كانوا من
 الفائزين. و في حين ارتقاء ارواحهم استقبلتهم قبائل ملأ الأعلى
 كلها برايات الامر كذلك قضى الامر بالحق من لدن مقتدر
 حكيم. قل يا اهلّي و سيدي انت الذي غرست اشجار العدل في
 رضوان امرك و حكمتك اذا فاحفظها يا اهلّي من عواصف
 القضاء و قواصف البلاء لترتفع باعصانها و افنانها في ظل

فضلک و جوار رحمتک ثم اسکن یا الهی فی ظلّ اوراقها من اصفیاء خلقک و المقربین من عبادک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت الغفور الرحیم. انا خلقنا رضوان العدل بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا و ارسلناه الیک بقواکه عزّ بديع. اذاً ذق من اثمارها ثم استرح فی ظلّ اوراقها لتکون محفوظاً من نار المشرکین و بذلك اتمنا النعمة علیک لتشکر ربّک و تکون من الشاکرین و الحمد لله ربّ العالمین. ۱۴۸

(مضمون فارسی: این است رضوان عدل که به فضل پروردگار ظاهر شده است و خداوند آن را با میوه‌های نفیس و عالی آراسته است.)

به نام خداوند عادل دانا.

این لوحی است که در آن خداوند نام دادگر خویش را نازل کرد و بدین طریق روح عدل را در قالب همه آفریدگان دمید تا همگان برخیزند و بر خود و دیگران به عدل و داد حکم کنند و از آن ذره‌ای تجاوز نمایند. هان ای دارنده این نام < = دادگر! > ما ترا آفتابی از خورشیدهای نامهای پسندیده خویش در زمین و آسمان قرار دادیم، پس با نورهای توانا و شکفت خود بر موجوداتی که در عالم آفریده شده‌اند، بتاب. باشد که مردم در زیر سایهات گرد آیند و ظلم و بیداد را بدور اندازند و از نورهای مقدّس و تابانات روشنی گیرند. هان ای دارنده این نام < = دادگر! > ما تو را در میان بندگان مقرب خویش مبدأ دادگری و مرجع عدل خود قرار دادیم و از تو داد هر دادگری را آشکار می‌کنیم و بندگان مؤمن خود را به زیور تو می‌آرئیم. هان ای دارنده این نام < = دادگر! > مبادا که این مقام ترا بفریبد و از خضوع در حضور خدای مقتدر و بسیار توانا باز دارد...

بگو نامها همچون جامه‌ها هستند که با آنها هر که را از میان بندگان پیرو خود بخواهیم، زینت می‌دهیم و از هر که بخواهیم، پس

می‌ستانیم. این است امر ما و ما یم قدرتمند و فرمانروا و دانا. و با
 بندگان خود در پس گیری <آن> مشورت نمی‌کنیم همانطور که
 هنگام اعطای آن رایزنی نمی‌کنیم. این چنین دان حکم
 خداوندگارت را و بر این امر آشکار یقین داشته باش. قدرت ما از
 چیزی سلب نمی‌شود و دستهای اقتدار بسته نمی‌شوند، اگر تو از
 دانایان باشی. بگو هر که خدای خویش را شناخت و از حد خود
 تجاوز نکرد، همواره قدر و منزلتش افزون می‌گردد و آفتاب عنایت
 پروردگار آمرزگار و کریم پیوسته بر او می‌تابد و از نردبان وارستگی
 به مقامی بالا می‌رسد که فقط از آفریننده خود حکایت کند و بدون
 اذن وی سخن نگوید و بدون اراده او حرکت نکند. همانا اوست
 توانا و دادگر و دانا و حکیم...

بگو ای مردم! به عهد خود وفا کنید و پیمانی را که در عالم بقا
 در حضور پروردگار توانا و گرامی و دانا بسته‌اید، مشکیند. بگو
 چشمه‌ایان را بگشائید. سوگند به خدا که آن روز در این هنگام
 برانگیخته شد و خداوندگار در سایه ابرها < = مظهر امرالله > آمد.
 پس پاک و منزّه است خدای برانگیزاننده و توانا و بلندمرتبه و
 بزرگ. در آن زمان همه آنانی که در آسمانها و زمین هستند، زاری
 می‌کنند و همه ارواح مقدسه در عوالم الهیه می‌گریند مگر آن که
 دست < = قدرت > ابهی به وسیله پادشاه توانای بلندمرتبه والا او
 را بگیرد و پرده را در برابر دیدگانش با انگشت قضا بردزد و از
 آنانی که به دیدار پروردگار پادشاه و گرامی و شکوهمند تردید
 دارند، نجات دهد. بگو سوگند به خدا که همه نامها دگرگون شد و
 ناله همه موجودات بلند شد و تمامی انسانها پریشان گشتند مگر
 آنانی که نسیم‌های الهی وزیده از سوی پروردگار بخشنده‌تان،
 ایشان را برانگیخت و از خواب بیدار کرد و از ناپاکی مشرکین پاک
 گردانید...

ای ساکنان زمین! پس بدانید که برای داد مراتب و مقامات و

معانی بی شماری است اما ما بر شما قطره‌ای از این دریا می بارانیم تا شما را از آلودگی ظلم پاک گرداند و در زمره پاکان درآورد. پس بدانید که بنیان و سرچشمه داد آن است که مظهر وجود خداوند در روز ظهورش بدان امر می‌کند اگر شما از دانایان باشید. بگو همانا او میزان داد بین آسمانها و زمینها است و چنانچه امری بیاورد که اهل آسمانها و زمین از آن فریاد برآورند، برآستی آن عدلی آشکار است. در واقع آن بانگ آفریدگان نیست بلکه فریاد کودک شیرخواری است که از شیر گرفته شده است، اگر شما بیننده باشید. چنانچه مردم بر بنیان امر آگاهی یابند، بی تابی نخواهند کرد بلکه شادمان می‌شوند و از سپاسگزاران خواهند بود. بگو اگر بادهای پاییزی درختان را از زینت بهاری عریان کنند، این نیست مگر برای جلوه زبوری دیگر. اینگونه امر از سوی توانای قدیر مقدر شده است. و مراد از داده، اعطای حق به هر صاحب حقی است همانگونه که «آنها» در مظاهر وجود می‌بینند نه بدان قسمی که بیشتر مردم پنداشته‌اند. بنابراین بیندیشید تا به مقصود آنچه از قلم بدیع نازل شده است، پی برید. بگو همانا دادی که از آن پایه‌های ستم به لرزه درمی‌آید و ستون‌های شرک نابود می‌گردد، اقرار به این ظهور در این سحرگاه است که در آن آفتاب بهاء از افق بقا با فرمانروایی آشکار درخشیدن گرفت و هر که به این ظهور مؤمن نشود، از محدوده داد خارج گشته و نامش در الواح بلندمرتبه محفوظ در زمره ستمکاران نوشته شده است و هر که مطابق کردار اهل آسمانها و زمین ظاهر شود و میان مردمان تا ابد به عدل رفتار کند ولی در قبول این امر درنگ ورزد، همانا بر خود ستم کرده و از ظالمین است...

هر آینه آنانکه با مردم ستیز و جدل می‌کنند، از رضوان عدل خارج شده‌اند و در الواح بلندمرتبه محفوظ در زمره ستمکاران هستند. آنان که در این روزها در راه خدا شهید شدند، همانا از بهترین مردمان هستند. ایشان آشکارا خدا را ذکر می‌کردند و از

کثرت دشمنان نهراسیدند و دشمنان نتوانستند آنان را از ذکر خداوند آفریدگارشان باز دارند تا اینکه شهید شدند و در زمره فائزین قرار گرفتند و هنگامی که روحشان به عالم بالا عروج می‌کرد، جمیع قبایل ملکوت پروردگار با آیات امر به پیشوازشان رفتند. امر اینگونه بر حق از سوی خداوند توانای دانا جاری گشت. بگو ای خدای من و آفای من! توئی آن که درختان داد را در باغ امر و حکمت خویش کاشتی. پس ای پروردگار من! آنها را از تندبادهای قضا و گردبادهای بلا حفظ نما تا شاخه‌هایشان در سایه فضل و در جوار رحمت قد برافرازند. آنگاه ای خدای من! برگزیدگان و بندگان مقرب خویش را در سایه برگ‌های آن درختان جای ده. به راستی توئی توانا بر هر آنچه خواهی و توئی آمرزگار و رحیم. ما رضوان عدل را با نیروی خویش آفریدیم و با میوه‌های نازه عزیز و شگفت سوی تو فرستادیم. پس از میوه‌های آن تناول نما و سپس در زیر سایه برگ‌هایش بیارام تا از آتش مشرکین محفوظ مانی. این چنین نعمت را بر تو کامل گردانیدیم تا سپاسگزار پروردگارت باشی و از شکرگزاران گردی. ستایش خداوندی را که پروردگار جهانها است.)

❖ از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن مابین عباد. برتری و بهتری که به میان آمد، عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده‌اند و به افق اعلیٰ ناظرند، باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند. اگر این فقره ثابت شود و به حول و قوه الهی محقق گردد، عالم جنت ابهی دیده شود. بلی انسان عزیز است، چه که در کل آیه حق موجود ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائست کبیر. طوبی از برای نفوسی که به طراز این اتحاد مزینند. ۱۴۹

❖ کلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلیٰ: ای دانایان

امم! از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است، تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است، بگذرید و به آنچه علت اتفاق است، توجه نمائید. نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام. ای اهل زمین! قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که به منزله کشتی است از برای دریای دانائی و به منزله آفتابست از برای جهان بینائی. ۱۵۰

❖ حضرت موجود می فرماید: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم.» (مضمون فارسی: افتخار برای آن کس نیست که تنها وطن خود را دوست بدارد، بلکه برای آن کس است که همه عالم را دوست دارد.)

فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن. و مقصود از اتحاد و اتفاق که در کتب انبیاء از قلم اعلی ثبت شده، در امور مخصوصه بوده و خواهد بود نه اتحادی که سبب اختلاف شود و اتفاق به آن، علت نفاق گردد. این مقام اندازه و مقدار است و مقام اعطاء کل ذی حق حقه است. طوبی لمن عرف و فاز و یا حسرة للغافلین (مضمون فارسی: خوشا به حال آن کسی که آن را شناخت و بدان فائز شد و افسوس بر کسانی که نسبت به آن ناآگاه باقی ماندند). آثار طبیعت به نفسها بر این شاهد و گواه. و هر حکیم و بینائی بر آنچه عرض شد، مطلع و آگاه مگر نفوسی که از کوثر انصاف محرومند و در هیماء غفلت و حمیت جاهلیه هائم. ۱۵۱

❖ کلمه الله در ورق دهم از فردوس اعلی: یا اهل ارض! انزوا و ریاضات شاقه به عز قبول فائز نه. صاحبان بصر و خرد ناظراند به اسبابی که سبب روح و ریحانست. امثال این

امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد، لایق اصحاب دانش نبوده و نیست. بعضی از عباد از قبل و بعد در مغارهای جبال ساکن و بعضی در لیالی به قبور متوجه. بگو بشنوید نصیح مظلوم را، از ما عندکم بگذرید و به آنچه ناصح امین می فرماید، تمسک جوئید. لا تحرموا انفسکم عما خلق لکم (مضمون فارسی: خود را از آنچه که خداوند برایتان آفریده است، محروم نکنید. اتفاق عندالله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور: انظروا ثم اذکروا ما انزلہ الرحمن فی الفرقان و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم الفائزون (مضمون فارسی: بنگرید و سپس به یاد آرید آنچه را که خداوند رحمن در قرآن نازل کرده است و <آنان را> ولو خود نیازمند باشند، بر خویشان برمی گزینند و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگاراند). فی الحقیقه این کلمه مبارکه در این مقام آفتاب کلماتست: طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه من اهل البهء فی السفینة الحمراء من لدی الله العلیم الحکیم (مضمون فارسی: خوشا به حال آن کسی که برادر خود را بر خویشان ترجیح می دهد. به درستی که او از سوی خداوند بسیار دانا و حکیم از اهل بهاء در سفینه حمراء است.) ۱۵۲

❖ چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش به جوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی به آن مژده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دلهای مردمان روزگار را به گفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید. ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید. دانای

آسمانی می‌فرماید: «گفتار درشت به جای شمشیر دیده می‌شود و نرم آن به جای شیر. کودکان جهان ازین به دانائی رسند و برتری جویند». ۱۵۳

❖ قل لا انسان الا بالانصاف و لا قوّة الا بالاتحاد و لا خیر و لا سلامة الا بالمشورة. ۱۵۴

(مضمون فارسی: بگو انسانیت مفهوم پیدا نمی‌کند مگر با داد، و توانایی وجود نخواهد داشت مگر با یگانگی، نیکویی و سلامت بدست نخواهد آمد مگر با مشورت.)

❖ مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ و گمان را به یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی، راه نماید و هدایت کند. از برای هر سری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور فرد به مشورت ظاهر و هویدا. ۱۵۵

❖ و این که صاحب یگانه نوشته‌اند چون در این زمان دلبر پارسی زبان آمد، عربی مطرود و متروک است، در این مقام این کلمه علیا از قلم اعلیٰ جاری و نازل. قوله عزّاجلاله تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته‌اند، بی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هر چه این زیان را ستایش نمائید سزاوار است. انتهی.

... در حلاوت لسان پارسی شکّ و شبهه‌ای نیست ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد. بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مدّل بر او باشد، وضع نشده ولکن از برای هر شیء در لسان عربی اسماء متعدده وضع شده. هیچ لسانی در ارض به وسعت و بسط عربی نبوده و نیست. این کلمه از روی انصاف و حقیقت ذکر

شد و الا معلوم است امروز عالم از آفتابی که از افق ایران طالع و لائح است منور. در این صورت این لسان شیرین را هر چه وصف نمایند، سزاوار است. ^{۱۵۶}

❖ مشاهده نمائید در نفوسی که در هر سنه بر مظلومیت سید الشهداء روح ماسواه فداه و اصحاب او نوحه و ندبه می نمایند و بر ظالمان لعنت می کنند و خود به ظلمی ظاهر شده اند که ظلم ظالمان قبل نزدش معدوم صرف بوده. فی الحقیقه بر خود لعنت می کنند و شاعر نیستند. و مطالع ظلم الیوم علماء عصرند که از حق اعراض نموده اند و به ظنون و اوهام خود تمسک جسته اند. قسم به آفتاب افق توحید که در اعصار قبل هم سبب ظلم امثال این نفوس شده اند چه که به فتوهای آن انفس غافله، مطالع عز احدیه شریعت شهادت را نوشیده اند. نفوسی که با سید الشهداء محاربه نموده اند، بعضی از نفوس بودند که در هر سنه سه ماه صائم بودند و شب و روز تلاوت قرآن می نمودند... ^{۱۵۷}

❖ ... آنچه را پیک یزدان خبر داده، پدیدار شده و می شود عالم به مجازات و مکافات برپا. بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و می نماید، چه که وجود این دو از برای آن دو لازم. در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است. هر نفسی به رضای او فائز شد، او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح، فائز می شود به آنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است. صراط و میزان و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است، نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است. حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق می فرماید به آنچه اراده می فرماید. هر یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود، او از

اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز
رستخیز ذکر نموده اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور، یوم
رستخیز اکبر است... ۱۵۸

❖ ... کن فی النعمة منقفاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق
امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کزراً و للاغنیاء ناصحاً و
للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیاً و فی الامور منصفاً و فی الجمع
صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظلمة
سراجاً و للهموم فرجاً و للظمان بحراً و للمکروب ملجأ و
للمظلوم ناصرأ و عضداً و ظهراً و فی الاعمال متقیاً و للغریب
وطناً و للمریض شفاءً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و
لمن ضل صراطاً و لوجه الصدق جمالاً و لهیکل الامانة طرازاً
و لبیت الاخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایة
و لافق الخیر نوراً و للارض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و
لسماء الکریم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدهر بیاضاً و
لشجر الخشوع ثمرأ. ۱۵۹

(مضمون فارسی: هنگامی که در ثروت هستی، بخشنده باش و
در بی بهرگی از آن سپاسگزار. و در حقوق دیگری امین و در چهره
گشاده رو باش. و برای نیازمندان گنجی شو و بر بی نیازان پسند
دهنده. بر هر که ترا فراخواند، پاسخگو باش و در وعده وفادار. و
در کارها با انصاف باش و در میان جمع < = مردمان > مراقب
سخن خویش. در داوری دادگر باش و در برابر انسانها فروتن. و در
تاریکی چراغی روشن باش و در غمها گشایشگر. و برای تشنگان
دریا و بر هر محنت زده ای پناه باش. ستمدیده را کمک و یار و
پشتیان باش و در اعمال خود پرهیزکار. و برای غریب وطن و برای
بیمار درمان و برای پناهنده، دژی استوار باش. و برای نابینا چشم و
بر هر گم گشته ای، راه راست و برای چهره راستی، زیبایی باش. و
برای پیکر امانت، زیور و برای خانه اخلاق، بارگاه و برای تن

عالم، روح و برای سپاهیان داد، پرچم و برای افق نیکویی، نورگرد
و زمین پاک را باران ریز شبنم شو. برای دریای دانش، کشتی و در
آسمان بخشش، ستاره و بر سرِ دانایی، تاج و بر پیشانی روزگار،
نوری سپید و برای درختِ فروتنی، میوه باش.)

پیرامون آفرینش و طبیعت

❖ و اما ما ذکر کردیم که در آغاز آفرینش با اختلاف افق و انظار. لو تقول انه كان و يكون هذا حق. ولو تقول كما ذكر في الكتب المقدسة انه لا ريب فيه نزل من لدى الله رب العالمين انه كان كنزاً مخفياً و هذا مقام لا يعبر بعبارة و لا يشار بإشارة. و في مقام أحببت ان أعرف كان الحق و الخلق في ظله من الاول الذي لا اول له الا انه مسبوق بالاولية التي لا تعرف بالاولية و بالعلة التي لم يعرفها كل عالم عليم. قد كان ما كان و لم يكن مثل ما تراه اليوم و ما كان تكون من الحرارة المحدثه من امتزاج الفاعل و المنفعل الذي هو عينه و غيره كذلك ينبئك النبأ الأعظم من هذا البناء العظيم. ان الفاعلين و المنفعلين قد خلقت من كلمة الله المطاعة و انها هي علة الخلق و ماسواها مخلوق معلول ان ربيك هو المبين الحكيم. ثم اعلم ان كلام الله عز وجل اعلى و اجل من ان يكون مما تدركه الحواس لانه ليس بطبيعة و لا بجمهر قد كان مقدساً عن العناصر المعروفة و الأسطقتات العوالى المذكورة و انه ظهر من غير لفظ و صوت و هو امر الله المهيم على العالمين. انه ما انقطع عن العالم و هو الفيض الاعظم الذي كان علة الفيوضات و هو الكون المقدس عما كان و ما يكون...

لا بد لكل امر من مبدأ و لكل بناء من بان و انه هذه العلة التي سبقت الكون المزين بالطراز القديم مع تجده و حدوثه في كل حين. تعالى الحكيم الذي خلق هذا البنا الكريم...^{١٦٥}

(مضمون فارسی: و اما آنچه درباره آغاز آفرینش یاد کردی، آن موضوعی است که به دلیل آراء و اندیشه های متفاوت در آن اختلاف نظر است. اگر بگوییم که عالم خلقت همیشه بوده و همواره خواهد بود، صحیح است. و اگر آنچه را که در کتب مقدسه آمده

است، بگویی تردیدی در آن نیست زیرا که آن نیز از سوی خداوند که پروردگار عالمیان است، نازل شده: همانا خداوند همانند «گنجی پنهان و مخفی بود» و این مقامی است که به هیچ اشاره و عبارت و واژه‌ای بیان و توصیف نشود و در مقامی <دیگر> «دوست داشتم که شناخته شوم» <ذکر شده است> بدان معنی که در این مقام خداوند در عالم حق بود و مخلوقات از همان اوّلی که برای آن آغاز و ابتدایی نیست، در ظلّ او بودند، اما مخلوقات او مسبوق به آن اوّلیتی هستند که بر آن آغاز و ابتدایی نیست و مقدم بر علیّی که حتّی اهل دانش و بینش از درک آن عاجز هستند. آنچه را که در عالم آفرینش موجود می‌بینی، همیشه وجود داشته است آنچنان که امروز می‌بینی. عالم آفرینش از حرارتی که حاصل امتزاج نیروی فاعل و منفعل است، پدید آمده است. این فاعل همان منفعل است هر چند که چیز دیگری غیر از او است. اینگونه نبأ < = گفتار > اعظم به تو این بنیاد بزرگ را می‌آموزد. این نیروهای فاعل و منفعل توسط کلمه مطاع خداوندی آفریده شده‌اند و این کلمه علت آفرینش است و همه مخلوق و معلول آن کلمه هستند. همانا پروردگارت بیان‌کننده دانا است. پس بدان که کلام خداوند بزرگ مرتبه بسی بالاتر و فراتر از آن است که به حواس ادراک شود زیرا فراتر از جواهر و عوامل است. از همه عناصر و جواهر مقدّس و فراتر از همه اینان است. این کلام دارای لفظ و صوت نیست، امر خداوند است و مهیمن بر عالمیان. هیچگاه از دنیا قطع نمی‌شود و فیض اعظم است و علت همه فیوضات و او وجودی است مقدّس و فراتر از هر آنچه که بوده و خواهد بود...

هر امری به ناچار مبداء و آغازی دارد و هر ساختمانی سازنده‌ای. و این کلمه < = وجود، ذات > خداوند است که علت پیش از پیدایش عالم آفرینش است. عالمی که هر چند قدیم است لیکن در هر لحظه تجدید می‌شود. چه متعالی است خداوند حکیمی

که این بنای عالم را خلق فرمود...

❖ قل ان الطبيعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون
و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها
آیات للمفتوسین. و هی الارادة و ظهورها فی رتبة الامکان
بنفس الامکان و انها لتقدير من مقدر علیهم. ولو قيل انها هی
المشیئة الإمکانیة لیس لأحد ان يعترض علیه و قدر فیها قدرة
عجز عن ادراک کنهها العالمون. ان البصیر لا یرى فیها الا تجلی
اسمنا المکون قل هذا کون لا یدرکه الفساد و تحیرت الطبيعة
من ظهوره و برهانه و اشراقه الذی احاط العالمین. ۱۶۱

(مضمون فارسی: بگو همانا طبیعت در هستی خویش > = در
اصل < جلوه گاه نام سازنده و آفریننده من است و جلوه گری آن به
سببی از اسباب تغییر می پذیرد و در تغییر پذیری آن نشانه هایی برای
اهل فراست وجود دارد. و طبیعت همان اراده الهی است و تجلی
آن در مرتبه امکان در هستی امکانی است و بدرستی که آن
سرنوشتی است از سوی پروردگار سرنوشت ساز دانا. و اگر گفته شود
که آن همان مشیئت امکانیه > = اراده تغییر پذیری < است، کسی را
اعتراض بر آن جایز نه. و در آن > = طبیعت < نیرویی قرار داده
شده که دانایان از درک کنه آن عاجزند. همانا انسان دل آگاه در
آن چیزی جز جلوه نام آفریننده ما نمی بیند. بگو این آفرینشی
> = وجودی < است که آن را تباهی و نابودی از پی نیست و حتی
خود طبیعت از تجلی و دلیل و اشراق اش که کیهان را دربر گرفته، در
حیرت است.)

بخش‌هایی از هفت وادی

❖ ... مراتب سیر سالکان را از مسکن خاکی به وطن الهی هفت رتبه معین نموده‌اند، چنانچه بعضی هفت وادی و بعضی هفت شهر ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که سالک تا از نفس هجرت ننماید و این اسفار را طی نکند، به بحر قرب و وصال وارد نشود و از خمر بی‌مثال نچشد.

اوّل وادی طلب است. مرکب این وادی صبر است و مسافر در این سفر بی‌صبر بجائی نرسد و به مقصود واصل نشود و باید هرگز افسرده نگردد... زیرا مجاهدین کعبه (فینا) به بشارت (لنهدیتهم سبلنا) مسرورند و کمر خدمت در طلب به غایت محکم بسته‌اند و در هر آن از مکان غفلت به امکان طلب سفر کنند. هیچ بندی ایشان را منع ننماید و هیچ پندی سدّ نکند. و شرط است این عباد را که دل را که منبع خزینة الهیه است، از هر نقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است، اعراض نمایند و ابواب دوستی و دشمنی را با کلّ اهل ارض مسدود کنند. و طالب در این سفر به مقامی رسد که همه موجودات را در طلب دوست سرگشته بیند... و جهانی عاشق ملاحظه کند که در پی معشوق روان... و در هر ساعتی بر سرّی مطلع گردد زیرا که دل از هر دو جهان برداشته و عزم کعبه جانان نموده و در هر قدمی اعانت غیبی او را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد... و سالک در این سفر بر هر خاکی جالس شود و در هر بلادی ساکن گردد، از هر وجهی طلب جمال دوست کند و در هر دیار طلب یار نماید... که شاید در سرّی سرّ محبوب بیند و یا از صورتی جمال محبوب مشاهده کند.

و اگر در این سفر به اعانت باری از یار بی‌نشان نشان

یافت... فوراً به وادی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگدازد. در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق برافروزد و چون نار عشق برافروخت، خرمن عقل به کلی بسوخت. در این وقت سالک از خود و غیر خود بی‌خبر است، نه جهل و علم داند نه شک و یقین، نه صبح هدایت شناسد نه شام ضلالت... مرکب این وادی دردست و اگر درد نباشد، هرگز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید... نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ... حیات در ممات بیند و عزت از ذلت جوید. بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تا قابل کمند دوست گردد... نهنگ عشق ادیب عقل را بیلعد و لیبب دانتش بشکرد هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل من مزید گوید... پس باید به نار عشق حجاب‌های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد.

و اگر عاشق به تأییدات خالق از منقار شاهین عشق به سلامت بگذرد، در مملکت معرفت وارد شود و از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز مشغول گردد. در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز دریندد. در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فنا، معانی بقا درک نماید... و سالک در این وادی در آفرینش حق، به بینش مطلق مخالف و مغایر نبیند... در ظلم، عدل بیند و در عدل، فضل مشاهده کند... مسافران حدیقه عرفان چون آخر را در اول بینند، لهذا در جنگ صلح و در قهر آستی ملاحظه کنند و این رتبه اهل این وادی است.

و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است، به اول مقام توحید واصل شود و از کأس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید. در این مقام حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید. به گوش الهی بشنود و به چشم ربانی اسرار صنع صمدانی بیند. به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سراقق محبوب شود و دست حق از جیب مطلق برآرد و اسرار قدرت ظاهر نماید. وصف و اسم و رسم از خود نبیند، وصف خود را در وصف حق بیند و اسم حق را در اسم خود ملاحظه نماید... و از همین مقام اختلافات عوالم را هم ملاحظه کن. اگر چه عوالم الهی نامتناهی است و لکن بعضی چهار رتبه ذکر نموده اند: (عالم زمان) و آن آن است که از برای او اول و آخر باشد (و عالم دهر) یعنی اول داشته باشد و آخرش پدید نیاشد (و عالم سرمد) که اولی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود (و عالم ازل) که نه اولی مشاهده شود و نه آخری... در این مقام اول نفس آخر و آخر نفس اول است.

و سالک بعد از قطع معارج این سفر بلند اعلیٰ در مدینه استغنا وارد می شود و در این وادی نسایم استغنای الهی را بیند که از پیدای روح می وزد و خجابهایی فقر را می سوزد و یوم یعنی الله کلاً من سعته را به چشم ظاهر و باطن در غیب و شهادة اشیاء مشاهده فرماید، از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود. قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید. مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رفرف معانی جالس و از نعمت های بی زوال معنوی مرزوقند و از شرابه های لطیف روحانی مشروب... سالک در این رتبه جمال دوست را در

هر شیشی بیند، از نار رخسار یار بیند و در مجاز رمز حقیقت
ملاحظه کند.

و سالک بعد از سیر مراتب استغنائی بحت در وادی
حیرت وارد می‌شود و در بحرهای عظمت غوطه می‌خورد
و در هر آن بر حیرتش می‌افزاید. گاهی هیکل غنا را نفس فقر
می‌بیند و جوهر استغنا را صرف عجز. گاهی محو جمال
ذوالجلال می‌شود و گاهی از وجود خود بیزار. این صرصر
حیرت چه درختهای معانی را که از پا انداخت و چه نفوسها
را که از نفس برانداخت، زیرا که این وادی سالک را در
انقلاب آورد و لکن این ظهورات در نظر واصل بسیار
محبوب و مرغوب است و در هر آن عالم بدیعی بیند و خلق
جدیدی مشاهده کند و حیرت بر حیرت افزاید، محو صنع
جدید سلطان احدیه شود... و این عوالم کل در وادی حیرت
دست دهد و مشاهده گردد و سالک در هر آن زیادتی طلب
نماید و کسل نشود.

و سالک بعد از ارتقای به مراتب بلند حیرت به وادی
فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام
فنا از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به
مقصود است و در این مقام که ذکر فقر می‌شود، یعنی فقیر
است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به آنچه در
عالم حق است... و در این مقام واصل مقدس است از آنچه
متعلق به دنیا است. پس اگر در نزد واصلین بحر وصال از
اشیاء محدوده که متعلق به عالم فانی است، یافت نشود چه
از اموال ظاهریه باشد و چه از تفکرات نفسیه، بآسی نیست
زیرا که آنچه نزد خلق است محدود است به حدود ایشان و
آنچه نزد حق است مقدس است از آن... در این وادی سالک
مراتب وحدت وجود و شهود را طی نماید و به وحدتی که

مقدّس از این دو مقام است، واصل گردد. احوال پی به این
مقال برد نه بیان و جدال.

... سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولیّ امر مدد
فرماید، این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید، بلکه در
هفت نفّس، بلکه در یک نفّس. اذا شاء الله و اراد و ذلک من
فضله علی ما یشاء (مضمون فارسی: اگر خدا خواست و اراده کرد،
و آن از بخشش اوست بر آنچه بخواهد).^{۱۶۲}

ابیاتی از مثنوی حضرت بهاء‌الله

❖ ای حیات العرش خورشید و داد
که جهان و امکان چه تو نوری نژاد
گر نبودی خلق محجوب از لقا
یک دو حرفی گفتم از سرّ بقا
تا که جانها جمله مرهونت شوند
تا که دلها جمله مجنونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست
روحها بهر نثار اندر دو دست...
ای جمال الله برون آ از نقاب
تا برون آید ز مغرب آفتاب
نصافه علم لدنی برگشا
مخزن اسرار غیبی برگشا...
فانی‌ئی را پوش از ثوب بقا
فقر بحتی را چشان شهد غنا
تا برون آید بکلی از حجاب
بردرد امکان و هستی را نقاب...
تا که انوار رخت آید عیان
پر کنند نورت زمین و آسمان
بر وزان بادی ز رحمت ای کریم
بردردان احجاب غفلت زین سقیم
در پناه سدره خود جای ده
روحهای پاک ای سلطان مه
بسایب از رضوان معنی برگشا
سد مکن این باب از بهر خدا

تا درآیم بی حجاب اندر جهان
 تا کنم رمزی ز اخسانت بیان
 گفت الله الله ای مرد نکو
 رمز حق در نزد نادانان مگو
 الله الله ای لسان الله راز
 نرم نرمک گوی و با مردم بساز
 هم مگر لطف تو گیرد دستشان
 پس کند فارغ ز بیم این و آن
 پر معنی برگشا طیار شو
 در هوای قرب او سیار شو...
 پس برهنه شو تو از ثوب تیود
 پس مقدس کن تو جان را از حدود
 ظلمت دل را ز نورش کن منیر
 تا شوی در ملک جانها تو امیر...
 گر تو زین ظلمات نفست بگذری
 بی تعب از خمر حیوان برخورداری...
 ای بهای جان تو باز آ زین شکار
 تا کنی صید معانی صد هزار
 صید گوران را بهل از بهر گور
 صید معنی آر از صحرای طور
 صید کردی جان عشاقان بدشت
 تا که جانها جمله از هستی گذشت...
 آنچه کردی وعده اکنون کن وفا
 ای ز نورت روشن این ارض و سما
 از بهار خود بکن خرم جهان
 تا که رضوانت شود رشک جان... ۱۶۳

نظر حضرت شوقی ربّانی پیرامون نظم جهانی

❖ دیانت بهائی معتقد به وحدانیت الهی و معترف به وحدت پیامبران آسمانی است. تحرّی حقیقت را حمایت می‌کند و هر نوع تعصب و خرافه را طرد می‌نماید و تعلیم می‌دهد که مقصد اصلی دیانت، ترویج دوستی و محبت است و باید با علم هماهنگ گردد و اساس اصلی و نهایی جامعه‌ای مترقی همراه با نظم و ایمنی را پی‌ریزی نماید. اصل تساوی کامل حقوق و امتیازات و اعطای امکانات متساوی به مرد و زن را تصریح می‌کند، تعلیم و تربیت اجباری را مورد تأیید قرار می‌دهد، فقر و ثروت فاحش را از میان برمی‌دارد، کاری را که با روح خدمت انجام شود تا حدّ عبادت تجلیل می‌کند، انتخاب یک زبان فرعی بین‌المللی را توصیه می‌نماید، و مؤسّساتی که برای برقراری و پایداری صلح عمومی و دائمی لازم است، تدارک می‌بینند. ^{۱۶۴}

❖ حضرت بهاء‌الله نه تنها روحی جدید و خلاقه در کالبد عالم انسانی دمیده‌اند و نه تنها اصول و تعالیمی عمومی نازل فرموده و فلسفه‌ای مخصوص ارائه کرده‌اند که همه پر توان، متین و جامع می‌باشند بلکه علاوه بر آن حضرت بهاء‌الله و پس از ایشان حضرت عبدالبهاء برخلاف ادوار گذشته به نحوی بارز و روشن یک سلسله احکامی نازل فرموده و مؤسّساتی را تأسیس کرده‌اند که اساس لازم را برای نظم الهی فراهم می‌آورند و مقدر است این اصول و مؤسّسات به صورت سرمشق جامعه آینده و وسیله‌ای ممتاز برای استقرار صلح اعظم و تنها عامل تحقّق وحدت جهان و حکومت حق و عدالت بر کره ارض نقش خود را ایفا نمایند. ^{۱۶۵}

❖ پیام حضرت بهاء‌الله اساساً هر نوع محدودیت فکری، تنگ نظری و تعصب را محکوم می‌کند... موازین حقوقی و نظریه‌های سیاسی و اقتصادی صرفاً به منظور حفظ مصالح عالم انسانی تنظیم و تدوین گشته است، نه آنکه عالم بشریت برای حفظ اصالت آئین یا شریعتی خاص قربانی گردد. ۱۶۶

❖ اصل وحدت عالم انسانی، محوری که جمیع تعالیم حضرت بهاء‌الله در اطرافش دور می‌زند، صرفاً فوران احساساتی خام و ابراز امیدی مبهم و زاهدانه نیست... معانی و حقایق مودعه در آن عمیق‌تر و دعاویش عظیم‌تر از آن است که پیامبران پیشین مجاز به اظهار آن بوده‌اند. پیامش نه تنها برای افراد بشر است بلکه توجه بدان دسته از روابط ضروریه دارد که ملل و دول را به مثابه اعضای یک خانواده انسانی با یکدیگر ائتلاف و اتحاد می‌بخشد. آئین بهائی دوره کمال و سیر تکامل عالم انسانی را اعلان می‌دارد. ۱۶۷

❖ احکامی را که حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس نازل فرموده‌اند، در صورتی که اجرایش ممکن و مستقیماً با قوانین مدنی مملکت مغایر نباشد، بر همه یاران الهی و تشکیلات بهائی در شرق و غرب عالم فرض و واجب است... اجرای بعضی از احکام بر قاطبه یاران در سراسر جهان هم اکنون لازم و ضروری است. بعضی دیگر از احکام برای زمانی نازل گردیده که به تقدیر الهی باید جامعه بشری به وضع دیگری از میان هرج و مرج کنونی عالم ظاهر و پدیدار شود... تشریح آنچه در کتاب اقدس نازل نشده و همچنین تفصیل ثانویه و متفرعات مربوط به اجرای احکام نازله از قلم اعلی کل به بیت العدل اعظم محول گردیده

است. این هیأت مختار است که بر احکام نازله از قلم اعلیٰ ملحقاتی بیفزاید ولی هرگز مختار نیست که احکام نازله را ملغی سازد. ۱۶۸

❖ آنچه را که امروز از آن نظم بدیع دریافت توان کرد، به منزله لمحۀ بصری بر اولین پرتو فجر موعود است که در میقات مقرّر ظلمات عالم انسانی را محو و زائل سازد و در زمان حاضر آنچه از ما برمی آید، آنست که به ذکر کلیاتی از مبادی اساسی نظم بدیع حضرت بهاءالله مبادرت ورزیم که مبین منصوص و مرکز میثاقش توشیح و تبیین فرموده است. ۱۶۹

❖ اتحاد اهل عالم درخشانترین مرحله ایست که حال جامعه انسانی رو به آن روان است. اتحاد خانواده، اتحاد دولت شهر و اتحاد ملی مراحلی است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. دوره ملت سازی سپری گردیده و هرج و مرجی که از برخورد دولتهای ملی مختلف ناشی شده، به اعلیٰ درجه خود نزدیک می شود. لهذا جهانی که در جهت بلوغ و کمال پیش می رود باید خود را از شرّ این بت برهاند و وحدت و یگانگی جمیع روابط انسانی را قبول کند و یکباره دستگاهی را به راه اندازد که این اصل اصیل وحدت را در آن تجسم بخشد.

وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرّر فرموده، مستلزم آنست که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکبۀ اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعه متحد جهانی تا جایی که می توان تصوّرش

را نمود باید دارای یک هیئت مقننه باشد که اعضایش به منزله امنای تمام نوع انسان بالمآل جمیع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه‌ای یک هیئت مجریه به پشتیبانی یک نیروی پلیس بین‌المللی مصوبات هیئت مقننه را اجراء کند. به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید. و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکبه این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم الاجرائش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین المللی بوجود آید که با سرعتی حیرت‌انگیز و نظم و ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را در بر گیرد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین المللی به منزله کانون و مرکز اعصاب مدنیت جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجه قوای وحدت‌بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان‌افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. یک زبان بین المللی ابداع شود و یا یکی از زبان‌های موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خط و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده

ارباب غرض، چه شخصی و چه عمومی قرار گیرد، ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهائی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآمد و از مواد خامش بهره‌برداری و استفاده شود. بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود. رقابتها و کینه‌ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوت‌های نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصوصتهای دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحیذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند، پردازد.

در چنان جامعه‌ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرامهای عالیة شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات به سوی‌اش روان است.^{۱۷۰}

نظر حضرت شوقی ربّانی دربارهٔ ظهورات رو به کمال

❖ پیروان آئین بهائی معتقدند که ظهور حضرت بهاءالله اساسش الهی است و نظرگاهش همه عالم انسانی، دیدگاهش وسیع و عمومی، روشش علمی و تعالیمش بر اساس انسان دوستی و نفوذش بر قلوب و افکار عمیق و پایدار است. رسالت بنیانگذار این آئین نازنین تفهیم این اصل است که حقایق مذهبی نسبی است و نه مطلق. نیز ظهورات الهی مستمر و رو به کمال است و مؤسّسین ادیان هر چند در برخی از فرعیات تعالیم و احکام خود تفاوت‌هایی داشته‌اند، ولی با این وجود «... همه در یک رضوان ساکن و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک امر آمر...» بوده‌اند. بهائیان به ثبوت رسانده‌اند که امر بهائی منادی اصل وحدت منظم و متشکل عالم انسانی و مبین حصول به کمال در مسیر تکامل عالم بشری است و اعلان می‌دارند که وصول بدین مرحلهٔ نهائی در این سیر تکامل عظیم نه تنها ضروری است، بلکه اجتناب‌ناپذیر می‌باشد و موعد تحقق آن به تدریج نزدیک می‌گردد و هیچ چیز بجز قوهٔ آسمانی این پیام و رسالت الهی در تأسیس آن توفیق نخواهد یافت.^{۱۷۱}

منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی

❖ مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرآت. همین قدر که مقابل شد، حکایت می‌کند از او و مثل غیرمؤمن را مثل حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند، امکان تعکس در او نیست. این است که آن جان فدا می‌دهد و آن بر او می‌کند آنچه می‌کند. ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند، مقتدر است ولی خود به نفسه راضی شده، که اگر می‌خواست بلور شود، هر آینه خداوند او را خلق می‌فرمود به صورت بلوریت. چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت، به عینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود، به همان سبب محتجب شد. چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین به حق به بیان مقبلند و محتجبین به همان محتجب...^{۱۷۲}

❖ ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد. و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است، اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن، یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن به موسی بود به قول خود و هر کس مؤمن نبود، جزا داد به قول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر

کس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر
 کس مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره بیان الی ما
 یغرب، قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده
 فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب
 پنجم جمای الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه
 هزار و دویست و هفتاد بعثت می شود، اول یوم قیامت قرآن
 بود و الی غروب شجره حقیقت، قیامت قرآن است زیرا که
 شیئی تا به مقام کمال نرسد، قیامت اون نمی شود و کمال
 دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین
 غروب اثمار شجره اسلام، آنچه هست ظاهر می شود و
 قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان
 در مقام نطقه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال
 بیان است، ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده،
 بچینند. چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور
 رسول الله است ظاهر نمی شود، الا آنکه اخذ ثمرات اسلام
 را از آیات قرآنی که در افتدۀ مردم غرس فرموده نماید و
 اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او، و حال
 که ثمره برعکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل
 به نسبت به او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حق در
 جبل ماکو ساکن می کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را
 وعده به یوم قیامت داده، زیرا که آن یومی است که کل عرض
 بر خدا می شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل به
 لقاء الله فائز می گردند که لقاء او باشد، زیرا که عرض به ذات
 اقدس ممکن نیست و لقای او متصور نه. و آنچه در عرض و
 لقاء ممکن است راجع به شجره اولیه است...

آنچه خداوند شهادت دهد، معادل نمی شود با شهادت
 کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر

نمی‌شود الا به شهادت کسی که حجت قرار داده است او را،
 و کافی است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از کلّ
 شیئی، زیرا که این حجتی است باقیه من عندالله الی یوم
 القیمه. و هر گاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید،
 بلاریب تصدیق در علوّ امرالله می‌نماید زیرا که از نفسی که
 بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علمی که کلّ به
 آنها متعلّم می‌گشته، مستعری بوده و حال به این نوع که
 تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج
 ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم، و
 تفاسیر و شئون علمیه در علوّ مقامات معرفت و توحید ظاهر
 می‌نماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از
 ادراک آنها نموده، شبهه نیست که کلّ ذلک من عندالله
 است. علمائی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده،
 چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقت نموده و آخر
 الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست، کلّ اینها از جهت
 حجت خلق بوده والا امرالله اعزّ و اجلّ از این است که بتوان
 او را شناخت به غیر او، بل غیر او شناخته می‌شود به
 او... ۱۷۳

گلچینی از مذاوضات حضرت عبدالبهاء

❖ در کتب مقدسه بعضی خطابه‌های زجریه که از روی عتاب به انبیاست، آیا مخاطب کیست و آن عتاب بر که واقع؟

هر خطاب الهی که از روی عتابست ولو به ظاهر به انبیاست، ولی به حقیقت آن خطاب توجه به امت دارد و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب گران نیاید، لهذا به ظاهر خطاب به انبیاست... و از این گذشته پادشاه مقتدر مستقل اقلیمی عبارت از جمیع آن اقلیم است. یعنی آنچه گوید قول کل است و هر عهدی بنماید، عهد کل چه که اراده و مشیت عموم اهالی فانی در اراده و مشیت اوست. به همچنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی امت است، لهذا عهد و خطاب الهی به او عهد و خطاب با کل امت است.^{۱۷۴}

❖ حکمت روح در جسد چه بود؟

حکمت ظهور روح در جسد اینست: روح انسانی ودیعه رحمانیست. باید جمیع مراتب را سیر کند زیرا سیر و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالاتست. مثلاً انسان چون در اقالیم و ممالک مختلفه متعدده به قاعده و ترتیب سیر و حرکت کند، البته سبب اکتساب کمال است زیرا مشاهده مواقع و مناظر و ممالک نماید و اکتشاف شوون و احوال سائر طوائف کند و مطلع بر جغرافیای بلاد شود و صنایع و بدایع ممالک اکتشاف کند و اطلاع بر روش و سلوک و عادات اهالی نماید... به همچنین روح انسانی چون سیر در مراتب وجود کند و دارنده هر رتبه و مقام گردد حتی رتبه جسد، البته اکتساب کمالات نماید. و از این گذشته

باید که آثار کمالات روح در این عالم ظاهر شود تا عالم این کون نتیجه نامتناهی حاصل نماید. و این جسد امکان جان پذیرد و فیوضات الهیه جلوه فرماید... روح انسان سبب حیات جسد انسانست. به همچنین عالم به منزله جسد است و انسان به منزله روح. اگر انسان نبود و ظهور کمالات روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی نمود، این عالم مانند جسد بی روح بود... و از این گذشته این اعضا و اجزا و ترکیبی که در اعضای بشریست، این جاذب و مغناطیس روح است، لابد است که روح ظاهر شود... ۱۷۵

❖ پس اثبات روح شد که روح انسانی موجود است، حال باید اثبات بقای روح را کرد:

در کتب سماویه ذکر بقای روح است و بقای روح اس اساس ادیان الهیه است زیرا مجازات و مکافات بر دو نوع بیان کرده اند. یک نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکافات اخروی. اما نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است چه این عالم و چه عوالم روحانی ملکوتی و حصول این مکافات سبب وصول به حیات ابدیه است... مکافات اخروی کمالات و نعمی است که در عوالم روحانی بعد از خروج ازین عالم حاصل گردد اما مکافات وجودی کمالات حقیقی نورانیست که در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود... و همچنین مجازات اخرویه یعنی عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است...

و اما دلیل عقلی بر بقای روح اینست که بر شیء معدوم آثاری مترتب نشود یعنی ممکن نیست از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد زیرا آثار، فرع وجود است و فرع مشروط به وجود اصل. مثلاً از آفتاب معدوم شعاعی ساطع نشود... پس

مادام آثار وجود ظاهر، دلیل بر اینست که صاحب اثر موجود است... ملاحظه نمائید که از برای جمیع کائنات به مجرد تلاشی اعضا و تحلیل ترکیب عنصری ابدأ اثری و حکمی و نشانی نماند چه شیء جمادی و چه شیء نباتی و چه شیء حیوانی مگر حقیقت انسانی و روح بشری که بعد از تفریق اعضا و تشیت اجزا و تحلیل ترکیب باز آثار و نفوذ و تصرفش باقی و برقرار...

تصرف و ادراک روح انسانی بر دو نوع است یعنی دو نوع افعال دارد، دو نوع ادراک دارد. یک نوع به واسطه آلات و ادوات است مثل اینکه به این چشم می بیند، به این گوش می شنود، به این زبان تکلم می نماید. این اعمال روحست و ادراک حقیقت انسان ولی به وسائط آلات یعنی بیننده روح است. اما به واسطه چشم شنونده روح است لکن به واسطه گوش ناطق روح است اما به واسطه لسان و نوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است. از جمله در حالت خوابست، بی چشم می بیند، بی گوش می شنود، بی زبان تکلم می کند، بی پا می دود. باری این تصرفات بدون وسائط آلات و ادوات است... زیرا روح دو سیر دارد: بی واسطه یعنی سیر روحانی، با واسطه یعنی سیر جسمانی. مانند طیور که پرواز نمایند یا آنکه به واسطه حاملی حرکت نمایند و در وقت خواب این جسد مانند مرده است، نه بیند و نه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک. یعنی قوای انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش بیشتر است، پروازش بیشتر است، ادراکاتش بیشتر است. اگر بعد از فوت جسد، روح را فنائی باشد مثل اینست که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده، به سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ را از شکست

قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح به مثابه مرغ... معلومست که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر این قفس و قوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر است لهذا اگر آلت معطل شود، صاحب آلت در کار است... این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح.

اما دلیل دیگر: این جسد ضعیف شود، فربه گردد، مریض شود، صحت پیدا کند، خسته گردد... خلاصه جسد نقصان کلی یابد، باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار، نه نقصانی یابد و نه مختل گردد ولی جسد چون مبتلی به مرض و آفت کلی گردد، از فیض روح محروم شود... روح انسانی داخل جسد نیست زیرا مجرّد و مقدّس از دخول و خروج است و دخول و خروج شأن اجسام است، بلکه تعلق روح به جسد مانند تعلق آفتاب به آئینه است... روح غیر جسد است و بقایش مشروط به بقای جسد نیست...^{۱۷۶}

❖ قضا که در کتب الهیه مذکور، آیا امر محتوم است و اگر امر محتوم است، احتراز را چه ثمر و فائده مشهود و معلوم؟

قضا دو قسم است: یکی محتوم است و دیگری مشروط که معلق گفته می‌شود. قضای محتوم آنست که تغییر و تبدیلی ندارد و مشروط آنست که ممکن الوقوع است. مثلاً قضای محتوم در این چراغ آنست که روغن بسوزد و تمام گردد. پس خاموشی آن حتم است، تغییر و تبدیلی ممکن نیست چه که قضای محتوم است. همین قسم در هیكل انسانی قوه خلق شده که چون آن قوه زائل گردد و منتهی شود، البته متلاشی گردد... و اما قضای مشروط اینست که

هنوز روغن باقیست ولی باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند. این قضاء مشروط است، احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از این مثمر و مفید است...^{۱۷۷}

❖ انسان آیا در جمیع اعمال خویش فاعل مختار است یا مجبور بی اختیار؟

... اموری که در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف، مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه، این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد. و اما اموریست که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان. این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه زیرا مجبور بر آنست... اما مسأله دیگر در میانست و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت، توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته به مشیت و اراده جناب کبریا... سکون و حرکت انسان موقوف به تأیید حضرت یزدان است. اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر و نه بر شرّ توانا بلکه چون مدد وجود از ربّ جود رسد، توانائی بر خیر و شرّ هر دو دارد. اما اگر مدد منقطع گردد، به کلی عاجز ماند. اینست که در کتب مقدّسه ذکر تأیید و توفیق الهیست...^{۱۷۸}

❖ بدان که عذاب بر دو قسم است: عذاب لطیف و عذاب غلیظ. مثلاً نفس جهل عذاب است ولی عذاب لطیف است و نفس غفلت از حق عذاب است، نفس کذب عذاب است، ظلم عذابست، خیانت عذابست، جمیع نقایص عذاب است. نهایتش این است که عذاب لطیف است. البته انسانی که شعور داشته باشد، نزد او قتل بهتر از خطاست و لسان بریده بهتر از کذب و افتراست. و نوع دیگر از عذاب،

عذاب غلیظ است که مجازات است، حبس است، ضرب است، طرد است، نفی است اما در نزد اهل الله احتجاب از حق، اعظم از جمیع این عذابهاست.^{۱۷۹}

❖ مسأله تناسخ که معتقد بعضی ملل است، چسان است؟

... پس بدان تناسخیان بر دو قسمند. قسمی معتقد به عقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند، لهذا برآنند که انسان به تناسخ و رجوع به این عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و به جهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمند. بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع به این عالم به صورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره به عالم انسان درآید و این را تناسخ نامند. و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان به عالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند. و هر دو فرقه به جهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ به عالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان به ذهاب و ایاب در این جهان به تدریج کسب کمالات نماید تا آنکه به مرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند. ماده در پدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر به این عالم آید، ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است، به جمیع کمالات در آن تحقق یابد...

اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه

که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و
 مماثل نه. آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید... لهذا
 تناسخ که تکرر ظهور روح واحد به ماهیت و شؤون سابق در
 این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن. و
 چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر به تجلی
 واحد محال و ممتنع، پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر
 در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود
 ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست ولی در
 کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح... این را
 تکرر نوع گویند... جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و
 اجزاء مرکبه تفریق شود. و اگر چنانچه از عالم جماد و یا
 نبات دوباره این جسم عود کند، این جسم به عینه اجزاء
 مرکبه انسان سابق نبوده، آن عناصر تحلیل شد و تفریق
 گشت و در این فضای واسع منتشر شد، بعد اجزاء دیگر از
 عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد. و شاید جزئی از
 اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود. اما آن
 اجزا به تمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و
 مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد... و اگر گوئیم که این
 تناسخ به جهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و
 شفاف گردد و پرتو روح به منتهای کمال در او ظاهر شود،
 این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب
 در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص به
 عود و رجوع حقیقت کمال نگرده...

... در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود
 ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند
 زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع، رجوع ذاتی نیست بلکه
 رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر نیست، رجوع

کمالاتست. در انجیل می‌فرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایلیاست. از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه، بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود...^{۱۸۰}

❖ آیا این نجوم آسمانی را در نفوس انسانی تأثیرات معنویه هست یا نه؟

بعضی از کواکب آسمانی را بر کرهٔ ارض و کائنات ارضیه تأثیر جسمانی واضح و مشهود، احتیاج به بیان نیست. ملاحظه نمائید که آفتاب به عون و عنایت حق تربیت کرهٔ ارض و جمیع کائنات ارضیه می‌نماید و اگر ضیا و حرارت آفتاب نبود، کائنات ارضیه به کلی معدوم. اما تأثیرات معنویه: هر چند این کواکب را تأثیرات معنویه در عالم انسانی به نظر عجیب آید ولی چون در این مسأله تدقیق نمائی، چندان تعجب نفرمائی... این جهان غیرمتناهی مثل هیكل انسانیست، جمیع اجزا به یکدیگر مرتبط، در نهایت اتقان متسلسل. یعنی اعضا و ارکان و اجزاء هیكل انسان چگونه با یکدیگر ممتزج و متعاون و متعاوضد و از یکدیگر متأثر، به همچنین اجزای این کون نامتناهی مانند هیكل انسانی اعضا و اجزایش به یکدیگر مرتبط و از یکدیگر معنی و جسماً متأثر... بین این کائنات کلیه نامتناهی نیز ارتباط جسمانی و معنوی هر دو موجود و هر چند به قواعد موجوده و فنون حاضره کشف این روابط نتوان نمود ولی وجود روابط در بین کائنات کلیه واضح و مسلم است...^{۱۸۱}

بخش‌هایی از رسالهٔ مدنیّه و مطالبی پیرامون ایران و ایرانیان

❖ به دیدهٔ بصیرت ملاحظه نمایند که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنائع و بدائع مختلفه متنوعه کلّ از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله که در این بحر بی‌پایان بیشتر تعمق نمودند، از سائر قبائل و ملل پیشترند. عزّت و سعادت هر ملّتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند... و شرافت و مفخرت انسان در آنست که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد. در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصوّر است که انسان چون در خود نگرد، مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است... تا به کی به پر نفس و هوئی پرواز نمائیم و تا به کی در اسفل جهل به نکبت کبری چون امم متوحّشه بسر بریم. پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدّن و انسانیت است، به آن تشبّث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکمیّه عقلا و دانایان را استماع نموده و پسند گرفته، کمر همّت به اجرای مقتضیات آن بر بندیم. حواس و قوای باطنیه عطاگشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و به عقل دورین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده... چه قدر انسان شریف و عزیز است اگر به آنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده، در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیهٔ خود عمر گرانیامیه را بگذرانند... باری باید دامن همّت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدّن و صنایع و عزّت و شرف

و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود... و این نقطه مبارکه ایرانیه مرکز سnoch کمالات انسانیه در جمیع مراتب گشته، آینه جهان نمای جهان مدنیت شود. ۱۸۲

❖ ای اهل ایران! قدری در ریاض تواریخ اعصار سابقه سیر نمائید و سر به جیب تفکر فرو برده، به دیده عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است. در ازمنه سابقه مملکت ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود. عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع... حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستورالعمل کل ملوک قطعات عالم اربعه گشته. ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز. در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بوده و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیه. دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان... در اسفار تورات... مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیه به بهمن بن اسفندیار موسوم، حکومت ایران از حدود داخلیه هندوچین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود، حکمرانی می نمود... زلزله درارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظر به تاریخ ابی الفدا که از تواریخ معتبره عربی است... و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه به کمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود، اقلیم سبعه را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود. خلاصه از مفاد تواریخ

ملل مشهوره مشهود و مثبتست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته، تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست.

حال ای اهل ایران! باید قدری از سکر هوی به هوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته، به نظر انصاف نظر کنیم. آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن می شود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبداء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان، حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد... حال به نکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف ترین کشورهای عالم شمرده گردد. آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان به فضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه؟ حال چگونه بدین حال پرملال اکتفا نموده، در هوای نفسانی خود حرکت می نمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست، چشم پوشیده کل به اغراض شخصیه و منافع ذلیه ذاتیه خود گرفتار شدیم... همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند. استغفرالله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل و طوائف داشته و دارند... ولکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب. الآن بین قطعات خمسۀ عالم به حسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیه قطعۀ اروپا و اکثر مواقع امریک شهرت یافته و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحش ترین طوائف عالم و جاهل و

کاهلترین قبائل و امم بودند... فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود به تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دائرهٔ معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته. ۱۸۳

♦ بعضی گویند که این افکار جدیدهٔ ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمهٔ ایران و برخی بیچارگان، ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بی خبرند و قوهٔ امتیازیه ندارند، جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیهٔ شرعیه... قومی برآنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را به تانی شیئاً فشیئاً اجرا نمود، تعجیل جایز نه و حزبی برآنند که باید تشبث به وسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمهٔ سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامهٔ کامله نمایند، لزوم اقتباس از سائر طوائف نه. باری هر گروهی به هوائی پرواز می نمایند. ای اهل ایران! سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند. و اختلاف آراء و مضاددت بی فایده و بی فکری و بی خبری تا چه زمان باقی. اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار. جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیه خود می کوشند و ما هر یک در دام هوئی و هوس خود مبتلا... باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سائره است و به مقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد، فی الجمله ملاحظه نمی نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده، چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدنیّه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته. آیا اهل اروپا از این تشبثات ضرری مشاهده نموده اند؟... و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیه ایران بر روش معلوم حرکت

نموده و بر اصول معتاده مشی کرده، چه فوائد و ترقی مشهود و حاصل شد؟ و اگر این امور تا به حال به محک تجربه نرسیده بود، محتمل که محل توهم بعضی نفوس کاهله گردد... حال نه چنانست، بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیّه در ممالک سائره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجه و وضوح یافته... آیا توسیع دائره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضرّه است؟... یا خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت قویّه محفوظ داشته، این حریت حقوق عمومیه افراد اهالی مباین و مغایر فلاح و نجات است؟... یا خود تشبث به وسائل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویّه با دول عظیمه و محافظه علاقات ودادیه با دول متحابه و توسیع دائره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر... طبیعیّه مملکت و تزید ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج قویمست؟^{۱۸۴}

❖ این قصور از نتایج عدم اتحاد آراء عمومیه و قلت همت و غیرت منتقدان و بزرگان مملکت صدور یافته. این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور، حتی اهل مناصب جزیه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد، امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا به درجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد میدول نماید، خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید، اصلاح مأمول تام رخ ننماید. و از این گذشته هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد، قابل سوء

استعمال است و حسن و سوء استعمال بسته به درجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و حقایقیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان و متنفذان اهالی است. ۱۸۵

❖ تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت، اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس امور چندیست: اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیتة الله و بلند همت و عقیف النفس باشند. ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفطن در فتون نافعہ مدنیه و قانع به مداخل ملکی خود باشند... و اما اگر اعضای مجالس برعکس این قضیه دون و نادان و بی خبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت و جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند، ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود. ۱۸۶

❖ این امور ظاهره جسمانیه اسباب تمدنیه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیه و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط و ربط مهام امور مملکت بوده، دخلی به اساس مسائل کلیه الهیه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد. و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه، این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است. آیا حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصحین (مضمون فارسی: دانش را بجوید اگر چه در چین باشد) را فراموش نموده اند. و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیّت از مردودترین ناس محسوب، چه که عبده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده اند و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقرّ و معترف به عزیز و هابند... پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جائز و

موافق تر است. حال چگونه تعلّم از عبده اوّثان مقبول
عندالله و تعلّم از اهل کتاب مبعوض درگاه کبریاست. ^{۱۸۷}

❖ و اما حزبی که برآنند این اصول تمدنیّه و اساس
ترقی مراتب عالیّه سعادت بشریّه در عوالم ملکیّه و قوانین
اصلاحات کامله و اتّساع دوائر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل
سائره لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که
حکومت و ملت ایران تفکّر و تعمق نموده، خود ایجاد امور
مابه التّرقی نمایند. البتّه اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیّه
فرائد ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار و
دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر
قوانین اعظم عالم سیاسی هستند، جمع شوند و به کمال
جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبّر و تفکّر نموده،
به تدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیّه
یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند، چه که قرونهای
عدیده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه
کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه به حیّز وجود آمده. حال اگر
چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت به نحو
دیگر اسباب فراهم آید که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه
اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود... شرف و مزیت
اخلاف بر اسلاف در اینست که اموری که در زمان سابق به
محک تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته، اخلاف
آن را از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی به ایشان کنند و از آن
گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده، آن را نیز ضمیمه
آن امور مفیده نمایند. ^{۱۸۸}

❖ ... عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و
راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده، بلکه در علو فطرت
و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلاتست... همچو

ظنّ و گمان نرود که مقصود از این مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبّر تشبّث به وسائلی نماید که جمهور اهالی را به ثروت و غنای کلی برساند، همتی اعظم از این نه. و عندالله اکبر مثنوبات بوده و هست چه که این بلندهمت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد. ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد ولکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود، این غنا از برای آن غنی خسران مبین است. ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتم و مساکین، خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید، آن شخص عندالحق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب.^{۱۸۹}

❖ بنام یزدان مهربان.

پاک یزدانا! خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهر ریز. از خاورش همواره خورشیدش نورافشان و در باخترش ماه تابان. کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر و چمن زارش رشک باغ بهشت. هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش. روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش. باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار، چشمه شیرینش شور گشت و

بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر کشور دور. پرتوش تاریک
 شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخششت به جوش
 آمد و آفتاب دهش در دمید و بهار تازه رسید و باد جان پرور
 وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر پرور تابید. کشور
 بجنیید و خاکدان، گلستان شد و خاک سیاه، رشک بوستان
 گشت. جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت. دشت و
 کهسار سبز و خرّم شد و مرغان چمن به ترانه و آهنگ همدم
 شدند. هنگام شادمانی است، پیغام آسمانی است، بنگاه
 جاودانی است. بیدار شو، بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار!
 حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که به
 جان بکوشند تا از باران بخششت بهره به یاران دهند و
 کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده،
 رشک دانشمندان نمایند. آئین آسمانی بیاموزند و بخشش
 یزدانی آشکار کنند. پس ای پروردگار مهربان! تو پشت و پناه
 باش و نیروی بازو بخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و
 بیش درگذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا
 نمایند. - عع^{۱۹۰}

❖ ای یزدان پاک!

این فارسیان یاران دیرینند و دوستان قدیم. آواره بودند
 و سرگردان و بی سر و سامان. حال که در پناه خود جان
 بخشیدی و الطاف بی پایان روا داشتی، معتکف کوی خویش
 نمودی و دلدادۀ روی خویش و با بهره از خوی خویش، این
 جانهای پاک را تابناک کن و در اعلیٰ غرف افلاک منزل و
 مأوی بخش. ظهیر و نصیر شو و شهریاران کشور اثر فرما تا
 هر یک در افق وجود تابنده اختری گردند و از گنج محبت و
 هدایت دیهیم و افسری جویند. توئی مقتدر، توئی توانا و
 شنونده و بینا. - عع^{۱۹۱}

❖ یا ارض الطاء لا تحزنی من شیء. قد جعلک الله مطلع فرح العالمین. لو یشاء یشارک سرپرک بالذی یمحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذناب. انه یواجه اهل البهء بالفرح و الانبساط. الا انه من جوهر الخلق لدی الحق. علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین. افرحی بما جعلک الله افق النور بما ولد فیک مطلع الظهور و سمیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرقت السموات و الارضون. سوف تنقلب فیک الامور و یمحکم علیک جمهور الناس. ان ربک هو العلیم المحیط. اطمئنی بفضل ربک انه لا تنقطع عنک لحظات الالطاف. سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب. كذلك قضی الامر فی کتاب بدیع. ۱۹۲

(مضمون فارسی: ای سرزمین طاء > = طهران! از چیزی محزون مباش. خداوند ترا مطلع شادی عالمیان قرار داد. اگر بخواهد تخت پادشاهی ات را برای کسی که به عدل فرمانروایی می کند، مبارک می گرداند و گوسفندان الهی را که از ترس گرگان متفرق گشته اند، گرد می آورد. همانا او با اهل بهاء با شادی و گشاده رویی روبرو می شود. آگاه باشید که او جوهر خلق > = برگزیده ترین مردمان < نزد خداوند است. جلال خدا و جلال آنانی که در ملکوت امرند، در همه حال بر او باد. شادمان باش به اینکه پروردگار ترا افق نور قرار داد زیرا مطلع ظهور در تو تولد یافت و بدین نامی که با آن روشنگر فضل آشکار شد، نامیده شدی و آسمانها و زمینها درخشیدند. به زودی در تو روال امور دگرگون شود و بر تو اکثریت مردم حکومت کنند. بدرستی که پروردگار ترا دانا و در برگیرنده همه چیز است. به فضل خدایت مطمئن باش زیرا نظرهای لطف آمیزش از تو قطع نمی شود. بزودی پس از اضطراب ترا اطمینان فرا می گیرد. اینگونه امر در کتاب بدیع جاری شده است.)

❖ ... نفوس موجوده لایق اصغفاء تفرّجات حمامات

فردوسِ اعلیٰ نبوده و نیستند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور (مضمون فارسی: اندکی از بندگان من سپاسگزار هستند). اکثری از عباد به اوهام اُنس دارند. یک قطره از دریای وهم را بر بحر ایقان ترجیح می دهند، از معنی محروم به اسم متمسکند و از مشرق آیات الهی ممنوع و به ظنون متشبث... اهل ایران از حافظ و معین گذشته اند و به اوهام جهلا متمسک و مشغول. به شأنی به اوهام متشبثند که فصل آن ممکن نه مگر به ذراعی قدرت حق جل جلاله. از حق بطلب تا حُجبات احزاب را به اصبع اقتدار بردارد تا کل اسباب حفظ و علو و سمو را بیابند و به شطر دوست یکتا بشتابند... ۱۹۳

❖ عنقریب... آن اقلیم قدیم، مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سوحات رحمانیه شود و مصدر فیوضات ربانیه گردد. عزت قدیمه باز گردد و درهای بسته باز شود، زیرا نیر یزدانی در او جش بتافت و نور حقیقت در قطبش علم برافراخت. آهنگ جهان بالا بلند شد و پرتو ملاء اعلیٰ بدرخشید. ملکوت الهی خیمه زد و آئین یزدانی منتشر شد. ۱۹۴

❖ ... ای دوستان! دهقان الهی تخمی افشانده و اراضی قلوب را کشتزار نموده و به رشحات ابر رحمت سیراب کرده و حرارت شمس حقیقت تابیده. ولی از خاک پاک گل و ریاحین روید و از زمین شوره زار جز خار مغیلان نروید، بلکه محروم و مهجور گردد.

الحمد لله دلهای یاران پارسی خاک شیرین بود. گل و نسرين روئید و مشام طالبان را مشکین و عنبرین کرد. بخشش ایزدی در انجمن پارسی جلوه نمود که دیده ها روشن گشت و دلها گلزار و چمن شد. گلشن الهی گشت و گلبن

معنوی گردید و به شکوفه و ریاحین مزین گشت، شاد و خرم گردید.

این باغ هزار سال خراب بود. درختان پژمرده، گلها افسرده، گلشن از صولت برد و شدت سرما گلخن گردیده. حال الحمدلله که موسم بهار آمد و نفحه مشکبار وزید. ابر رحمت بارید و حرارت شمس حقیقت بتابید و نسیم جان پرور مرور نمود. گلخن نومیدی گلشن امید گشت، صبح روشن دمید و بر آفاق بدرخشید. از خاور ایران چنان صبحی دمید که باختر منور گشت. شکر خدا را که چنین بدرقه عنایت رسید و چنین اختر نیک اختر بدرخشید. خوشا به حال پارسیان، خوشا به حال ایرانیان. ۱۹۵

❖ هو الله. ای دو بنده و یک کنیز حق، ستایش پروردگار را که پاکانید و آزادگان، پیروی نیاکان نمودید و نام پیشینیان بلکه پیشدادیان را دوباره زنده نمودید.

فارسیانند که امروز در سایه درخت تنومند یزدانند، چراغ نیاکانند و یادگار پیشدادیان. به نزدیکی خواهید دید که دیلم و تاجیک بلکه امریک و افریک را آفتاب خاور ایران روشن نماید و آنچه کام دل و آرام جان پیشینیان بود، حاصل گردد. پس خوشا به حال شما فارسیان که پایانی چنین درخشنده و تابان داشتید. جانتان خوش باد. - ع ۱۹۶

❖ مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند، بلکه به راستی بدانند و یقین نمایند که از همه بیشتر و از همه مخلص تر و از همه ثابت تر در احیای ایران و تعزیز ایرانیان به وسائط حقیقی می کوشند و مطمئنند که ایران عاقبت عزیز و توانا خواهد شد. ۱۹۷

❖ اهل بها چه در ایران و چه در خارج آن موطن جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و

ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین، منافع و راحت بلکه
جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند.
به ترویج و تحکیم اساس این آئین مقدس که خادم
مصالح ایران و عالمیان است، در نهایت آزادگی و حکمت و
متانت و اقتدار شب و روز مشغول گردند و به تدریج تأسیس
و ترویج اسباب نجات و آسایش و عمران آن کشور مقدس
بلکه تمام جهان و جهانیان نمایند. ۱۹۸

دربارهٔ سعادت بشر، جوانان و روش زندگی

♦ سعادت در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفر از جمع زخارف دنیا و انقطاع عشق الهی آرد، عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبۀ آیات تهذیب اخلاق کند، یعنی صدق در راه حق و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. این است سعادت عظمی و عطیۀ کبری و موهبت لاتفتنی فطویبی للعاملین (مضمون فارسی: که هرگز از بین نمی‌رود. پس خوشا به حال عمل‌کنندگان). - عع ۱۹۹

♦ ای عزیزان عبدالبهاء! ایام زندگانی را فصل ربیع است و جلوهٔ بدیع. سن جوانی را توانائست و ایام شباب بهترین اوقات انسانی. لهذا باید به قوتی رحمانی و نیتی نورانی و تأییدی آسمانی و توفیقی ربّانی شب و روز بکوشید تا زینت عالم انسانی گردید و سر حلقهٔ اهل عشق و دانائی و به تنزیه و تقدیس و علو مقاصد و بلندی همت و عزم شدید و علویت فطرت و سمو همت و مقاصد بلند و خلق رحمانی در بین خلق مبعوث گردید و سبب عزت امبرالّله شوید و مظهر موهبت الله گردید و به موجب وصایا و نصایح جمال مبارک روحی لاجبانه الفدا روش و حرکت جوئید و به خصایص اخلاق بهائی ممتاز از سایر احزاب شوید. عبدالبهاء منتظر آنست که هر یک بیشه کمالات را شیر زیان شوید و صحرای فضائل را نافه مشک بار باشید. - عع ۲۰۰

♦ جناب آقا میرزا عبدالله خان، معلم موسیقی:
 ای عبد بهاء! موسیقی از علوم ممدوحه درگاه
 کبریاست تا در جوامع کبری و صوامع عظمی به ابداع نغمات
 ترتیل آیات نمائی و چنان آهنگی از مشرق الاذکار بلند کنی
 که ملاء اعلیٰ به اهتزاز آید. ملاحظه کن که نظر به این جهت
 فن موسیقی چه قدر ممدوح و مقبول است. اگر توانی الحان
 و ایقاع و مقامات روحانی را به کاربر و موسیقی ناسوتی را
 تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن. آن وقت ملاحظه فرمائی که
 چقدر تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد. نغمه و
 آهنگی بلند کن که بلبلان اسرار را سرمست و بیقرار
 نمائی. - ع ۲۰۱

♦ هو الله. ای بنده حق! همتی بنما و دامنی به کمر زن و
 قصد مقامی بلندتر از افلاک نما. ای بنده حق! رخس سریع
 حاضر، میدان وسیع موجود، گوی سعادت در پیش و
 چوگان عنایت در دست، وقت جولان است و ربودن گوی از
 میدان. من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم. بشتاب!
 بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک به انتها.
 اگر در این بزم کف نرنی، دف نرنی، آواز نخوانی و شهناز
 بلند نکنی، دیگر در چه زمان مخمور و مست گردی. -
 عبداله بهاء عباس ۲۰۲

♦ اَنَا حَلَلْنَا لَكُمْ اصْغَاءَ الاصوات و النَّغَمَات اَيَاكُمْ ان
 يَخْرُجْكُمْ الاصْغَاءَ عَنِ شَأْنِ الادب و الوقار افرحوا بفرح اسمي
 الاعظم الَّذِي به توَهْت الالفئدة و انجذبت عقول المقربين. اَنَا
 جعلناه مرقاة لعروج الارواح الى الافق الاعلى لتجعلوه جناح
 النفس و الهوى انى اعوذ ان تكونوا من الجاهلين. ۲۰۳

(مضمون فارسی: شنیدن آوازا و آهنگهای موسیقی را برای شما حلال کردیم. مبادا آن آوازا و آهنگها شما را از شأن ادب و وقار خارج کند. شادی کنید به شادی نام اعظم من که دلها با آن به شور آید و عقلهای مقربان <پروردگار> مجذوب گردد. ما آن را نردبان برای عروج ارواح به افق اعلیٰ قرار دادیم. آن را بال نفس و هوی مگردانید. مبادا از نادانان باشید.)

<بر اساس مندرجات کتاب اقدس در دیانت بهائی موسیقی حلال است و نردبان روح برای ارتقاء به مقامات معنوی تلقی می‌گردد.>

ذکر تعدادی از منہیات و واجبات

نهی از زنا

❖ قد حرّم علیکم القتل و الزنا ثمّ الغیبة و الافتراء
اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصّحائف و الالواح. ۲۰۴
(مضمون فارسی: به تحقیق که بر شما قتل و زنا، سپس غیبت و
افترا حرام شده است. از آنچه که در کتابها و الواح از آنها نهی
شده‌اید، پرهیزید و دوری جوئید.)

نهی از متعه

❖ و اما الازدواج الموقت حرّمه اللّٰه فی هذا الکور
المقدّس و منع النّفوس عن الهوی حتّٰی یرتدوا برداء التّقوی و
هو التّزیه و التّقدیس بین الملأ الاعلیٰ. ۲۰۵
(مضمون فارسی: و اما خداوند ازدواج موقت > = صیغه یا
متعّه < را در این دور مقدّس حرام فرموده و مردمان را از هوی و
هوس بازداشته است تا جامهٔ پرهیزکاری بپوشند که همانا پاکدامنی و
تقدیس در میان آفریدگان خداست.)

نهی از مسکرات

❖ ایّاکم ان تبدلوا خمر اللّٰه بخمر انفسکم لانّها یخامر العقل
و یقلّب الوجه عن وجه اللّٰه العزیز البدیع المنیع و انتم لا
تتقرّبوا بها لانّها حرّمتم علیکم من لدی اللّٰه العلی العظیم. ۲۰۶
(مضمون فارسی: برحذر باشید از اینکه شراب الهی را به بادّه
نفس‌های خود تبدیل نمائید، زیرا که شراب نفسانی عقل‌تان را زایل

می‌کند و روی‌تان را از سوی خداوند گرمی و بدیع و بلندمرتبه باز می‌گرداند و شما به آن شرابه‌های نفسانی نزدیک شوید زیرا که آن از سوی خداوند بلندمرتبه و عظیم بر شما حرام شده است.)
 ❖ شراب به نصّ کتاب اقدس شربش ممنوع، زیرا شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل است. ۲۰۷

نهی از موادّ مخدر و قمار

❖ حرّم علیکم المیسر و الافیون اجتنبوا یا معشر الخلق و لا تكوننّ من المتجاوزین ایّاکم ان تستعملوا ما تکسل به هیا کلکم و یضرّ ابدانکم انا ما اردنا لکم الاّ ما ینفعکم یشهد بذلک کلّ الاشیاء لو انتم تسمعون. ۲۰۸

(مضمون فارسی: ای گروه مردمان! قمار و افیون بر شما حرام شده است. از حدّ درگذرندگان < تجاوزکاران > مباشید. از استعمال آنچه که به اندامتان سستی و کسالت می‌دهد و به بدنهایتان زیان می‌رساند، پرهیز کنید. بدرستی که ما برای شما جز آنچه را که سود می‌رساند، نخواسته‌ایم. جمیع موجودات به این گواهی می‌دهند، اگر شما از شنوندگان هستید.)

❖ قد حرّم علیکم شرب الافیون انا نهیناکم عن ذلک نهیاً عظیماً فی الکتاب و الذی شرب انه لیس متّی اتقوا الله یا اولی الالباب. ۲۰۹

(مضمون فارسی: همانا بر شما مصرف افیون < موادّ مخدر > حرام شده است. بدرستی که شما را از این کار در کتاب به شدّت نهی کرده‌ایم. و اگر کسی افیون مصرف کند، همانا او از من نیست. ای دانایان! از خدا بترسید.)

نهی از طلب آموزش از دیگری

❖ لیس لأحد ان یستغفر عند احد توبوا الی الله تلقاء
انفسکم انه هو الغافر المعطى العزیز التواب. ۲۱۰

(مضمون فارسی: بر هیچکس جائز نیست که طلب آموزش از
دیگری کند. پیش خود به درگاه خداوند توبه کنید. همانا اوست
آمرزنده و بخشنده و ارجمند و توبه پذیر.)

❖ ... باید عاصی در حالی که از غیرالله خود را فارغ و
آزاد مشاهده نماید، طلب مغفرت و آموزش کند. نزد عباد
اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب و علت آموزش
و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق
سبب حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود
را دوست ندارد... ۲۱۱

نهی از دست بوسی

❖ قد حرّم علیکم تقبیل الأیادی فی الکتاب. هذا ما نهیتم
عنه من لدن ربکم العزیز الحکام. ۲۱۲

(مضمون فارسی: بدرستی که بر شما بوسیدن دستها در کتاب
حرام شده است. پروردگار عزیز و حکمفرما شما را از آن نهی کرده
است.)

نهی از بالا رفتن از منبر

❖ قد منعتم عن الارتقاء الی المنابر. من اراد ان یتلو
علیکم آیات ربّه فلیقعد علی الكرسيّ الموضوع علی السّریر و
یذکر الله ربّه و ربّ العالمین. قد احبّ الله جلوسکم علی

السّرر و الكراسيّ لعزّ ما عندكم من حبّ الله و مطلع امره
المشرق المنير. ۲۱۳

(مضمون فارسی: به راستی که خداوند شما را از بالا رختن به
منبرها منع فرموده است. اگر کسی خواست آیات پروردگار را برای
شما تلاوت کند، باید بر روی صندلی بنشیند که آن صندلی را روی
تختی گذاشته باشند و آنگاه به ذکر خدا، پروردگار خود و
پروردگار عالمیان پردازد. خداوند دوست دارد که شما روی تختها
و صندلیها بنشینید زیرا آنچه نزد شما است، ارجمند است و آن
محبت خدا و مظهر امر اوست، امری که تابنده و پر نور است.)

نهی از فرو کردن دستها در ظرف غذا

❖ من اراد ان يستعمل اواني الذهب و الفضة لا بأس
عليه. اياكم ان تنغمس اياديكم في الصحاف و الصحن. خذوا
ما يكون اقرب الى اللطافة. انه اراد ان يراكم على آداب اهل
الرضوان في ملكوته الممتنع المنيع. ۲۱۴

(مضمون فارسی: اگر کسی بخواهد از ظروف طلا و نقره
استفاده کند، بر او گناهی نیست. مبادا دستهایتان را در کاسه‌ها و
بشقابها فرو برید. آن گونه که به نظافت نزدیکتر است، رفتار کنید.
همانا خداوند مایل است شما را به آداب اهل بهشت در ملکوت
رفیع و بلند پایه خود مشاهده کند.)

لزوم مراجعه به پزشک

❖ اذا مرضتم ارجعوا الى الحدّاق من الاطباء. انا ما رفعنا
الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذي جعله الله مطلع امره
المشرق المنير. ۲۱۵

(مضمون فارسی: هنگامی که بیمار شدید، به پزشک حاذق مراجعه کنید. همانا ما حکم استفاده از اسباب را برتداشتم، بلکه آن را استوارتر کردیم با این قلمی که آنرا خداوند مطلع فرمانِ درخشنده و نورانی خود قرار داد.)

❖ ... لعمری الطیب الّذی شرب خمر حبّی لقاءه شفاء و نفسه رحمة و رجاء. قُلْ تَمَسَّكُوا بِهِ لِاسْتِقَامَةِ الْمَزَاجِ أَنَّهُ مُؤَيَّدٌ مِنَ اللَّهِ لِلْعِلَاجِ... ۲۱۶

(مضمون فارسی: سوگند به جانم پزشکی که شراب دوستی مرا نوشیده است > = مؤمن و موقن است < دیدارش شفا و نفسش رحمت و امید است. بگو برای مداوا و تندرستی به او مراجعه کنید. او در معالجهٔ بیماران از جانب خدا مؤید است...)

لزوم حفظ تندرستی

❖ هو الله الاعلم.

لسان القدم ينطق بما يكون غنية الألباء عند غيبة الأطباء. قل يا قوم لا تأكلوا إلا بعد الجوع و لا تشربوا بعد الهجوع. نعم الرياضة على الخلاء بها تقوى الأعضاء و عند الامتلاء داهية دهاء. لا تترك العلاج عند الاحتياج و دعه عند استقامة المزاج. لا تبأشر الغذاء الآ بعد الهضم و لا تزرد الآ بعد أن يكمل القضم. عاج العلة أولاً بالأغذية و لا تجاوز الى الأدوية. ان حصل لك ما أردت من المفردات لا تعدل الى المركبات. دع الدواء عند السلامة و خذ عند الحاجة. اذا اجتمع الضدان على الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما. بادر أولاً بالترقيق قبلي الغليظ و بالمائع قبل الجامد. ادخال الطعام على الطعام خطر كن منه على حذر. و اذا شرعت في الأكل فابتدى باسمي الأبهى ثم اختم باسم ربك مالک العرش و الثرى و اذا أكلت

فامش قليلاً لاستقرار الغذاء و ما عسر قضمه منهي عنه عند
أولى النهي كذلك يأمرك القلم الاعلى.

أكل القليل في الصباح أنه للبدن مصباح. و اترك العادة
المضرة فأنها بليّة للبريّة. قابل الأمراض بالأسباب و هذ القول
في هذا الباب فصل الخطاب. أن الزم القناعة في كل الأحوال بها
تسلم النفس في الكسالة و سوء الحال. أن اجتنب الهّم و الغم
بهما يحدث بلاء أدهم. قل الحسد يأكل الجسد و الغيظ يحرق
الكبد. أن اجتنبوا منها كما تجتنبون من الأسد. تنقية الفضول
هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة و الذي تجاوز أكله تفاقم
سقمه. قد قدرنا لكلّ شيء سبباً و أعطيناه أثراً كل ذلك من
تجلى اسمي المؤثر على الأشياء. أن ربك هو الحاكم على ما يشاء.
قل بما بيناه لا يتجاوز الأخلاط عن الاعتدال و لامقاديرها
عن الأحوال. يبقى الأصل على صفائه و السّدس و سدس
السّدس على حاله و يسلم الفاعلان و المنفعلان و على الله
التكلان. لا اله الا هو الشافي العليم المستعان...

يا طيب اشف المرضى أولاً بذكر ربك مالك يوم التناد.
ثم بما قدرنا لصحة أمزجة العباد... ٢١٧

(مضمون فارسی: اوست خدای داناترین.)

لسان جمال قدم آنچه را که دانایان را در هنگام نبود پزشک
کفایت می کند، بیان می فرماید. بگو ای مردم! جز در هنگام
گرسنگی مخورید و میاشامید پس از آنکه در شب به بستر رفته اید.
مناسبت ترین زمان برای ورزش وقتی است که معده خالی باشد و
بدین ترتیب اعضای بدن را نیرو می بخشد. ورزش با معده پُر
موجب درد و بیماری می شود. به هنگام ضرورت درمان را رها
مکن و در موقع تندرستی آن را ترک نمای. هنگامی به خوردن غذا
پرداز که غذای قبلی هضم شده باشد و لقمه را زمانی فرو بر که
جویدنش کامل شده باشد. بیماری را نخست با غذا معالجه کن و به

دارو روی میاور. اگر بیماری با داروهای ساده درمان شود، از داروهای ترکیبی و متعدّد پرهیز کن. در هنگام تندرستی دوا را رها کن و در بیماری و احتیاج آن را به کار گیر. چنانچه در سفره غذاهای ناسازگار وجود دارد، آنها را با هم مخلوط مکن و به یکی از آنها قناعت ورز. به هنگام خوردن ابتدا با غذای رقیق و مایع شروع نما و سپس به <غذای> غلیظ و جامد بپرداز. روی هم انباشتن غذا برای سلامتی خطر دارد، از آن پرهیز. وقتی شروع به خوردن غذا کردی، آن را با نام پرشکوه من > = بسم الله البهی الابهی < یاغاز و با ذکر نام پروردگارت که مالک آسمان و زمین است، پایان ده. پس از صرف غذا اندکی قدم زن تا غذا استقرار یابد. آنچه که جویدنش دشوار است، از سوی دانایان نهی شده است. این چنین به تو قلم اعلیٰ امر می فرماید.

خوردن اندکی صبحانه برای بدن مانند چراغ است که روشن شود. عادت زبان آور را ترک کن که آن بلایی برای بشر است. امراض را با علل و شیوه های مخصوص هر یک روبرو شو و این نکته در این باب فصل الخطاب > = جدا کننده حق از باطل < است. در همه حالات اعتدال > = قناعت < را مراعات کن تا بدین طریق وجود از کسالت و بیماری محفوظ ماند. از اندوه و غم > = اندوه گذشته و نگرانی آینده < اجتناب کن زیرا از این دو بلایی سخت پدید می آید. بگو که حسد، جسم را می خورد و خشم جگر را می سوزاند. از آن دو پرهیزید آنچنان که از شیر درنده دوری می کنید. پاک کردن بدن از زوائد و آلودگی ها اصل مهمی است اما باید در فصول معتدل > = بهار و پاییز < انجام شود. کسی که بیش از اندازه غذا بخورد، بیمارش زیادتز خواهد شد. همانا برای هر چیزی خاصیتی مقدر نموده ایم و در هر یک اثری بخشیده ایم. این همه از تجلی نام اثربخش من در اشیاء است. بدرستی که پروردگارت حاکم است بر آنچه می خواهد.

بگو منظور از آنچه بیان کردیم آن است که اخلاط بدن > = خون و بلغم و سودا و صفرا < از اعتدال و میزان خود تجاوز نمایند و مقدار آنها از حدّ معین فراتر نروند. بدین ترتیب اساس مزاج در پآکی > = صحت < خود و به میزان یک ششم و یک سی و ششم بر حال خود قرار می‌گیرد. و آنچه تأثیر فاعلی و آنچه نیروی انفعالی دارد سالم و درست می‌ماند و بر خدا باید توکل کرد. نیست خدایی جز او که شفا دهنده و بسیار دانا و یاری دهنده است.

ای طیب! نخست بیماران را با ذکر پروردگارت که مالک روز رستاخیز است، شفا ده. سپس به وسیله آنچه که برای سلامت مزاج انسانها مقدر نموده‌ایم، مداوا کن...

لزوم رعایت نظافت

❖ **تَمَسَّكُوا بِاللِّطَافَةِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لئَلَّا تَقَعَ الْعَيُونَ عَلَيَّ مَا تَكْرَهُهُ أَنْفُسُكُمْ وَ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَ الَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا يَحْبُطُ عَمَلُهُ فِي الْحَيَاتِ. وَ أَنْ كَانَ لَهُ عَذْرٌ يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ.** ۲۱۸

(مضمون فارسی: در همه حالات و احوال به تمیزی و نظافت توسل جوئید تا اینکه چشمها بر آنچه که برای وجودتان و برای اهل بهشت مکروه شمرده شده است، نیفتد و هر که در این امر از حدّ درگذرد، در همان وقت عملش از او محو می‌شود > = عملش نزد خدا مردود خواهد بود < و اگر در انجام نظافت او را عذری هست، خداوند از او در می‌گذرد زیرا که او عزیز و بخشنده است.)

❖ **تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللِّطَافَةِ عَلَيَّ شَأْنِ لَا يَرِيءُ مِنْ ثِيَابِكُمْ أَثَارَ الْأَوْسَاحِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مِنْ كَانَ الطَّفِ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ. وَ الَّذِي لَهُ عَذْرٌ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ الْعَفْوُورُ الرَّحِيمُ. طَهَّرُوا كُلَّ مَكْرُوهٍ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ بِالثَّلْثِ أَيَاكُمْ أَنْ تَسْتَعْمَلُوا الْمَاءَ الَّذِي تَغَيَّرَ**

بأهواء أو بشيءٍ آخر كونوا عنصر اللطافة بين البرية هذا ما
اراد لكم مولاكم العزيز الحكيم. ۲۱۹

(مضمون فارسی: به ریسمان پاکیزگی متوسّل شوید به طوری
که در سراسر لباسهایتان آثار کثیفی و چرک دیده نشود. این فرمان
خداوندی است که از هر لطیفی لطیف تر است. و اگر کسی عذری
داشته باشد، گناهی برایش نخواهد بود. خداوند آمرزگار و مهربان
است. هر ناپاکی را با آبی که اوصاف سه گانه اش > = رنگ و طعم
و بو < تغییر نکرده است، تمیز کنید. مبدا استعمال کنید آبی را که به
واسطه هوا یا چیز دیگری تغییر حال داده است. عنصر و سرچشمه
پاکیزگی در میان مردم باشید. این است آنچه که مولای عزیز و
دانایان برای شما خواسته است.)

❖ و حکم باللطافة الكبرى و تغسیل ما تغبر من الغبار و
کیف الاوساخ المنجمدة و دونها اتقوا الله و كونوا من
المطهرين. و الذی یرئى فی کسائه و سخ انه لا یصعد دعائه الی
الله و یجتنب عنه ملاً عالون. استعملوا ماء الورد ثم العطر
المخالص هذا ما احبه الله من الاول الذی لا اول له لیتذوق
منکم ما اراد ربکم العزيز الحكيم. ۲۲۰

(مضمون فارسی: و خداوند به رعایت لطافت و نظافت بسیار
زیاد حکم نموده است و به شستن آنچه که با گرد و خاک آلوده
می شود تا چه رسد به کثافتی که رویهم انباشته شده است و غیر آن.
بترسید از آنکه از فیض الهی محروم شوید و در زمره پاکان باشید.
کسی که در لباسش چرکی دیده شود، همانا دعایش به سوی پرورگار
بالا نمی رود > = دعایش مستجاب نمی شود < و جمیع ارواح
مجرده و نفوس مقدسه از او دوری می کنند. گلاب و عطر خالص را
> بعد از نظافت < استعمال کنید. این است آنچه که خداوند از
آغازی که برای آن ابتدایی نیست، دوست داشته است تا از شما
آنچه را که پروردگار ارجمند و دانایان دوست داشته است، بوزد.)

لزوم تربیت فرزندان

❖ کتب علی کلّ اب تربیة ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونهما عمّا حدّد فی اللوح. و الذی ترک ما امر به فلا مناء ان یأخذوا منه ما ینبغی لهما لربیتها ان کان غنیاً و الا یرجع الی بیت العدل انا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین. ان الذی ربّی ابنه او ابناً من الابناء کانه ربّی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقتم العالمین. ۲۲۱

(مضمون فارسی: بر هر پدری واجب است که دختر و پسر خود را با دانش و نگارش و سایر شئون کمال که در لوح تعیین شده است، پرورش دهد. اگر پدر یا مادری از آنچه بدو تکلیف شده است، غفلت کند، پس بر امینای بیت العدل است چنانچه ایشان ثروتمند هستند، آنچه را که برای آموزش آنها لازم است، بگیرند. در غیر این صورت > = اگر فقیر هستند < تکلیف بر عهده بیت العدل است که ما آن را پناهگاه نیازمندان و بینویان قرار داده ایم. همانا کسی که فرزند خود یا فرزند دیگری را پرورش دهد، مثل آن است که یکی از فرزندان مرا پرورش داده است. شکوه و عنایت و رحمت من که بر عالیمان شامل شده است، بر او باد.)

لزوم پرداختن به کار

❖ یا اهل البهأ قد وجب علی کلّ واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصناعات و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحق. تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشراق. لاتضیعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما ینتفع به انفسکم و انفس غیرکم. کذلک قضی الامر فی هذا اللوح الذی لاحت

من افقه شمس الحکمة و التبیان. ابغض الناس عند الله من یقعد
و یطلب. تمسکوا بحبل الاسباب متوکلین علی الله مسبب
الاسباب. ۲۲۲

(مضمون فارسی: ای اهل بهاء! بدرستی که بر هر یک از
شما واجب شده است به کاری از کارهای صنعتی و کسب و مانند
آن اشتغال ورزید و ما این کار کردن شما را عین عبادت خداوند
راستین قرار داده‌ایم. ای مردم! به رحمت و لطف پروردگار
ببندیشید و او را در شامگاهان و بامدادان سپاسگزار باشید. وقت
خود را به بیکاری و تبلی ضایع نکنید و به کاری اشتغال ورزید که
خود و دیگران از آن بهره برید. امر این چنین در این لوح که از افق
آفتاب حکمت و بیان درخشید، جاری شده است. مبعوض‌ترین
مردمان آنانی هستند که بیکار می‌نشینند و رزق و روزی می‌طلبند.
به ریسمان اسباب متوسل شوید در حالیکه توکل به خداوند مسبب
اسباب دارید.)

لزوم پرداخت حقوق الله

❖ و الذی تملک مائة مثقال من الذهب فتسعة عشر
مثقالاً لله فاطر الارض و السماء. ایاکم یا قوم ان تمنعوا
انفسکم عن هذ الفضل العظیم. قد امرناکم بهذا بعد اذ کنا غنیاً
عنکم و عن کل من فی السموات و الارضین. ان فی ذلک
لحکم و مصالح لم یحط بها علم احد الا الله العالم الخبیر. قل
بذلک اراد تطهیر اموالکم و تقریبکم الی مقامات لا یدرکها الا
من شاء الله انه هو الفضال العزیز الکریم. یا قوم لا تخونوا فی
حقوق الله و لاتصرّفوا فیها الا بعد اذنه کذلک قضی الامر فی
الالواح و فی هذا اللوح المنیع. من خان الله یحان بالعدل و
الذی عمل بما امر ینزل علیه البرکة من سماء عطاء ربّه الفیاض

المعطى الباذل القديم. انه اراد لكم ما لاتعرفونه اليوم سوف يعرفه القوم اذا طارت الارواح و طويت زرابي الافراح
كذلك يذكرکم من عنده لوح حفيظ. ۲۲۳

(مضمون فارسی: کسی که دارای یکصد مثقال طلا باشد، نوزده مثقال آن متعلق به خداوند آفریننده زمین و آسمان است. ای مردم! مبادا که خود را از این فضل بزرگ محروم کنید. ما با وجود آنکه بی نیاز از شما و از همه اهل آسمانها و زمینها هستیم، همانا پرداخت این حقوق الله را به شما فرمان دادیم. بدرستی که حکمتها و مصالحی در این کار است که کسی جز خداوند دانای آگاه بر آنها آگاهی ندارد. بگو با این حکم خدا اراده کرده است دارایی‌تان را پاک کند و شما را به مقاماتی نزدیک گرداند که کسی آنها را درک نمی‌کند مگر آن که خدا بخواهد. همانا اوست بخشاینده و ارجمند و کریم. بگو ای قوم! در حقوق الله خیانت مکیند و در آن بدون اجازه او تصرف ننمائید. فرمان این گونه در الواح و در این لوح بلندپایه جاری شده است. کسی که در حقوق الله خیانت کند، خداوند به عدل با او رفتار خواهد کرد و کسی که به امر خدا عمل کند، برای او از آسمان بخشش پروردگارش که فیاض و پراحسان و بخشنده و جاودان است، برکت نازل خواهد شد. او برای شما چیزی می‌خواهد که حال شما نمی‌دانید. به زودی هنگامی که جانها پرواز کردند و بساط خوش گذرانی برچیده شد، آن را خواهید فهمید. کسی که دارای لوح محفوظ است به شما چنین تذکر می‌دهد.)

❖ یک مثقال شامل ۱۹ نخود است و وزن ۲۴ نخود برابر است با $4\frac{3}{8}$ گرم. این مقدار می‌تواند اساس محاسبه قرار گیرد. بنابراین ۱۹ مثقال برابر $69/191667$ گرم خواهد بود و چون یک اونس برابر $31/103486$ گرم است، بنابراین ۱۹ مثقال برابر $2/234563$ اونس خواهد بود. مطابق نرخ

امروز ارزش یک اونس طلا بطور تقریبی برابر ۱۰/۳۳۹ دلار است. پس ارزش ۱۹ مثقال طلا برابر ۷۵۴/۳۵ دلار خواهد گردید. بنابراین از مبلغ پس انداز به مقدار ۷۵۴/۳۵ دلار باید مبلغ ۱۴۳/۳۳ دلار (یعنی ۱۹ درصد) به حساب حقوق الله پرداخت گردد.

واضح است که حقوق الله به بیت مسکونی و اثاث آن و اسباب و لوازم شغل و حرفه تعلق نمی‌گیرد.^{۲۲۴} پرداخت حقوق الله ویژه بهائیان است که تسجیل شده‌اند و از آنانی که رسماً بهائی نگردیده‌اند، حقوق الله دریافت نمی‌شود.

حقوق الله برای پیشرفت امر الهی و تعلیم و تربیت اطفال و کمک به نیازمندان و اموری که تحت نظر بیت العدل اعظم معلوم و مشخص می‌گردد، صرف می‌شود.

مناجاتها و نمازها و دعاهاى بهائى

❖ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. ۲۲۵

❖ ان اقرأ یا عبد ما وصل الیک من آثار الله ببروات المقربین لتستجذب بها نفسک و تستجذب من نعماتک افئدة الخلاق اجمعین و من یقرء آیات الله فی بینه وحده لینشر نجاتها الملائكة التناشرات الی کل الجهات و ینقلب بها کل نفس سلیم ولو لن یتشعر فی نفسه ولكن ینظر علیه هذا الفضل فی یوم من الايام کذلک قدر خفیات الامر من لدن مقدر حکیم. ۲۲۶

(مضمون فارسی: ای بنده! هر آینه آنچه را که به تو از آثار > = آیات و سخنان < خداوند رسیده، با الحان و نعمات نزدیکان پروردگار بخوان تا نفس تو به آن جذب شود و از نغمه هایت دلهای همه مردمان مجذوب گردند. و هر که آیات پروردگار را در خانه خویش به تنهایی بخواند، هر آینه فرشتگان بوی خوش آن آیات را به همه سو پراکنده خواهند ساخت و آن بوهای مشکین هر نفس سلیمی را منقلب خواهد کرد. او حتی اگر اثر آن را در نفس خویش دریافته باشد، با این وجود این بخشش و فیض روزی از روزها بر وی نمایان خواهد شد. این گونه اسرار امور از سوی خداوند سرنوشت ساز و دانا مقدر شده است.)

❖ طوبیٰ لِحَلِّ و لِبَیْتِ و لِمَقَامِ و لِمَدِیْنَةِ و لِقَلْبِ و لِحَبْلِ و لِكَهْفِ و لِعَارِ و لِأَوْدِیَةِ و لِیَبْرِ و لِبَحْرِ و لِحَزِیرَةِ و

لدسكرة إرتفع فيها ذكر الله و ثناءه. ۲۲۷

(مضمون فارسی: خوشا بر مکانی و خانه‌ای و جایگاهی و شهری و دلی و کوهی و پناهگاهی و غاری و بیابانی و زمینی و دریایی و جزیره‌ای و سبزه‌زاری که در آن یاد و ستایش خداوند بلند شود.)

❖ سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتوتین
السلاطنة من تشاء و لتزعنّها عمّن تشاء و لتعزّن من تشاء و
لتذلّن من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و
لتغنینّ من تشاء و لتفقرنّ من تشاء و لتظهرنّ من تشاء علی
من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّ شیئی تخلق ما تشاء بامرک
انک کنت علاماً مقتدرأً قدیرأً... - حضرت باب ۲۲۸

(مضمون فارسی: ای خدای من! ستایش ترا سزاست. همانا توئی
شاه شاهان. فرمانروایی را به هر که خواهی، دهی و از هر که
خواهی، می‌گیری. هر که را خواهی، بلند کنی و هر که را خواهی،
خوار کنی. هر که را خواهی، پیروز کنی و هر که را خواهی، شکست
خورده گردانی. هر که را خواهی ثروت و غنا بخشی و هر که را
خواهی، فقیر گردانی. هر که را خواهی، چیره کنی بر هر کس که
بخوایی. همانا ملکوت همه چیز در دست توست. هر چه را خواهی
به امر خود بیافرینی. همانا توئی داننده و مقتدر و توانا.)

نمازهای واجب روزانه

در دین بهائی سه نماز کوچک و متوسط و بزرگ وجود
دارد که هر فرد بهائی باید یکی از آنها را در شبانه‌روز
بخواند.

نماز کوچک که روزی یک بار از ظهر به ظهر تلاوت
می‌شود:

❖ أشهد يا إلهي بأنك خلقتني لعرفانك و عبادتك.
أشهد في هذا الحين ببعجزى و قوتك و ضعفى و اقتدارك و
فقرى و غنائك. لا إله إلا أنت المهيمن القيوم. ۲۲۹

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! گواهی می‌دهم به این که
مرا برای شناسایی و پرستش خود آفریدی. در این لحظه گواهی
می‌دهم به ناتوانی خویش و توانایی تو و ضعف خود و اقتدار تو و
نیازمندی خویش و بی‌نیازی تو. نیست خدایی جز تو که نگهدارنده
و استوار است.)

نماز متوسط که روزی سه بار در بامداد و حین ظهر و
شامگاه تلاوت می‌شود:

❖ [و من أراد أن یصلیٰ له أن یغسل یدیه و فی حین
الغسل یقول:]

إلهی قوّ یدى لتأخذ کتابک باستقامة لاتمنعها جنود العالم
ثمّ احفظها عن التصرف فيما لم یدخل فی ملکها. انک انت
المقدر القدير.

[و فی حین غسل الوجه یقول:]
أی ربّ و جهة و جهی الیک. نوره بانوار و جهک ثمّ
احفظه عن التوجه الی غیرک.

[و بعد له ان یقوم متوجّهاً الی القبلة و یقول:]
شهد الله انه لا إله الا هو. له الامر و الخلق. قد أظهر
مشرق الظهور و مکّم الطور الذى به أنار الافق الاعلیٰ و
نطقت سدرة المنتهى و ارتفع النداء بین الارض و السماء قد
أقی المالك الملك و الملکوت و العزة و الجبروت لله مولی
الورىٰ و مالک العرش و الثرىٰ.

[ثم يركع ويقول]:

سبحانك عن ذكرى و ذكر دونى و وصفى و وصف من فى
السموات و الارضين.

[ثم يقوم للقبول و يقول]:

يا الهى لا تخيب من تشبث بانامل الرجاء بأذيال
رحمتك و فضلك يا أرحم الراحمين.

[ثم يقعد و يقول]:

أشهد بوحدانيتك و فردانيتك و بانك انت الله لا اله
الا انت. قد أظهرت أمرک و وفيت بعهدك و فتحت باب
فضلك على من فى السموات و الارضين. و الصلوة و السلام
و التكبير و البهاء على اوليائك الذين ما منعهم شؤونات
الخلق عن الاقبال اليك و انفقوا ما عندهم رجاء ما عندك.
انك انت الغفور الكريم. ۲۳۰

(مضمون فارسى: [و كسى كه اراده نموده نماز گزارد، بر
اوست كه دستهايش را بشويد و در هنگام شستن آنها بگويد]:
اى خداى من! دستهايم را نبرو بخش تا كتابت را برگيرم با آن
پايدارى اى كه لشكريان جهان دستهايم را از گرفتن باز ندارند.
سپس آنها را از تصرف بر آنچه كه مالك نيستند، محافظت بفرما.
بدرستى كه تو بسيار توانا و نيرومندى.

[و در هنگام شستن صورت خويش گويد]:

اى پروردگارا! رويم را به سوى تو گردانيدم. آن را به نور
رويت تابناك كن. سپس آن را از روى نمودن به سوى غير خود
محافظت كن.

[و سپس بر اوست كه ببايستد، رو به سوى قبله كند و

بگويد]:

خداوند گواهی می‌دهد که پروردگاری جز او نیست. عالم امر
>= پیامبران < و خلق >= بندگان < از آن اوست. به تحقیق محل
تابش ظهور و سخنگوی طور ظاهر شد. کسی که افق اعلیٰ به
وجودش روشن شد و سدرۃ‌المتهی >= درختی که خداوند در آن
به حضرت موسی تجلی نمود < به سخن درآمد و ندا میان زمین و
آسمان بلند شد. به تحقیق دارندهٔ این جهان و آن جهان آمد و
عزت و عظمت خاص خداوندی است که سرور بندگان است و
صاحب عرش و جهان خاکی است.

[سپس به رکوع رفته و بگوید]:

پاک و منزّه هستی از ذکر من و ذکر غیر من و وصف من و
وصف آنچه در آسمانها و زمینهاست.

[سپس برای قنوت بایستد و بگوید]:

ای خدای من! کسی را که با انگشتان امید به دامنهای رحمت
و فضلت چنگ زده است، ناامید مکن ای مهربان‌ترین
رحم‌کنندگان!

[سپس بنشیند و بگوید]:

بر یگانگی و یکتایی تو گواهی می‌دهم و بر این که توئی
پروردگار و خداوندی جز تو نیست. همانا امر خود را آشکار کردی
و به پیمان خویش وفا نمودی و در بخشش خود را بر هر که در
آسمانها و زمینهاست، گشودی. درود و سلام و تکبیر و درخشش نور
بر دوستانت باد! آنانی که نیازهای دنیوی ایشان را از روی آوردن
به سوی تو باز نداشت و آنچه را دارا بودند، به امید دستیابی به
آنچه که نزد تو است، بخشیدند. به درستی که توئی آمرزنده و بسیار
بخشنده.

نماز بزرگ را هر هنگام و هر وقت که انسان در خود
حالت اقبال و خضوع مشاهده نماید، می‌تواند ادا کند:

❖ هو المنزل الغفور الرحيم.
 [للمصلّي ان يقوم مقبلاً الى الله و اذا قام و استقرّ في مقامه
 ينظر الى اليمين و الشمال كمن ينتظر رحمة ربّه الرّحمن الرّحيم ثمّ
 يقول:]

يا الله الاسماء و فاطر السماء اسئلك بمطالع غيبك العليّ
 الابهى بأن تجعل صلوتي ناراً لتحرق حجابتي التي منعتني
 عن مشاهدة جمالك و نوراً يدلّني الى بحر و صالك.

[ثمّ يرفع يديه للقبول لله تبارك و تعالى و يقول:]
 يا مقصود العالم و محبوب الامم تراني مقبلاً اليك منقطعاً
 عمّا سواك متمسكاً بحبلك الذي بحركته تحرّكت الممكنات.
 اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك. اكون حاضراً قائماً بين ايادي
 مشيئتك و ارادتك و ما اريد الا رضائك. اسئلك ببحر
 رحمتك و شمس فضلك بان تفعل بعبدك ما تحبّ و ترضى. و
 عزّتك المقدّسة عن الذّكر و الثّناء كلّ ما يظهر من عندك هو
 مقصود قلبي و محبوب فؤادي. الهى الهى لا تنتظر الى آمالى و
 اعمالى بل الى ارادتك التي احاطت السّموات و الارض. و
 اسمك الاعظم يا مالِك الامم ما اردت الا ما اردته و لا احبّ
 الا ما تحبّ.

[ثمّ يسجد و يقول:]
 سبحانك من ان توصف بوصف ما سواك او تعرف
 بعرفان دونك.

[ثمّ يقوم و يقول:]
 اى ربّ فاجعل صلوتي كوثر الحيوان ليبقى به ذاتى بدوام
 سلطنتك و يذكرك في كلّ عالم من عوالمك.

[ثم يرفع يديه للقبول مرة اخرى و يقول]:
يا من في فراقك ذابت القلوب و الاكباد و بنار حبك
اشتعل من في البلاد اسئلك باسمك الذي به سخرت الآفاق
بان لا تمنعني عما عندك يا مالک الرقاب. اى رب ترى الغريب
سرع الى وطنه الاعلى ظل قباب عظمتك و جوار رحمتك و
العاصى قصد بحر غفرانك و الذليل بساط عزك و الفقير افق
غنائك. لك الامر فيما تشاء. اشهد انك انت المحمود في
فعلك و المطاع في حكمك و المختار في امرك.

[ثم يرفع يديه و يكبر ثلاث مرات ثم ينحن للركوع لله
تبارك و تعالى و يقول]:
يا الهى ترى روحى مهتزاً في جوارحى و اركانى شوقاً
لعبادتك و شغفاً لذكرك و ثنائك و يشهد بما شهد به لسان
امرک في ملکوت بيانک و جبروت علمک. اى رب احب أن
اسئلك في هذا المقام كل ما عندك لا ثبات فقري و اعلاء
عطائك و غنائك و اظهار عجزى و ابراز قدرتك و
اقتدارك.

[ثم يقوم و يرفع يديه للقبول مرة بعد اخرى و يقول]:
لا اله الا انت العزيز الوهاب. لا اله الا انت الحاكم في
المبدء و المآب. الهى الهى عفوك شجعنى و رحمتك قوتنى و
ندائك ايقظنى و فضلک اقامنى و هداىک الىک و الا ما لى و
شأنى لا قوم لدى باب مدين قريک او اتوجه الى الانوار
المشرقة من افق سماء ارادتک. اى رب ترى المسكين يقرع
باب فضلک و الفانى يريد كوثر البقاء من ايدى جودک. لك
الامر في كل الاحوال يا مولى الاسماء و لى التسليم و الرضاء يا
فاطر السماء.

[ثم يرفع يديه ثلث مرّات و يقول:]
الله اعظم من كلّ عظيم.

[ثم يسجد و يقول:]

سبحانك من أن تصعد الى سماء قريبك اذكار المقربين او
ان تصل الى فناء بابك طيور افئدة المخلصين. اشهد أنك كنت
مقدّساً عن الصّفات و منزهاً عن الاسماء. لا اله الا انت العليّ
الابهى.

[ثم يقعد و يقول:]

اشهد بما شهدت الاشياء و الملائكة و الجنّة العليا و عن
ورائها لسان العظمة من الافق الابهى. أنك انت الله لا اله
الا انت و الذى ظهر أنّه هو السرّ المكنون و الرّمز المخزون
الذى به اقترن الكاف بركته النون. اشهد أنّه هو الميسطور من
القلم الاعلى و المذكور فى كتب الله ربّ العرش و الترى.

[ثم يقوم مستقيماً و يقول:]

يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود ترى عبراتي و
زفراقي و تسمع ضجيجي و صرغخي و حنين فؤادي. و عزّتك
اجترحاتي أبعدتني عن التقرب اليك و جرياتي منعتني عن
الورود فى ساحة قدسك. اى ربّ حبك أضنّاني و
هجرك اهلكني و بعدك احرقني. اسئلك بموطىء قدميك فى
هذا البيداء و بليّيك لبّيك اصفيائك فى هذا الفضاء و
بنفحات وحيك و نسائم فجر ظهورك بأن تقدّر لى زيارة
جمالك و العمل بما فى كتابك.

[ثم يكبر ثلث مرّات و يركع و يقول:]

لك الحمد يا الهى بما أيدتني على ذكرك و ثنائك و

عزفتنی مشرق ایاتک و جعلتني خاضعاً لربوبيک و خاشعاً
لالوهيتک و معترفاً بما نطق به لسان عظمتک.

[ثم يقوم و يقول]:

الهي الهي عصياني انقض ظهري و غفلتي اهلكتني. كلما
اتفكر في سوء عملي و حسن عملك يذوب كبدي و يغلي الدم
في عروقي و جمالک يا مقصود العالم ان الوجه يستحي ان
يتوجه اليک و ايادي الرجاء تخجل ان ترتفع الي سماء کرمک.
ترى يا الهي عبراتي تمنعني عن الذکر و الثناء يا رب العرش و
الثرى. اسئلك بايات ملکوتک و اسرار جبروتک بان تعمل
باوليائک ما ينبغى لجودک يا مالک الوجود و يليق لفضلک
يا سلطان الغيب و الشهود.

[ثم يكبر ثلاث مرات و يسجد و يقول]:

لک الحمد يا الهنا بما انزلت لنا ما يقربنا اليک و يرزقنا
کل خير انزلته في کتیبک و زيرک. اي رب نسئلك بان تحفظنا
من جنود الظنون و الاوهام. انک انت العزيز العلام.

[ثم يرفع رأسه يقعد و يقول]:

اشهد يا الهي بما شهد به اصفیائک و اعترف بما اعترف
به اهل الفردوس الاعلیٰ و الجنة العليا و الذين طافوا عرشک
العظيم. الملك و الملكوت لک يا اله العالمين. ۲۳۱

(مضمون فارسی: اوست نازل کننده و بخشاینده و مهربان.)

[بر نمازگزار است که رو به سوی قبله خداوند بایستد و
همچنانکه بر جای خود قرار دارد، به سمت راست و چپ نظر
اندازد گویی منتظر رحمت پروردگار رحمن و بخشنده خویش
است. سپس بگوید]:

ای پروردگار نامها و ای آفریننده آسمانها! به طلوع گاه‌های نادیدنی بلند مرتبه و روشنت ترا سوگند می‌دهم نماز مرا چون آتشی نمایی که پرده‌هایی را که مانع و حائل از مشاهده زیبایی تو می‌شوند، بسوزاند و «این نماز مرا» چون نوری گردانی تا مرا به دریای وصال رهنمون شود.

[سپس دو دست خویش را به قنوت برای خداوند تبارک و تعالی بلند کند و بگوید]:

ای مقصود جهان و ای محبوب مردمان! مرا می‌بینی که رو به سوی آورده‌ام در حالیکه از غیر تو بریده‌ام و به ریسمانت چنگ زده‌ام که از حرکتش تمامی موجودات به حرکت درآیندند. بارخدا یا! من بنده تو و فرزند بنده توام. حاضر و آماده‌ام که اراده و مشیت ترا انجام دهم و آرزوئی جز رضای تو ندارم. به دریای رحمت و خورشید فضل ترا سوگند می‌دهم که بر بنده خود آن کنی که میل و رضای تو است. قسم به عزت که مقدس از ذکر و ثناست، هر چه از سوی تو پدیدار شود، همانا خواست دل من و محبوب قلب من است. ای خدای من! ای خدای من! به آرزوها و کردار من منگر بلکه به اراده خود که آسمانها و زمین را فرا گرفته است، بنگر. قسم به اسم اعظمت ای فرمانروای مردمان! جز خواسته تو نخواسته‌ام و جز آنچه را که تو دوست می‌داری، دوست ندارم.

[سپس سر بر سجده گذارد و بگوید]:

تو مقدس‌تر از آنی که دیگری توصیف کند یا توسط کسی غیر از خودت شناسانده شوی.

[سپس بایستد و بگوید]:

بارخدا یا! این نماز مرا همچون چشمه آب حیات گردان که تا زمانی که سلطنت برقرار است، با آن ذات من جاودانگی یابد و در هر عالمی از عوالمت به ذکر تو مشغول باشم.

[سپس بار دیگر دستها را به قنوت بالا برد و بگوید]:

ای کسی که دلها و جگرها در فراق سوختند و از آتش محبت همه کسانی که در عالم هستند، برافروختند! ای صاحب اختیار! به نامت که همه جهان را تسخیر کرده است، ترا سوگند می‌دهم که مرا از آنچه نزد تو است، بازمداری. خداوند! این غریب را می‌بینی که به سوی وطن اعلاّی خویش در ظلّ سایان عظمت و در جوار رحمت تو می‌شتابد و این گناهکار را <می‌بینی> که دریای آموزش ترا می‌جوید و این ذلیل را <می‌بینی> که سفرهٔ فراخ بزرگواری ترا می‌جوید و این فقیر را <می‌بینی> که افق بی‌نیازی ترا می‌طلبد. همانا امر از آن توست. گواهی می‌دهم که در کارهای خود ستودنی هستی و در هر آنچه حکم فرمایی، فرمانروا هستی و در هر چه امر فرمائی، صاحب اختیاری.

[سپس دستهایش را بلند کرده، سه مرتبه تکبیر **اللّٰه اَبهی** گوید و پس از آن در مقابل خداوند تبارک و تعالی به رکوع رفته و بگوید:]

ای خدای من! می‌بینی که چگونه روحم در جوارح و ارکان بدنم از شوق عبادت و از شادی ذکر و ثنای تو به اهتزاز درآمده است و گواهی می‌دهد به همانی که زبان امرت در ملکوت بیان و جبروت داشت بدان گواهی داده است. بارخدا! دوست دارم در این حالت از تو هر آنچه را که نزد تو است برای اثبات فقر خود و بزرگداشت عطا و بی‌نیازی تو و برای اظهار ناتوانی خود و تجلّی قدرت و توانایی تو بطلبم.

[سپس بایستد و بار دیگر دستها را به قنوت بالا برد و بگوید:]

نیست خدایی جز تو که بزرگ و بخشنده‌ایی. نیست خدایی جز تو که در آغاز و پایان آفرینش فرمانروا هستی. ای آفریدگار من! ای پروردگار من! بخشایشگری تو مرا جسور کرد و رحمت تو مرا نیرومند کرد و ندای تو مرا بیدار کرد و فضل تو مرا برخیزاند و به

سویت هدایت نمود و گرنه من که باشم و چه شأنی دارم که به خود
جرأت دهم در آستانه شهر قرب تو بایستم و یا به انوار درخشنده از
آسمان اراده تو روی آورم؟ بارخدا یا! این مسکین را می بینی که در
فضل ترا می گوید و این فانی را <می بینی> که آب حیات جاودانه
از دستان کرم تو می جوید. همانا در همه احوال امر از آن توست ای
خداوندگار نامها! و همانا مراست که تسلیم و خشنود باشم ای
آفریننده آسمانها!

[سپس دستهایش را سه مرتبه بلند کرده و بگوید]:

خداوند از هر بزرگی بزرگتر است.

[سپس سجده کند و بگوید]:

تو پاک از آنی که نیایش های نزدیکان به آسمان قربت رسد یا
پرندگان دلهای مخلصان به آستانه درگاهت رسند. گواهی می دهم
همانا تو پاک از صفات و منزّه از نامها هستی. نیست خدایی جز تو که
بلندمرتبه و درخشنده است.

[سپس بنشیند و بگوید]:

گواهی می دهم به هر آنچه که همه اشیاء و اهل ملاء اعلی و
بهشت برین بدان شهادت دادند و فراتر از آن، به آنچه که زبان
عظمت در افق ابهی بدان گواهی داد، شهادت می دهم. همانا توئی
خداوندگار و نیست خدائی جز تو. آن وجودی که آشکار گشت،
همانا راز پنهان و رمز نهفته در گنجی است که به وسیله او "کن" و
"ن" بهم پیوست < = کن >. گواهی می دهم که هم اوست که نامش
را قلم اعلی بنگاشت و هم اوست که ذکرش در کتابهای خداوند
صاحب عرش و زمین آمده است.

[سپس بایستد و بگوید]:

ای پروردگار هستی و صاحب دیدنی ها و نادیدنی ها! اشک و
آهم را می بینی و ضجّه و فریاد و ناله دلم را می شنوی. به عزّت
قسم، گناهانم مرا از نزدیکی به تو دور کرده است و خطاهایم مرا از

ورود به ساحت پاکت باز داشته است. ای خداوند! محبت تو مرا غنا بخشیده و هجران تو مرا هلاک کرده و دوری از تو مرا سوزانده است. به جای پاهایت در این صحرا و به بلی بلی گفتن برگزیدگانت در این فضا و به نفحات وحیات و نسیم‌های ملایم بامداد ظهورت ترا سوگند می‌دهم که زیارت جمال خود را برایم مقدر کنی و نیز عمل بدانچه را که در کتاب خویش است، برایم مقدر نمایی.

[سپس سه مرتبه تکبیر **الله ابهی** گوید و پس از آن به رکوع رفته، بگوید:]

ای آفریدگار من! ستایش ترا سزااست که مرا به ذکر و ثنایت موفق گردانیدی، تابشگاه $\langle = \text{مشرق} \rangle$ آیات خود را به من شناساندی و مرا در برابر پروردگاری خویش خاضع گرداندی و در برابر خداوندگاریت فروتن کردی و به آنچه لسان عظمتت گفت، معترف نمودی.

[سپس بایستد و بگوید:]

ای خدای من! ای خدای من! کرم از بار گناهانم شکسته است و غفلتم مرا هلاک کرده است. هرگاه به کردار بد خود و کارهای نیک تو اندیشه می‌کنم، جگرم می‌گدازد و خون در رگهایم به جوشش درمی‌آید. ای مقصود عالم! به جمالت قسم رویم از توجه و روی آوردن به سویت شرم می‌کند و دستهای آرزومندم خجالت می‌کشند که به سوی آسمان کرمت بلند شوند. ای خدای من! ای خداوند صاحب عرش و زمین! می‌بینی که اشکهایم مرا از ذکر و ثنایت باز می‌دارند. به آیات ملکوت و اسرار جبروت ترا سوگند می‌دهم که با دوستان آن چنان که شایسته بخشش و سزاوار فضل خود است، رفتار کنی ای پادشاه آشکار و نهان!

[سپس سه مرتبه تکبیر **الله ابهی** گوید، به سجده رود و بگوید:]

ستایش ترا سزااست ای خداوندگار ما! برایمان نازل کردی آنچه که ما را به سویت نزدیک می‌کند و ما را از هر چیز نیکی که در کتابها و نوشته‌هایت است، روزی دهد. بارخدا یا! از تو می‌طلبیم که ما را از لشکرهای تردید و گمان محفوظ بداری. همانا توئی گرامی و دانا.

[سپس سر از سجده برداشته، بنشیند و بگوید]:
ای خدای من! گواهی می‌دهم به آنچه که برگزیدگانت بدان گواهی دادند و اعتراف می‌کنم به آنچه اهل بهشت برین و فردوس علیا که طائف عرش عظیم تو هستند، به آن اقرار کردند. پادشاهی زمین و آسمان از آن توست ای خداوند عالمیان!

نماز برای مردگان

این یگانه نماز واجب در دین بهائی است که باید به صورت جماعت خوانده شود. نماز میت را یک نفر مؤمن می‌خواند، در حالی که همه ایستاده‌اند. واجب نیست که این نماز رو به سوی قبله گزارده شود.

نماز میت اگر در گذشته و صعودکننده مرد باشد:

❖ یا الهی هذا عبدک و ابن عبدک الذی آمن بک و بآیاتک و توجه الیک منقطعاً عن سواک. انک انت ارحم الراحمین. اسئلک یا غفار الذنوب و ستار العیوب بأن تعمل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر افضالک و تدخله فی جوار رحمتک الکبریٰ. الّتی سبقت الارض و السماء لا اله الا انت الغفور الکریم.

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! این بنده تو و پسر بنده تو است که به تو و آیات تو ایمان آورد و در حالیکه از غیر تو بریده بود، رو به سوی تو نمود. همانا تو رحیم‌ترین رحم‌کنندگانی. ای

بخشاینده گناهان و پرده پوش عیبه! ترا سوگند می دهم که به این بنده خود آنچه را که شایسته آسمان بخشش و دریای بزرگواری تو است، روا نمایی و او را در پناه رحمت کبریایت که بر آسمان و زمین پیشی گرفته است، وارد سازی. جز تو که بخشنده و کریمی، پروردگاری نیست.)

نماز میّت اگر در گذشته و صعود کننده زن باشد:

❖ یا الهی هذه امتک و ابنة امتک الّتی آمنّت بک و بآیاتک و توجّهت الیک منقطعاً عن سواک انک انت ارحم الراحمین. اسألک یا غفار الذّنوب و ستار العیوب بان تعمل بها ما ینبغی لسماء چودک و بحر افضالک و تدخلها فی جوار رحمتک الکبریٰ. الّتی سبقت الارض و السّماء لا اله الا انت الغفور الکریم.

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! این کنیز تو و دخت کنیز تو است که به تو و آیات تو ایمان آورد و در حالیکه از غیر تو بریده بود...)

❖ اذکار نماز میّت:

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ عَابِدُونَ.

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ سَاجِدُونَ.

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ قَانِتُونَ.

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ ذَاکِرُونَ.

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ شَاکِرُونَ.

اللّٰهُ اَهِی.

اَنَا کُلُّ لَهِ صَابِرُونَ. ۲۳۲

(مضمون فارسی: خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.

همانا همه ما خداوند را پرستش می‌کنیم. - نوزده مرتبه.
خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.
همانا همه ما خداوند را نماز می‌بریم. - نوزده مرتبه.
خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.
همانا همه ما خداوند را فرمانبرداریم. - نوزده مرتبه.
خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.
همانا همه ما خداوند را یاد می‌کنیم. - نوزده مرتبه.
خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.
همانا همه ما خداوند را سپاسگزاریم. - نوزده مرتبه.
خداوند درخشنده‌ترین روشنایی‌هاست. - یک مرتبه.
همانا همه ما برای خداوند شکیبائیم. - نوزده مرتبه.

مناجات هنگام صعود روح در بالین محتضر و نیز پس از صعود روح تا قبل از دفن آن

❖ هوالله تعالیٰ شأنه العنایة و اللطاف.
سبحانک اللهم یا الهی. اشهد بقدرتک و قوتک و
سلطانک و عنایتک و فضلک و اقتدارک و بتوحید ذاتک و
تفرید کینونتک و بتقدیسک و تزهیک عن الامکان و
ما فیہ. ای ربّ ترانی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بک و
مقبلاً الی بحر عطائک و سماء جودک و شمس رحمتک. ای ربّ
اشهد بأنک جعلت عبدک حامل امانتک و هو الروح الذی به
اظهرت الحیات للعالم. اسئلك بتجلیات انوار نیر ظهورک ان
تقبل منه ما عمل فی ایامک ثم اجعله مزیناً بعزّ رضائک و
مطرزاً بقبولک. ای ربّ اشهد و تشهد الکائنات بقدرتک.

اسئلك ان لاتخيب هذا الروح الذى سعد اليك عن
 فردوسك الاعلى و جنتك العليا و مقامات قربك يا مولى
 الورى. ثم اجعل عبدك يا الهى معاشر اصفيائك و اوليائك و
 انبيائك فى مقامات التى عجزت الاقلام عن ذكرها و الالسن
 عن وصفها. اى رب ان الفقير قصد ملكوت غنائك و الغريب
 وطنه فى جوارك و العطشان كوثر عطائك. اى رب لاتقطع
 عنه مائدة فضلک و لانعمة جودک. انک انت المقتدر العزيز
 الفضال. اى رب قد رجعت اليك امانتك ينبغى لسماء
 جودک و کرمک الذى احاط ملکک و ملکوتک بان تنزل
 على ضيفک البديع نعمتك و آلائک و اثمار اشجار فضلک.
 انک انت المقتدر على ماتشاء. لا اله الا انت الفياض العطاف
 الكريم الفقار العزيز العلام. اشهد يا الهى بانک امرت الناس
 باكرام الضيوف و ان الذى سعد اليك قد ورد عليك اذن
 فاعمل به ما ينبغى لسماء فضلک و بحر کرمک. انى و عزتک
 اكون موقناً بانک لاتمنع نفسك عما امرت به عبادک و لاتحرم
 من تمسک بحبل عطائك و سعد الى افق غنائک. لا اله الا
 انت الفرد الواحد المقتدر العليم الوهاب. انتهى ۲۳۳

(مضمون فارسى: اوست خدايى كه عنايت و الطافش بسيار

است.

پاك و مقدسى تو اى پروردگار من. به قدرت و قوت و
 حكمرمايى و عنايت و فضل و اقتدار و يكتايى ذات و فردانيتت و
 به تقدس و پاكي ات در عالم امكان و هر آنچه در اوست، گواهى
 مى دهم. بار خدايا! مى بينى كه از غير تو گسسته و به تو پيوسته ام و رو
 بسوى دريائى عطا و آسمان جود و آفتاب رحمت آورده ام.
 پروردگار! گواهى مى دهم به اينكه بنده خود را حامل امانت
 خويش قرار دادى و آن <امانت> روح است كه به وسيله آن
 جهان هستى را پديدار نمودى. تو را به تجليات نورهاى

روشنی بخش ظهورت سوگند می‌دهم از او آنچه را که در روزگارت انجام داد، پذیری. سپس او را به بزرگی رضای خود مزین فرمایی. و به زیور قبولت بیارایی. بارخدا! گواهی می‌دهم و همه موجودات <نیز> به قدرت گواهی می‌دهند. ای مولای بندگان! ترا سوگند می‌دهم این روحی را که به سویت صعود نموده، از فردوس اعلیٰ و بهشت برین و مقامهای قربت ناامید مفرمایی. سپس ای خدای من! بنده خود را با برگزیدگان و بندگان مقرب درگاه الهی و انبیای خویش معاشر ساز در مقاماتی که قلمها از ذکر آن و زبانها از وصف آن عاجز مانند. خداوند! فقیری آهنگ ملکوت غنایت کرده و غریبی قصد اقامت در جوارت را نموده و تشنه‌ای چشم به چشمه عطای تو دوخته است. بارخدا! از او مائده فضل و نعمت سخای خود را قطع مکن. همانا تویی مقتدر و گرامی و بسیار بخشنده. پروردگارا! امانت به سویت بازگشت. به خاطر آسمان بخشش و کرمت که ملک و ملکوت را در بر گرفته است، شایسته است بر مهمان جدید خود نعمت و عطایا و میوه‌های درختان فضل را فرو فرستی زیرا به آنچه که می‌خواهی، توانائی. نیست خدائی جز تو که پر عطا و مهربان و بخشنده و آمرزنده و ارجمند و دانائی. ای آفریدگار من! گواهی می‌دهم به اینکه مردمان را به احترام گزاردن به مهمانان فرمان دادی و <اکنون> با این کسی که به سویت صعود کرده و بر تو وارد شده است، آنگونه که شایسته آسمان بخشش و دریای کرمت است، رفتار نما. به بزرگی ات سوگند یاد می‌کنم <و> یقین دارم که تو خود را از آنچه بندگان را بدان حکم فرمودی، باز نمی‌داری و این کسی را که رشته عطایت را گرفته است و به افق بی‌نیازی ات صعود نموده است، محروم نمی‌کنی. نیست خدایی جز تو که یکتا و یگانه و مقتدر و بسیار دانا و عطا بخشی. انتهی.)

دعا برای متصاعدین الی الله

❖ هو الله تعالی. پروردگارا، آمرزگارا! نفس نفیسی به ملکوت شهود صعود نمود و از خاکدان فانی به جهان جاودانی شتافت. میهمان جدید است، عزیز فرما. بنده قدیم است، خلعت بدیع عطا کن. ای بی نیاز! بی آمرز و بنواز و به خلوتگاه راز راه ده و در محفل تجلی همدم و همساز نما. توئی دهنده و بخشنده و مهربان و توئی آمرزنده و نوازنده و توانا. ع- ۲۳۴

❖ هو الله. ای خداوند بی مانند! این یار عزیز را پیروز و تارکش را به افسر عطا زینت و زیور بخش. دیهیم جهانبانی جهان جاودانی ده و اکلیل موهبت آسمانی بر سر گذار. مشتاق دیدار بود، در محفل تجلی راه ده و آرزوی مشاهده می نمود، پرتو لقا مبذول فرما. پروانه مشتاق بود، به شمع جمال نزدیک فرما. بلبل پراحتراق بود، به وصل گل فائز کن. یارانش را یاوری فرما و صبر و قرار بخش و تحمل و اصطبار عنایت کن تا در فرقتش از حرقت نجات یابند و از حرمان و هجرانش تسلی قلب حاصل کنند. توئی مقتدر، توئی عزیز، توئی معین، توئی توانا و آنک انت علی کل شیئی قدیر. (مضمون فارسی: به درستی که تو بر هر چیز توانائی). ع- ۲۳۵

❖ هو الاهی. آمرزنده و مهربانا! این جانهای پاک از زندان خاک آزاد شدند و به جهان تو پرواز کردند. نیکخو بودند و مفتون روی تو و تشنه جوی تو. در زمان زندگانی به نفحه رحمانی زنده شدند، دیده بینا یافتند، گوش شنوا داشتند، از هر بستگی آزاد بودند و پیوسته به عنایات خرم و دلشاد. حال به جهان راز پرواز نمودند و در جوار رحمت به شجره طوبی لانه و آشیانه سازند و به نغمه و ترانه پردازند.

خدایا این نفوس را گناه بیامرز و از چاه به اوج ماه برسان. در گلشن الطاف راه ده و در چمن عفو و غفران پناه بخش. سرور آزادگان نما و در حلقهٔ مقربان درآر. بازماندگان را نوازش فرما و آسایش بخش و زیور عالم آفرینش کن تا به ستایش تو پردازند و به تسبیح و تقدیس تو. توئی عفو، توئی غفور، توئی آمرزنده و مهربان. - عع^{۲۳۶}

❖ هو الابهی. ای پروردگار، ای مهربان! این دوستان معتکف آستانند و این یاران از حرارت محبت شعله سوزان. به یاد تو چون بحر مواجند و در انجمن توحید چون سراج و هاج. هر یک موجی در بحر عنایتند و هر یک درجی از لالی هدایت. در سحرگاه با دلی آگاه بگریند و بزارند و در شبانگاه به یاد جمالت بخوابند و بیارامند. توئی بخشنده و مهربان و تسوئی پاینده و رحمن. ای بی نیاز! مردگان را بیامرز و بازماندگان را بنواز. درماندگان را درمان شو و آزادگان را پناه و امان. از قصور درگذر و ذنوب ببخشا. تو ستاری، تو آمرزگار و البهاء علیکم. - عع^{۲۳۷}

❖ هو الله. بخشنده یزدانا! این بندگان آزادگان بودند و این جانهای تابان به نور هدایت روشن و درخشنده گشتند. جامی سرشار از محبت نوشیدند و اسراری بی پایان از اوتار معرفت شنیدند. دل به تو بستند و از دام بیگانگی جستند و به یگانگی تو پیوستند. این نفوس نفیسه را انیس لاهوتیان فرما و در حلقهٔ خاصان درآر و در خلوتگاه عالم بالا محرم اسرار کن و مستغرق بحر انوار فرما. توئی بخشنده و درخشنده و مهربان. - عبدالبهاء عباس^{۲۳۸}

❖ هو الابهی. ای پروردگار! این جانهای پاک از جهان خاک بیزار شدند، به جهان تو پرواز کردند و از کشور تاریک به اقلیمی روشن صعود فرمودند. درین آشیانه پست دلتنگ

بودند، آرزوی آهنگ لانه آسمانی کردند. دویندند و پریدند تا آنکه رسیدند. آمرزگارا بیامرز، مهربانا بنواز. ای بی نیاز ببخش و همدم و همراز باش. توئی آمرزنده و درخشنده و بخشنده و توانا. - عبدالبهاء عباس^{۲۳۹}

❖ الهی الهی انّ عبدک الخاضع لعزّة ربوبیتک الخاشع بیاب احدیتک قد آمن بک و بآیاتک و صدق بکلماتک و اشتعل بنار محبتک و خاض فی غمار بحار معرفتک و انجذب بنفحاتک و توکل علیک و توجه الیک و تصرّع بین یدیک و اطمئن بعفوک و مغفرتک. قد ترک هذه النشأة الفانیة و طار إلى ملکوت البقاء متمیماً فیض اللّقاء. ربّ أکرم مثواه و أجره فی جوار رحمتک الکبری و ادخله فی فردوسک الأعلى و اخلده فی حدیقتک الغلبا حتی یخوض فی بحار الأنوار فی عالم الأسرار. انک أنت الکریم العزیز العفوّ الوهاب. أیتها النّفس المطمئنة لا تبتئسی من وفات قرینک المحترم. انه أدرك لقاء ربّه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و لا تظنّ انک ضیعته سینکشف لک الغطاء و تجدین وجهه منوراً فی الملاء الأعلى. کما قال الله تعالی و لنحیینه حیوة طیبة فلا عبرة فی النشأة الأولى بل انّ الأهمیة الکبری فی النشأة الأخری.^{۲۴۰}

(مضمون فارسی: ای خدای من! ای پروردگار من! همانا این بنده تو فروتنانه و خاکسار در برابر بزرگواری خداوندی و درگاه یکبارگی ات، به تو و آیات ایمان آورد و گفتارت را تصدیق کرد، از آتش محبت مشتعل گردید و در ژرفای دریای معرفت غوطه ور شد، به نفحات منجذب گردید و به تو توکل و توجه کرد. در برابر تو تصرّع کرد و به عفو و بخشش اطمینان یافت. این زندگانی فانی را بدرود گفت و در حالیکه آرزوی دیدار ترا داشت، به ملکوت بقا پرواز کرد. ای پروردگار! مقامش را والا کن و او را در سایه رحمت کبرایت پناه ده و در بهشت برین خود داخل نما و در باغ پرشجر

خویش جاودانه کن تا در دریای انوار عالم اسرار غوطه خورد. همانا توئی بخشنده و عزیز و بخشاینده و دهنده.

ای بانو! ای برخوردار از نفس مطمئنه! از درگذشت همسر محترم خویش اندوهگین مباش. همانا او در جایگاه حقیقی خود به دیدار پروردگارش که پادشاهی مقتدر است، فائز شده است. گمان میر که او را از دست داده‌ای. به زودی پرده برخواهد افتاد و خواهی دید که روی او در ملاء اعلی روشن و درخشنده است. همانست که خدای بزرگ فرموده است: «ما او را قطعاً زندگانی شادی خواهیم داد». زندگانی این دنیا ارزش و اهمیتی ندارد بلکه برترین ارزش از آن زندگانی آخرت است.

❖ هو الله. ای یزدان مهربان! این بنده آستان از دل و جان جویای تو بود و در ره محبتت پویان. رُخش به نور هدایت مه تابان بود و دلش پاک و مقدس از آلودگی این جهان. سرمست صهبای الست بود و در بزم محبت ساغر و صراحی بدست. حال قمیص هستی این جهان را برافکند و برهنه و عریان به جهان لامکان شتافت تا در محفل ملاء اعلی درآید و از باده وصل و لقا سرمست گردد. ای یزدان مهربان! بجرعه‌ای از آن صهبای رحمانی به کامش ریز تا فرح‌انگیز گردد و در مشامش مشکبیز شود. در بحر عفو و غفران مستغرق فرما و از انوار فضل و احسان مستشرق کن. دلها را تعزیت بخش و ارواح را به مغفرت تهنیت فرما. توئی مهربان، توئی آمرزنده گناهان و توئی خداوند مستعان. ع- ۲۴۱

مناجات طلب ایمان و عرفان

❖ هو الاهی. ای جان فشان یاری نشان! هزار عارفان در جستجوی او ولی محروم و مهجور از روی او. اما تو یافتی و شناختی. تو نرد خدمت باختی و کار خود ساختی و علم فوز و صلاح افراختی. طرفه حکایتی است و غریب بشارتی. آنان که جستند، نیافتند. آنان که نشستند، یافتند. استغفرالله! جستجوی شان جستجوی سیراب بود نه تشنگان و طلبشان طلب عاقلان بود، نه عاشقان.

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غاقلند

این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

عاشق نشسته به از عاقل متحرک. والبهاء

علیک. - ۴۴
۲۴۲

مناجات های انقطاع و توکل

❖ هو الله. ای بنده حق! راضی به قضا باش و به آنچه او مقدر فرموده، خشنود گرد. همچو گمان مدار که آنچه آرزوی انسان است، خیر انسان است. چه بسیار آرزو که عدو جان است. پس امور را به ید قدرت حق تسلیم نما و از خود خواهش مدار. البته فضل حق شامل کرده و آنچه خیر و صلاح است، حاصل شود. والبهاء علیک. -

عبدالبهاء عباس
۲۴۳

❖ هو الحق القیوم. الاهی! تو بینا و آگاهی که ملجأ و پناهی جز تو نجسته و نجویم و به غیر از سبیل محبتت راهی نیپیموده و نیویم. در شبان تیره تو میدی دیده ام به صبح امید الطاف بی نهایت روشن و باز و در سحرگاهی این جان و دل پژمرده به یاد جمال و کمالت خرم و دمساز. هر قطره ای که به عواطف رحمانیتت موفق، بحرست بیگران و هر ذره ای که

به پرتو عنایت مؤید، آفتابست درخشنده و تابان. پس ای پاک یزدان من! این بنده پرشور و شیدا را در پناه خود پناهی ده و بر دوستی خویش در عالم هستی ثابت و مستقیم بدار و این مرغ بی پر و بال را در آشیان رحمانی خود و در شاخسار روحانی خویش مسکن و مأوائی عطا فرما. - ع^{۲۴۴}

❖ هو الاهی. ای خداوند! تو شاهد و آگاهی که در دل و جان جز آرزوی رضای تو مرادی ندارم و جز در بزم میثاق راهی و کامی نجویم. شب و روز دردمند درد توام و روز و شب مجروح تیغ و خدنگ تو. جز به ملکوت ابهت ناله و فغانی نکنم و جز در پناه احدیتت امن و امان نجویم. بیزار از هر بیگانه‌ام و به یگانگی تو دل بسته‌ام. از غیر تو بیزارم و از مادونت در کنار. ای پروردگار! موفق بدار تا از سودائیان تو گردم و از شیدائیان تو شوم. سر دفتر مجنونان روی تو گردم و رسوائیان کوی تو. این موهبت را شایان فرما و این عنایت را رایگان کن. توئی پروردگار و توئی آمرزگار. - ع^{۲۴۵}

مناجات‌های الفت و اتحاد - وحدت عالم انسانی

❖ هو الله. ای پروردگار! یاران را کامکار کن و به عبودیتت همدم و دمساز فرما. قلوب را نورانی فرما و وجوه را رحمانی کن تا بنیان محبت و مهربانی در عالم انسانی تأسیس گردد و نوع بشر به یکدیگر مفتون و مهرپرور گردند. شرق دست در آغوش غرب نماید. فرنگ بی درنگ سبیل محبت پوید. ترک تاجیک را همدم داند و هم آغوش و مهربان شمرد. کل باهم در نهایت الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت نمایند، بیگانگی نماند، ذکر اغیار نشود و همدگر

را آشنا و یار و غمگسار گردند. ای پروردگارا! این شب تار را روز روشن فرما و این بغض و عداوت بین ملل را به انس و محبت مبدل کن تا عالم آفرینش آسایش یابد و جهان پرغرور از عالم الهی نصیب موفور جوید. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و بینا. - عع^{۲۴۶}

❖ هو الله. خداوند مهربان! این جمع در ظل رحمت تواند و این نفوس متوجه به ملکوت تو. خدایا بندگانیم، کرم عنایت کن. فقرائیم، از کثر آسمانی بخش. نادانیم، به حقایق اشیاء دلالت کن. ضعیفیم، قوت آسمانی رسان. فانی هستیم، به عالم بقا درآر. محتاجیم و منتظر تأیید تو. اگر عنایتت رسد، قطره دریا شود، ذره آفتاب گردد. اگر از الطافت محروم ماند، از هر چیزی بی بهره و نصیب شود. پس عنایت کن و مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند. جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند. توئی کریم، توئی معطی، توئی مهربان. - عع^{۲۴۷}

❖ هو الله. ای یزدان مهربان! جمیع بشر را از یک سلاله خلق فرمودی تا اعضاء یک خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند. در ظل سرادق فضلت مأوی بخشیدی و بر خوان نعمت مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایت منور ساختی. ای خدا! توئی مهربان، توئی ملجأ و پناه و بخشنده فیض حیات. تاج انسانی را زینت هر سری فرمودی و خلعت موهبت را زیور کل بشر تا غریق دریای رحمت شوند. ای مولای مهربان! کل را متحد فرما و مظاهر مختلفه را به یکدیگر الفت بخش. جمیع ملل را ملت واحده کن تا اجزای یک خانمان گردند و روی زمین را یک وطن دانند و به

نهایت اتحاد الفت جویند. ای خدا! رایت وحدت عالم انسانی را بلند فرما و صلح اعظم را مستقر کن. قلوب را به یکدیگر التیام ده. ای خدا، ای پدر مهربان! قلوبمان را از نفحات محبت شادمان کن و دیده‌ها را به نور هدایت روشن نما و گوشها را از نعمات جان‌پرور متلذذ فرما و در صون عنایت ملجأ و پناه بخش. *اَنْتَ اَنْتَ الْقَوَى الْقَدِیْرَیَا سِتَارَ الْعِیُوبِ وَ یَا غَفَّارَ الذَّنُوبِ.* (مضمون فارسی: به درستی که تو بسیار پرتوان و توانگر هستی ای پوشاننده عیبا و بخشاینده گناهان). - ع ۲۴۸

❖ O my God! O my God! Unite the hearts of Thy servants, and reveal to them Thy great purpose. May they follow Thy commandments and abide in Thy law. Help them, O God, in their endeavor, and grant them strength to serve Thee. O God! Leave them not to themselves, but guide their steps by the light of Thy knowledge, and cheer their hearts by Thy love. Verily, Thou art their Helper and their Lord. ۲۴۹

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! ای پروردگار من! دلهای بندگانت را گرد هم آور و خواست خویش را بر آنان آشکار گردان. باشد که فرمانهایت را پیروی نمایند و بر دستورهايت پایدار مانند. ای پروردگار! آنان را در کوشش‌هایشان کمک فرما و نیرو بخش تا تو را بندگی نمایند. ای پروردگار! ایشان را به خود وامگذار بل گامهایشان را به نور دانشت راهنمایی فرما و دلهایشان را با مهر شادی بخش. به راستی توئی یاور و خداوندگار ایشان.)

❖ ای پروردگار! آرزوی این بنده درگاه آنست که یاران باختر را بینم دست در آغوش دوستان خاور نموده‌اند و افراد

انسانی به نهایت مهربانی اعضای یک انجمنند و قطرات یک بحر، طیور یک گلشنند و لالی یک دریا، اوراق یک شجرند و انوار یک شمس. توئی مقتدر و توانا و توئی قادر و عزیز و بینا. - عع ۲۵۰

مناجات‌های طلب صلح و آشتی

❖ هو الله. خدایا! تاریکی نزاع و جدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده. جهان محتاج نور هدایت است. پس ای پروردگارا! عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید. - عبدالیهاء عباسی ۲۵۱

❖ هو الله. ای خدای مهربان! به فریاد بیچارگان برس. ای پاک یزدان! بر این اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی‌نیاز! این سیل شدید را قطع کن. ای خالق جهانیان! این آتش افروخته را خاموش کن. ای دادرس! به فریاد یتیمان برس. ای داور حقیقی! مادران جگرخون را تسلی ده. ای رحمان رحیم! بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما، این طوفان را ساکت کن و این جنگ جهانگیر را به صلح و آشتی مبدل فرما. توئی بینا و شنوا. - عع ۲۵۲

❖ هو الله. ای پروردگارا! این جمع یاران تواند و به جمال تو منجذبند و به نار محبت مشتعلند. این نفوس را ملائکه آسمانی نما و به نفعه روح القدس زنده فرما. لسانی ناطق بخش و قلبی ثابت عطا فرما. قوه آسمانی ده و سنوحات رحمانی بخش و مروج وحدت بشر فرما و سبب محبت و الفت عالم انسانی فرما تا ظلمات مهلکه تعصب جاهلی به انوار شمس حقیقت محو و زائل گردد و این جهان

ظلمانی نورانی شود و این عالم جسمانی پرتو جهان
روحانی گیرد و این الوان مختلفه مبدل به یک رنگ گردد و
آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس تو رسد. توئی مقتدر و
توانا. - عع^{۲۵۴}

مناجاتهای نشر نفحات و تبلیغ

❖ هو الله. ای خداوند بی همتا! ای ربّ الملکوت! این
نفوس سپاه آسمانی تواند، امداد فرما و به جنود ملأ اعلی
نصرت کن تا هر یک نظیر اردوئی شوند و آن ممالک را به
محبت الله و نورانیت تعالیم الهی فتح کنند. ای خدا! ظهیر و
نصیر آنها باش و در بیابان و کوه و درّه و جنگل ها و دریاها و
صحراها مونس آنها باش تا به قوت ملکوتی و نفحات روح
القدس فریاد زنند. توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی دانا و
شنوا و بینا. - عع^{۲۵۴}

❖ هو الله. ای پروردگارا! مرا بیدار کن، هشیار نما، از غیر
خود بیزار کن و به محبت جمالت گرفتار نما. نفحه روح
القدس بخش و ندای ملکوت ابهی به گوش رسان. قوت
رحمانی عطا کن و سراج رحمانی در زجاج قلب برافروز. از
هر بندی آزاد کن و از هر تعلقی نجات ده تا جز رضای تو
نطلبم و به غیر از روی تو نجویم و دون راه تو نپویم. نفوس
غافل را هشیار کنم و ارواح خفته را بیدار نمایم. تشنگان را
آب حیات بخشم و مریضان را شفای الهی دهم. هر چند
حقیرم، ذلیلم، فقیرم اما پشت و پناهم توئی و معین و ظهیر
هم توئی. تأییدی عنایت فرما که کلّ حیران گردند. خدایا
توئی مقتدر و توانا و بخشنده و دهنده و بینا. - عع^{۲۵۵}

❖ هو الابهی. ای مهاجرین از وطن در سبیل الهی! هر

چند سرگردان شدید و بی سر و سامان شدید، صدمات
 شدید دیدید و زحمات عظیمه کشیدید و مشقات عدیده
 تحمل نمودید ولی این زحمت، رحمت است و این نعمت،
 نعمت است و این مشقت، راحت است چه که در سبیل
 حضرت احدیت است. ای یاران حقیقی محبوب الهی! نظر
 به عالم اعلیٰ و جهان بالا نمائید که همه بشارتست و
 مسرتست و سرور است و حبور است. از افقش صبح عنایت
 دمیده است و در قلبش شمس هدایت درخشیده است و در
 منطقه البروجش نیر اعظم مشرق و لائحتست و در خط
 استوایش آفتاب حقیقت در اشد اشراق است. آن ذروه علیا
 و عالم بالا هر چند غیب است و پنهانست ولی فیضش
 عیانست و آثارش نمایان. والبهاء علیکم. - عع ۲۵۶

❖ هو الله. ربّ ربّ نحن عجزاء و انت القویّ القدير و
 نحن اذلاء و انت العزيز الجلیل و نحن فقراء و انت الغنیّ الکریم.
 ایدنا علی عبودیة عتبه قدسک و وقفنا علی عبادتک فی
 مشارق ذکرک و قدر لنا نشر نفحات قدسک بین خلقک و
 اشدد ازورنا علی خدمتک بین عبادک. حتی نهدی الامم الی
 اسمک الاعظم و نسوق الملل الی شاطی بحر احدیتک الاکرم.
 ای ربّ نجنا من علائق الخلائق و الخطیّات السوابق و البلیات
 اللواحق حتی نقوم علی اعلاء کلمتک بكلّ روح و ریحان و
 نذکر فی آناء اللیل و النهار و ندعوا لکلّ الی الهدی و نأمر
 بالتقوی و نرتل آیات توحیدک بین ملاء الانشاء. انک انت
 المقدر علی ما تشاء. لا اله الا انت العزيز القدير. - عع ۲۵۷

(مضمون فارسی: اوست خداوندگار.)

خدایا، پروردگارا! ما درماندگانیم و تویی توانای پر قدرت و ما
 ذلیلانیم و تویی بلند مرتبه بر جلال و ما فقیرانیم و تویی توانگر
 بخشنده. ما را تأیید کن تا بندگی آستان مقدّست را کنیم و ما را موفق

بدار تا در مشارق اذکار ترا عبادت کنیم و نشر نفعات قدست را در
 بین آفریدگانت بر ایمان مقدر فرما. و کمرهایمان را بر خدمت
 محکم کن تا همه مردمان را به اسم اعظم هدایت کنیم و همه ملل
 را به ساحل دریای احدیت سوق دهیم. بار خدایا! ما را از
 وابستگی های این دنیا و گناهان گذشته و بلاهای آینده نجات ده تا
 در نهایت شادی و سرور بر بزرگداشت کلامت برخیزیم و ترا در تمام
 لحظات شب و روز به یاد آریم و همه عالم را به رستگاری دعوت
 کنیم و به پارسایی فرمان دهیم و آیات یگانگی و یکتایی ترا بین
 مردمان بخوانیم. همانا توئی توانا بر آنچه خواهی. نیست خدائی جز
 تو که بلند مرتبه و توانا است.)

مناجاتهای طلب ثبات و استقامت در عهد و میثاق

❖ ای ثابت بر پیمان! یوسف کنعان تا به قعر چاه نیفتاد،
 به اوج ماه نرسید و تا گرفتار زندان نگشت، به ایوان عزت
 ابدیه درنیامد و تا تلخی بلایا نچشید، در افق صباحت و
 ملاححت ندرخشید و تا مرارت مصائب ندید، به شهد و شکر
 عنایت نرسید. پس باید در سبیل ربّ جلیل تحمّل زندان و
 تازیانه و فراز دار نمود تا ابواب الطاف حضرت یزدان باز
 شود و کنعان غم و اندوه به سریر عزیز مصر الهی تبدیل شود
 و علیک التّحیّة و التّناء. - ع ۲۵۸

❖ اَهِی اَهِی اَنْلَنی کَاسَ العِطَاءِ و نَوْرَ وِجْهِی بِنوْرِ الهِدی و
 ثَبَّتِنی عَلی الوَفَاءِ و اسْتَقَمَّنِی عَلی عَهْدِکَ الْاَوْفِی. و اجْعَلْنِی مِنْ
 عِبَادِکَ الْاَصْفِیَاءِ و افْتَحْ عَلِیْ وِجْهِی اَبْوَابَ الرَّخَاءِ. و اجْعَلْ لِی
 مَخْرَجاً و ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ لَا احْتِسَابَ مِنْ کُنُوْزِ السَّمَاءِ. و اجْعَلْنِی
 مُتَوَجِّهاً اِلَیْ وِجْهِکَ الْکَرِیْمِ مُخْلِصاً وِجْهِی لَکَ یَا رَحْمٰنُ و یَا

رحیم. اُنک بالثابتین و الراسخین فی میثاقک لرؤف کریم.
الحمد لله رب العالمین. - ع ۲۵۹

(مضمون فارسی: ای خدای من! ای پروردگار من! مرا جام عطا بنوشان و رویم را به نور راهنمایی روشن کن، مرا بروفا ثابت مدار و بر عهد و پیمانت راسخ تر. مرا از بندگان برگزیده خویش کن و درهای آسایش را به رویم بگشای. برای من چاره‌ای بیاندیش و روزی‌ام را از گنجهای آسمانی خود به نحوی که حتی گمانش نیز برایم ممکن نیست، برسان. مرا متوجه روی کریم خویش کن تا در راهت اخلاص و رزم ای بخشاینده و ای بخشایشگر. همانا تو نسبت به کسانی که در پیمان با تو ثابت و راسخ باشند، مهربان و بخشنده هستی. ستایش سزاوار خداوندی است که پروردگار عالمیان است.)

مناجات‌های راز و نیاز - شکر و ستایش

❖ سبحانک اللهم یا الهی أنت الذی کنت إلهاً و لامألوه و ربّاً و لامربوب و علماً و لامعلوم. أحببت أن تعرف تکلمت بکلمة بها خلقت الممكنات و ذوّت الموجودات لا إله الا أنت الخالق الباعث المقتدر القدير. أسئلك بهذه الكلمة التي ظهرت عن افق مشیتک بأن تشرینی من الكوثر الذی به أحببت قلوب أصفیائک و أفئدة أولیائک لأتوجه إلیک فی کل الأحيان و اُنک أنت المقتدر العزيز المنان لا إله الا أنت الملك العزيز العليم. ۲۶۰

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! توئی پاک و مقدس. ای خدای من! توئی آفریدگار و نه آفریده، و پروردگاری و نه پرورده، و دانائی و نه دانسته. دوست داشتی که شناخته شوی، پس به کلامی سخن فرمودی که با آن عالم وجود را آفریدی و موجودات را

بوجود آوردی. نیست خدائی جز تو که آفریننده، بوجود آورنده، توانا و بسیار پراقتداری. ترا سوگند می دهم به این کلمه‌ای که از افق اراده خود آشکار نمودی که مرا از چشمه زندگانی که با آن دلهای برگزیدگانت و قلوب دوستان را زنده کردی، بنوشانی تا در همه هنگام رو به سوی تو آورم. به درستی که توئی توانا، عزیز و مأن و نیست پروردگاری جز تو که پادشاهی عزیز و دانائی.)
 ❖ هو الله.

ای خدای پرعطای ذوالمنن
 واقف جان و دل و اسرار من
 در سحرها مونس جانم توئی
 مطلع بر سوز و حرمانم توئی
 هر دلی پیوست با ذکرت دمی
 جز غم تو می‌نجوید محرمی
 خون شود آن دل که بریان تو نیست
 کور به چشمی که گریان تو نیست
 در شبان تیره و تاری ای قدیر
 یاد تو در دل چو مصباح منیر
 از عنایات به دل روحی بدم
 تا عدم گردد به لطف تو قدم
 در لیاقت منگر و در قدرها
 بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا
 این طیور بال و پر اشکسته را

از کرم بال و پری احسان نما. - ع ۲۶۱
 ❖ الها معبود! از توام و به تو آمدم. قلبم را به نور معرفت منیر فرما. توئی مقتدری که قدرت عالم و امم از اقتدارت باز نداشت. از یک اشراق از نیر کرمت دریاهای کرم ظاهر و از یک تجلی از نیر جودت عالم وجود موجود. ای

پروردگارا آنچه لایق ایّامت نیست، اخذ نما و آنچه قابل است، عطا فرما. توئی آن بخشنده که بخششت محدود به حدود نه. عباد توئیم، ترا می جوئیم و از تو می طلبیم. توئی فضال و توئی بخشنده. ۲۶۲

❖ هو الله. خدایا! شکر ترا که این دل و جان به جانان رساندی و این بی بهره را نصیب بی پایان بخشیدی. این گمگشته را به کوی خویش خواندی و این سرگشته را در پناه خود سر و سامان دادی. توئی دهنده و بخشنده و پاینده و مهربان. - ع ۲۶۳

❖ هو الاهی. پروردگارا! ستایش ترا سزاست که این بی کسان را به خیام عنایت راه دادی و این فقیران را به کثر غنایت دلالت فرمودی و این ذلیلان را به عزت قدیمه هدایت کردی. حمد ترا، شکر ترا ای پروردگار. - ع ۲۶۴

❖ هو الاهی. ای دلبر یکتا! ای محبوب بی همتا! شکر ترا که این بیچاره آواره را به جمیع عنایات و الطاف مفتخر و متباهی فرمودی و در ظل ممدود شجره انیسا مأوی بخشیدی. - ع ۲۶۵

مناجات های طلب حفظ و حراست

❖ اِلهی اِلهی خِرجت من بیّتی معتصماً بِجِبلِ عِنايَتک و اودعت نفسی تحتِ حِفظک و حِراستک. اَسئَلک بِقِدرتک الّتی بِها حِفظت اُولیائک من کلّ ذی غِفلَةٍ و ذی شرارَةٍ و کلّ ظالمٍ عَنِیدٍ و کلّ فَاجرٍ بَعیدٍ بِأَن تَحْفَظَنی بِجِودک و فَضْلک. ثُمَّ اُرْجِعْنی اِلی محَلّی بِجِوَلْکَ و قِوَتک اِنَّک اَنْتَ المَقْتَدِرُ المِهیْمَنُ القِیومُ. ۲۶۶

(مضمون فارسی: ای خدای من! ای خدای من! در حالیکه به

ریسمان عنایت چنگ زده‌ام، از خانه بیرون آمده‌ام و خود را
 تحت نگرهبانی و نگهداری‌ات به تو سپرده‌ام. درخواست می‌کنم با
 نیرومندی خویش که با آن دوستان را از هر غافل و شرور و
 ستمکار پرکین و بدکار از خدا بی‌خبری حفظ کردی، مرا به بخشش
 و فضل خود حراست فرمائی. سپس با توانائی و قدرت خویش مرا به
 خانه‌ام بازگردانی. به درستی که توئی بسیار توانا و پرهیمه و
 استوار.)

❖ هو الله. ای دلبر آفاق! شکر ترا که دیده به دیدارت
 روشن گردید و دل و جان از نفحات قدست غبطه گلزار و
 چمن شد. نفحات انس مرور یافت و نفثات روح القدس
 منتشر شد. جان به جاتان رسید و دل راه به بارگاه یافت و به
 سر مکنون و رمز مصون آگاه شد. ای پروردگارا! در صون
 حمایت مأوی ده و در کھف عنایت ملجأ و پناه بخش. ای
 مهربان! اگر بنوازی، جوهر وفا و حقیقت عطا است و اگر
 بگذاری، مستوجب عذاب و جفا است. آنچه شایان
 آستانست رایگان فرما و آنچه لایق حقایق است، ارزان کن.
 ذلیلی را به صرف موهبت عزیز ملکوت فرما و حقیری را به
 نهایت رأفت مظهر فیض لاهوت نما. ای پروردگارا! حفظ
 کن، صیانت فرما تا قدم نلغزد و به اسفل درجات نرسد.
 توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی عالم و بینا و دانا. انک
 أنت الغفور الرحیم (مضمون فارسی: به درستی که توئی آمرزنده و
 بخشنده). - عع^{۲۱۷}

مناجاتها و الواح مناسب محافل و مجامع عمومی

❖ ای یاران! الحمد لله سرگشته بادیه عشقید و گمگشته

صحرای محبت اللّٰه. معتكف كوی یارید و پریشان آن زلف
 مشكبار. در سبیل الهی بی سر و سامان شدید و به عشق
 جمال مبارک رسوا و پریشان. سرگشته‌اید و سودائی و
 گمگشته‌اید و شیدائی. این موهبت را قدر بدانید و این فضل
 و كرم را مغتم شمردید. عنقریب ملوك و مملوك و وزیر و
 امیر و توانگر و درویش، كلّ در تحت طبقات تراب مظمور و
 بی نام و نشان در زوایای قبور و شما هر يك مانند نجم بازغ
 از افق حقیقت بر عالم وجود ساطع، به مرور اعصار و قرون
 لامع، عزّت ابدیه شما روز به روز افزون گردد و در انجمن
 بالا بارخی روشن چنان جلوه نمائید كه پرتو نورانی بر قرون
 و اعصار بتابد. لهذا باید دمبدم بكوشید تا سبب نورانیّت
 عالم شوید و شب و روز خدمت نمائید تا باعث هدایت من
 فی الوجود گردید. طبیبان حقیقی شوید، علیلان را شفا
 بخشید و زخمها را مرهم نهید. ناسادانان را علم و عرفان
 بیاموزید و گمگشتگان را به سبیل نجات دلالت نمائید.
 جامی دیگر به دور آرید و صهبائی دیگر بنوشانید و نشته‌ای
 دیگر بخشید. ^{۲۶۸}

❖ هو الابهی. ای ناظر به منظر اكبرا حكایت كنند
 اسکندر رومی جهانگشا بود و كشورستان. و چون از فتوح
 ایران و توران و چین و هندوستان طبل رجوع بكوفت و با
 حشمتی بی پایان توجه به وطن مألوف نمود، در شهر زور
 چراغ عافیت خاموش شد و شش جهت پرده ظلمت فرا
 گرفت و صبح آخرت نمایان شد. دانایان بر جنازه او جمع
 شدند و انجمن ماتم تأسیس نمودند. هر كسی تعزیت نمود و
 در مقام تأسف لبی گشود. از جمله شخصی از هوشمندان
 برخاست و در مقابل نقش بایستاد و گفت سبحان اللّٰه! این
 شخص گمان می نمود كه ملك الملوك است. حال ثابت و

محقق گشت که عبد مملوک است. دیگری گفت سبحان الله! دیروز این پادشاه غیور را هفت اقلیم وسعت گنجایش نداشت. امروز در شبیری از زمین گنجایش یافت. باری اگر سلطنت باقیه جوئی، در جهان الهی اسکندری جوی. اگر ملک الملوکی خواهی، در ظل فقر و درویشی در سبیل الهی درآی تا ذوالقرنین جهان جاودانی گردی. - عع^{۲۶۹}

❖ هو الله. ای پروردگارا! این جمع را مظهر عواطف رحمانیه فرما و مطالع الطاف سبحانیه نما. از بحر بی کران سیراب کن و از آفتاب مطلع حقیقت روشن و تابان نما. فیضی بخش که انوارش در صبح ابدی منتشر. عنایتی کن که آثارش در ملک سرمدی مشتهر. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان. انک انت الکریم المتعال. (مضمون فارسی: همانا توئی بخشنده و والا مقام). - عع^{۲۷۰}

❖ هو الله. ای پروردگارا! ای آمرزگارا! این محفل به ذکر تو آراسته و این جمع توجه به ملکوت تو نموده. دلها پر مسرت است و جانها در نهایت بشارت.

خداوند مهربانا! این جمع را شادمان کن و در ملکوت خویش کامران فرما. گناه بیخوش، پناه بده، آگاه کن و به بارگاه ملکوت درآر. توئی دهنده، توئی بخشنده و مهربان. ^{۲۷۱}

❖ هو الله. ای یاران الهی! وقت فرح و شادمانی است و هنگام اکتساب اخلاق رحمانی. این عالم فانی مانند ظل زائل در مرور است و ایام حیات در عبور. عاقبت چون از این جهان به جهان دیگر شتابیم، باید شمعی در دست و نوری در وجه، روحی در روح داشت. ملاحظه نمائید که ظاهر عنوان باطن است. جمیع قبور حتی مشاهیر ملوک آفاق تاریک و ظلمانی اما بقاع مقدسه اولیاء رحمن روشن و نورانی. پس به جان و دل باید بکوشیم و بخروشیم تا در

درگاه احدیت مقبول گردیم و به نفعات قدس زنده شویم و منقطع از مادون گردیم و بنده درگه حتی قیوم شویم و لطف بی پایان یابیم و حیات جاودانی دریابیم. و علیک التَّحیَّة و الشَّاء. - ع ۲۷۲

مناجاتهای طلب تأیید و کمک

❖ هل من مفرج غیر الله. قل سبحان الله هو الله کلّ عباد له و کلّ بأمره قائمون. - حضرت باب ۲۷۳

(مضمون فارسی: آیا کارگشایی جز خدا هست؟ بگو پاک و منزّه است خداوندگار. اوست خدا. همه بندگان اویند و همه به فرمانش ایستاده‌اند.)

❖ یا الله المستغاث. - حضرت باب ۲۷۴

(مضمون فارسی: ای خدای فریادرس!)

❖ قل الله یکنی کلّ شیء عن کلّ شیء و لایکنی عن الله ربّک من شیء لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینها. انه کان علاماً کافیاً قدیراً. - حضرت باب ۲۷۵

(مضمون فارسی: بگو بودن خداوند با من برای من کافی است و هیچ چیزی نه در آسمانها و نه در زمین و نه در میان آن دو مرا کفایت نمی‌کند مگر خداوند که داننده بی‌نیاز و توانا است.)

❖ انت الله لا اله غیرک.

سبحانک اللهم یا الهی. اتک انت القادر علی الامکان و المقتدر علی الاکوان فی قبضتک ملکوت الانشاء. تخلق کیف تشاء. لا اله الا انت العزیز الحکیم. فسبحانک اللهم یا الهی. اسئلک بذوات القائمة لدی بابک و الکینونات الواصلة الی محضر لقائک بان تنظر الینا بلحظات اعین رأفتک و لاحظ متاً بتوجهات انسک و اشتعلنا من نار حبّک و اشربنا من ماء

عنایتک. فاستقمنا فی صراط عشقک و اسکنا فی جوار
قدسک لانتک انت المعطی الباذل العظیم
الخبیر. - حضرت باب ۲۷۶

(مضمون فارسی: توئی خداوند و نیست خدایی جز تو.

پروردگارا! پاک و مقدسی تو ای خدای من. همانا تو بر عالم
وجود توانائی و بر موجودات قادری و ملکوت خلق در اختیار
توست. هر آنگونه که بخواهی، می آفرینی. نیست خدایی جز تو که
گرامی و حکیم هستی. پروردگارا! پاک و مقدسی تو ای خدای من.
به توسط نفوسی که بر درگاہت ایستاده اند و به توسط آفریده‌هایی
که به فیض دیدارت نازل شده اند، از تو می طلبم که ما را با چشم
رأفت بنگری و با توجهات اُنست ملاحظه نمائی و از آتش عشقت
مشتعل کنی و از آب عنایت بنوشانی. پس ما را در راه عشق و
محبت راسخ نگاه دار و در جوار قدست مسکن ده زیرا توئی عطا
بخش و بخشنده و داننده و دانا.)

❖ اللَّهُمَّ اَنْتَ مَفْرَجُ كُلِّ هَمٍّ وَ مَنْقُضُ كُلِّ كَرْبٍ وَ
مَذْهَبُ كُلِّ غَمٍّ وَ مَخْلَصُ كُلِّ عَبْدٍ وَ مَنْقِذُ كُلِّ نَفْسٍ خَلَصْنِي اللَّهُمَّ
بِرَحْمَتِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الْمُنْقِذِينَ. - حضرت باب ۲۷۷

(مضمون فارسی: بارخدایا! همانا توئی برطرف کننده هر
اندوهی و از بین برنده هر مشقتی و دور کننده هر غمی و نجات
دهنده هر بنده‌ای و رهایی دهنده هر وجودی. پس خداوند! به
سبب رحمت خویش مرا رهایی ده و در زمره بندگان نجات یابنده
خود کن.)

❖ هو الله. ای محبوب بی نیاز! این نفوس یاران تواند و
بنده آستان تو و سرمست صهبای تواند و سرگشته صحرای
تو. تشنه سلسبیل تواند و پیروان دلیل جلیل تو. تأیید فرما،
توفیق عطا کن تا آنکه هر یک آیت هدی گردند و موهبت ملأ
اعلی. مظاهر اسرار توحید شوند و مطالع انوار تجرید. جنود

ملکوت شوند و جیوش حیات بخش حیّ لایموت. سپاه
نفس و هوئی را درهم شکنند و پناه رحمت و تقویّ جویند.
سبب حیات شوند و روح نجات بخشند. ای پروردگار، ای
آموزگار! عنایتی فرما که کَلّ حریفان بزم الهی گردند و
سرستان باده موهبت حضرت یزدانی. - عع^{۲۷۸}

❖ الله ابهی. ای متوجّه الی الله! چشم از جمیع ماسوی
بربند و به ملکوت ابهی برگشا. آنچه خواهی، از او خواه و
آنچه طلبی، از او طلب. به نظری صد هزار حاجات روا
نماید و به التفاتی صد هزار درد بی درمان دوا کند و به
انعطافی زخم ها را مرهم نهد و به نگاهی دلها را از قید غم
برهاند. آنچه کند، او کند ما چه توانیم کرد. یفعل مایشاء و
یحکم ما یرید (مضمون فارسی: آنچه که مشیّت اش است، انجام
می دهد و به آنچه که اراده اش است، حکم می نماید) است. پس
سر تسلیم نه و توکل بر ربّ رحیم به و البهّاء علیک. - عع^{۲۷۹}

مناجاتهای طلب عفو و بخشش

❖ هو الله. ای متوجّه الی الله! دیده به ملکوت غیب
جبروت باز کن و به این مناجات آغاز نیاز کن که ای مهربان!
تو ستر کن و بپوش. خطا از ما، عطا از تو. جفا از ما، وفا از
تو. گناه از ما، پناه از تو. بیماری از ما، شفا از تو. بپوش و
بیامرز، وفا کن، پناه ده، شفا بخش. - عع^{۲۸۰}
❖ به لسان جان محبوب امکان را ندا کن و یگو:

ای خدای من و مالک من و دوست من و محبوب جان
و روان من! چگونه از عهده شکر تو برآیم. در بحر غفلت و
نادانی مستغرق بودم، لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایت
مرا اخذ کرد. ای پروردگار من! غفلت من به مقامی رسید که

مرا از فُرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون
 راه نمود. از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی. از
 حَبَّتِ مَخْمُودِ بُوْدَم و نار عنایت تو مشتعل. به کدام وجه به تو
 توجّه نمایم و به چه لسان ترا بخوانم. خجلت و انفعال مرا
 فرو گرفته و از جمیع جهات مایوس ساخته. ولكن ای
 پروردگار من و مقصود من و مولای من! شنیده‌ام که فرموده
 امروز روزی است که اگر یکبار نفسی از روی صدق رَبِّ اَرْنی
 (مضمون فارسی: خدایا! خود را به من بنمای!) گوید، از ملکوت
 بیان انظر ترانی (مضمون فارسی: نگاه کن! مرا می بینی) استماع
 نماید و از این کلمه مبارکه عالیه، مقام امروز معلوم و واضح
 است و همچنین فرموده اگر نفسی از اوّل لاوّل از جمیع
 اعمال حسنه محروم مانده باشد، الیوم تدارک آن ممکن
 است چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش
 مرتفع. سؤال می‌کنم از تو به حرمت این روز مبارک که
 مصدر و مطلع ایام است، مرا به رضای خود موفق بداری و
 به طراز قبول مزین نمایی. ای رَبِّ اَنَا الْمَسْكِينُ و عندک بحر
 الغناء. و انا الجاهل و عندک کنوز العلم و العرفان و انا البعید
 و انک أنت المقتدر المتعالی القریب. (مضمون فارسی: ای
 خداوند! من محتاجم و دریای بی‌نیازی نزد تو است و من نادانم و
 گنج‌های دانش و شناسایی نزد تو و من دور افتاده‌ام. به درستی که تو
 بسیار توانا و بسیار بلندمرتبه و نزدیک هستی.) ۲۸۱

❖ الهها، پروردگارا، محبوبا، مقصودا! به تو آمده‌ام و از
 تو می‌طلبم آنچه را که سبب بخشش تو است. توئی بحر جود
 و مالک وجود. لازال لحاظت علت ظهور بخشش و عطا.
 عباد خود را محروم منما و از بساط قدس و قرب منع مفرما.
 توئی بخشنده و مهربان. لا اله الا انت العزیز المتان (مضمون
 فارسی: نیست خدائی جز تو که گرامی و بسیار بخشنده‌ای.) ۲۸۲

❖ الهاء، معبودا، ملکا، مقصودا! به چه لسان ترا شکر
 نمایم. غافل بودم، آگاهم فرمودی. معرض بودم، بر اقبال
 تأیید نمودی. مرده بودم، از آب حیات زندگی بخشیدی.
 پژمرده بودم، از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی
 عطا کردی. پروردگارا! وجود کل از جودت موجود، از بحر
 کرمات محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن. در هر
 حال توفیق و تأیید می طلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت
 را سائلم. توئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا. ^{۲۸۳}

❖ ای پروردگارا! خطیئات این نفوس را عفو کن و
 سیئات این ذلیلان را ستر نما. تو واقفی، تو عالمی، تو
 مطلعی، تو آگاهی، ما گنه کاریم، ما خطا کاریم، ما غافلیم، ما
 ذاهلیم، تو عفوئی، تو غفوری، تو بزرگواری، تو آمرزگاری.
 انک انت التواب الستار (مضمون فارسی: همانا توئی توفیق
 دهنده توبه و پوشاننده گناهان). - ع ^{۲۸۴}

❖ هوالله. ای یزدان مهربان! سراپا گنهییم و خاک رهیم
 و متضرع در هر صبح گنهییم. ای بزرگواری! خطا بیوش و عطا
 ببخش. وفا بفرما، صفا عنایت کن تا نور هدایت تابد و پرتو
 موهبت بیفزاید. شمع غفران برافروزد، پرده عصیان بسوزد،
 صبح امید دمد، ظلمت نومید زائل گردد، نسیم الطاف بوزد و
 شمیم احسان مرور نماید. مشامها معطر گردد، رویها منور
 شود. توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان. - ع ^{۲۸۵}

❖ هو الابهی. ای پروردگارا! هر چند گنه کارم ولی به
 بخششت امیدوار. مستمندم و فقیر، توئی ارجمند و مجیر.
 دردمندم و حقیر، توئی درمان هر علیل و اسیر. خداوندا
 تأییدی بخش و توفیقی احسان فرما تا به خدمت کوشم و
 رداء موهبت پوشم و سلسبیل عنایت نوشم و البهاء
 علیک. - ع ^{۲۸۶}

مناجاتهای طلب خدمت و عبودیت

❖ الهای، معبودا، کریمای، رحیما! توئی آن سلطانی که سلاطین عالم نزد اسمی از اسمایت خاضع و خاشع. ای کریم! کرمت عالم را احاطه نموده و رحمتت سبقت گرفته. ترا قسم می‌دهم به کلمه علیا و اقتدار قلم اعلی که این عبد را مؤید فرمایی بر آنچه لایق ایام تو است. غریبی اراده وطن اعلی نموده و قاصدی قصد غایت قصوی کرده. او را مدد فرما تا بر خدمتت قیام نماید و به انتشار اوامر و احکامت مشغول گردد. ای کریم! این فقیر را از بحر غنایت محروم نما و این مسکین را در ظل رحمتت مقررده که شاید از نفحات وحی تازه شود و به حیات ابدی فائز گردد. توئی قادر و توانا و توئی عالم و دانا. لا اله الا انت العلی الاعلی. (مضمون فارسی: نیست خدایی جز تو که بلندمرتبه‌ترین و عالی‌ترین هستی.) ۲۸۷

❖ هو الاهی. خدایا! این چه فضیلت که عنایت فرمودی و این چه احسانیت که ارزان کردی. قلوب را حکم قلب واحد دادی و نفوس را رابطه شخص منفرد. اجسام را احساس جان عنایت کردی و اجساد را ادراک روح و روان. این ذرات ترابیه را به شعاع آفتاب رحمانیه نمایش و وجودی عنایت کردی و این قطرات فانیه را به امواج بحر احدیت هیجان و طوفان مرحمت فرمودی. ای توانائی که گاه را قدرت کوه عنایت کنی و خاک را جلوه گاه آفتاب پرشکوه فرمائی، لطف و مرحمتی که بر خدمت امرت قیام نمائیم تا در بین ملائیکان شرمسار نگردیم. - ع ۲۸۸

❖ هو الله. ای دو مشتاق جمال الهی! هر انسان در این جهان به کاری مشغول و به امری مألوف. یکی در میدان

سیاسی سمند براند و دیگری صف جنگ بیاراید و دیگری در میدان تجارت و صناعت بشتابد و دیگری در اکتساب زخارف سعی شدید بنماید ولی مغناطیس مواهب الهی خدمت یاران است و عبودیت دوستان زیرا نتایج مشاغل مذکوره منتهی به قبور مظموره گردد و منتج زحمات و مشقات غیرمشکوره. ولی چاکر شاکر یاران عزت ابدی یابد و موهبت سرمدی جوید. شجره امید بنشانند و ثمر مجید بیابد. مثل کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توثق اکلها کل حین (مضمون فارسی: مثل کلام طیبه مانند درخت طیبه است. ریشه اش پایدار و بدون تغییر و شاخه اش در آسمان است و میوه اش پایبی و پیوسته می رسد). الحمد لله شما به این موهبت موفق و مؤیدید. و علیکما البهاء الابهی. - ع ۲۸۹

مناجاتها و الواح طلب هدایت

❖ الهاء، معبودا، مقصودا، کریمما، رحیمما! جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو. هر که را بلند کنی، از ملک بگذرد و به مقام و رفعاها مکاناً علیاً (مضمون فارسی: و مرتبه و مقام او را به مکانی بسیار عالی و بلند رساندیم) رسد و هر که را بیندازی، از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر. پروردگارا! با تباها کاری و گناه کاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق می طلبیم و لقای ملیک مقتدر می جوئیم. امر امر توست و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو. هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض. یک تجلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت، عالم را به خلعت تازه مزین فرماید. ای توانا! ناتوانان را توانایی بخش و مردگان را

زندگی عطا فرما، شاید ترا بیابند و به دریای آگاهی راه
یابند و بر امرت مستقیم مانند. اگر از لغات مختلفه عالم
عرف ثنای تو متضوع شود، همه محبوب جان و مقصود
روان، چه تازی، چه فارسی. اگر از آن محروم ماند، قابل ذکر
نه، چه الفاظ چه معانی. ای پروردگارا از تو می طلبیم کل را
راه نمائی و هدایت فرمایی. تویی قادر و توانا و عالم و
بینا. ۲۹۰

❖ به نام آنکه بیم از اوست و امید از او.
نخستین گفتار کردگار اینست: با سینه پاک از خواهش و
آلایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا
بیایید و آنچه سزاوار روز اوست، بیارید. امروز روز دیدار
است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار. به جان پاک
بشتابید، شاید برسید و به آنچه سزاوار است، پی برید. از
آب پرهیزکاری خود را از آرزو و کردارهای ناشایسته پاک
نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید. روشنی نخستین در روز
پسین پدیدار، به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری
پدیدار شود: پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.
بگو ای دوستان! راه نما آمد. گفتارش از گفتارها پدیدار و
راهش میان راهها نمودار. راه راه اوست، بیابید و گفتار گفتار
اوست، بشنوید. امروز ابر بخشش یزدان می بارد و خورشید
دانایی روشنی می بخشد و به خود راه می نماید. جوانمرد
آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت. ای دوستان!
دست توانای یزدان پرده های گمان را درید تا چشم ببیند و
گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید
گفتار دوست یکتا را و به آنچه سزاوار است، رفتار
نمائید... ۲۹۱

❖ کریم، رحیم! گواهی می دهم به وحدانیت و

فردانیت تو و از تو می طلبم آنچه را که به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است. توئی مالک ملکوت و سلطان غیب و شهود. ای پروردگارا! مسکینی به بحر عنایت توجه نموده و سائلی به ذیل کرمات اقبال کرده، او را محروم ننما. توئی آن فضالی که ذرات کائنات بر فضلت گواهی داده. توئی آن بخشنده که جمیع ممکنات بر بخششست اعتراف نموده. این بنده از کل گذشته و به خیال جود و اذیال کرمات تمسک و تشبث جسته و در جمیع احوال به تو ناظر و ترا شاگرد. اگر اجابت فرمائی، محمودی در امر. و اگر رد نمائی، مطاعی در حکم. توئی آن مقتدری که کل نزد ظهورش عاجز و قاصر مشاهده شوند. ای کریم! این عبد را به خود وامگذار. توئی قادر و توانا و مالک جود و عطا. ^{۲۹۲}

مناجات طلب برکت و گشایش در امور

❖ هو الاهی. ای پروردگارا! مستمندانیم، مرحمتی کن و فقیرانیم، از بحر غنا نصیبی بخش. محتاجیم، علاجی ده. ذلیلانیم، عزتی ببخش. جمیع طیور و وحوش از خوان نعمت روزی خوار و جمیع کائنات از فیض عنایت بهره بردار. این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما و این ناتوان را از توانائی خویش عنایتی بخش. رزق یومی را رایگان ده، معیشت ضروری را برکتی احسان فرما تا مستغنی از دون تو گردیم و به کلی به یاد تو اقتیم. راه تو پوئیم، روی تو جوئیم، راز تو گوئیم. توئی توانای مهربان و توئی رازق عالم انسان و علیک التحیة و الثناء. - ع ^{۲۹۳}

مناجات‌های طلب فضل و احسان

❖ هو الله. ای خداوند! فضل و عنایتی و حفظ و حمایتی و لطف و صیانتی تا نهایت ایام ممتاز از بدایت گردد و خاتمة الحیات فاتحة اللطاف شود. هر دم لطف و عنایتی رسد و هر نفس عفو و رحمتی مبدول گردد تا آنکه در ظلّ ممدود تحت لواء مقصود به ملکوت محمود راجع گردم. توئی مَنان و مهربان و توئی ربّ الجود و الاحسان. - عع^{۲۹۴}

❖ هو الله. ای خداوند بی‌مانند! مقدّس از بیگانه و خویش و پیوند! دردمندان توئیم، درمانی عنایت فرما. مستمندان توئیم، سر و سامانی مرحمت کن. مدهوش جام الستیم، جوشی بده و باده نوش بزم محبتیم، خروشی احسان کن. گوشها منتظر، ندای سروش برسان. هوشها مترصد، الهام بفرما. این بندگان را بنواز و این افتادگان را بردار. گنه کاریم، بیامرز. افسردگانیم، برافروز. پژمردگانیم، به نار محبتت بسوز. توئی معطی و توانا و آشنا. - عع^{۲۹۵}

❖ هو الاهی. ای پروردگارا! من گنهکارم و تو آمرزگار. مدهوش از خمر غفلتم، هوشی عنایت کن. مشغول به اذکار جهان پرغمم، گوشی عنایت فرما تا آهنگ ملاً اعلیٰ بشنود و گلبانگ عندلیب قدست استماع نماید و نغمات طیور شکور به قوّه واعیه احساس کند. ای پروردگارا! پرده از چشم بردار تا مشاهده آیات کبریٰ کنم و ملاحظه دقایق اسرار کبریاء نمایم. دل را جانی ببخش و جان را روح و ریحانی عطا فرما که سزاوار این قرن عظیم باشد و لایق این عصر مجید و علیک البهائم. - عع^{۲۹۶}

❖ هو الله. ای پروردگارا! دردمندان را درمان کن و هوشمندان را محرم ایوان. افق علیین را به نور مبین روشن

نما و ساحت دلها را رشک گلزار و گلشن کن. هر یک از احبّاً را نجم هدی نما و هر یک از اهل وفا را کوکبی ساطع در افق اعلیٰ. نهال‌های حدیقهٔ رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نورسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و ملاحظت ده. بندگان دیرینت را انوار علیین فرما و آزادگان قدیم را شهریاران اقلیم نعیم کن. رویشان برافروز و خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و معبر نما. دستشان ید بیضا نما و لفظشان لؤلؤ لالا. برهانشان ثعبان مبین کن و دلیلشان سنوحات علیین. ظهیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابهی. - ع ۲۹۷

الواح طلب استقامت - تسکین و تشجیع

♦ ای کنیز عزیز الهی! در جهان فانی از امتحانات الهی نومید مشو. امیدوار باش و بر محن و بلا یا صبر و قرار نما. اگر بلا نبود، صبر تحقق نمی‌یافت. اگر اضطراب نبود، سکون و قرار وجود نداشت. اگر محن و آلام نبود، راحت و آسایش مفقود بود. اگر احزان نبود، کسی شادمان نبود. هر چیز به ضدّش نمودار گردد. قدم ثابت کن تا ثابت شوی. استقامت بنما تا شمع هدایت گردی. منادی حق شو تا آهنگ ملکوت شنوی. مرغ خوش الحان شو تا دلها را به اهتزاز آری. ۲۹۸

♦ ای ورقهٔ محترمه! از صعود ولد عزیز محزون مباش، مغموم مگرد. صبر و سکون خواه و تسلیم و رضا طلب. عنقریب کلّ صعود به مقام محمود نمائیم و به آستان مقدّس رجوع کنیم و مال و منال را ترک نموده، منفرداً عریان و برهنه به عالم دیگر بشتابیم. نفسی بقا ندارد و کسی را لانه و آشیانه در این ویرانه نماند. از تراب پیدا و در تراب پنهان

گردد ولی روح پرفتوح به جهانی دیگر و ملکوت جلیل اکبر صعود نماید و علیک البهاء الابهی. - ع ۲۹۹

❖ هو الابهی. ای نهالهای سبز و خرم بوستان محبت الهی! از شدائد قضا ناله ننمائید و از مصائب و بلا یا نوحه و ندبه نکنید. صبر و اصطبار را سمت خود نمائید و تحمل و قرار را صفت خویش کنید. قمیصی از پیراهن صبر مزین تر نه، بر هیکل وجود پیوشانید و جامه‌ئی مبارک تر از تحمل و رضا نه، جسم ملکوتی را به آن بیارائید. حمد خدا را که آن ورقه خضره نضره به شاخسار عنایت پیوست و در رضوان احدیت تر و تازه گشت. در ملکوت الهی وارد شد و به فیض وجود نامتناهی فائز گشت و به حسن خاتمه موفق شد. پس جای سرور و شادمانی است نه حزن و سوگواری. والبهاء علیکم یا اهل البهاء من الافق الابهی. ع ۳۰۰

مناجات‌های طلب شفا

❖ یا الهی اسمک شفائی و ذکرک دوائی و قریبک رجائی و حبیبک مونسى و رحمتک طبیبى و معینى فی الدنیا و الآخرة و انک أنت المعطى العلیم الحکیم. ۳۰۱

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! نامت درمانم، یادت دارویم، نزدیکی‌ات آرزویم، مهرت همدم و رحمت پزشک و یاری دهنده‌ام در این جهان و جهان دگر است. همانا تویی دهنده و دانا و بینا.)

❖ هو الله. ای پروردگار! این تشنه سلسبیل حیات را از چشمه حیوان بنوشان و این علیل را از درمان ملکوتی معالجه فرما. این مریض را شفای حقیقی بخش و این طریح فراش را از دریاق اعظم قوه و توانائی عطا فرما. تویی شافی،

توئی کافی، توئی وافی. - عع ۳۰۲

❖ بسمه المهیمن علی الاسماء.

الهی الھی اسألک ببحر شفائک و اشراقات انوار نیر
فضلک و بالاسم الذی سخرت به عبادک و بنفوذ کلمتک
العلیا و اقتدار قلمک الاعلی و برحمتک الّتی سبقت من فی
الارض و السماء أن تطهرنی بماء العطاء من کل بلاء و سقم و
ضعف و عجز. ای رب تری السائل قائماً لدى باب
چودک و الآمل متمسکاً بحبل کرمک. اسألک أن لا تخیبه عمّا
أراد من بحر فضلک و شمس عنایتک. انک انت المقتدر علی
ماتشاء. لا اله الا انت الغفور الکریم. ۳۰۳

(مضمون فارسی: به نام او که مسلط است بر همه نامها.

ای خدای من! ای پروردگار من! سوگند به دریای شفایت و
درخشش انوار روشنی بخش فضلت و به اسمی که با آن بندگانت را
تسخیر کردی و به نفوذ کلمه علیا و توانایی قلم اعلایت و به رحمت
که از اهل زمین و آسمان پیشی جسته است، از تو می طلبم که مرا با
آب عطا و بخشش خود از هر بلا و مرض و ضعفی پاک نمایی.
بارخدایا! می بینی این فقیر را که در مقابل درگاه جود و کرمت
ایستاده است و این آرزومند را که به ریسمان بخششت متوسل شده
است. پس او را از آن چه که از دریای فضل و آفتاب عنایت
می خواهد، نوید مگردان. زیرا توئی توانا بر هر آنچه خواهی.
نیست خدائی جز تو که بخشاینده و بخشنده ای.)

❖ الھی الھی تری الفقیر قصد باب عنائک و المریض سرع
الی بحر شفائک و المظلوم اراد عدلک و الطافک. اسئلک
بانوار صبح ظهورک و بالكلمة الّتی بها انجذبت افئدة
اصفیائک بان لاتمنعنی عن فیوضات ایامک و نفعات
آیاتک. ای رب ترانی مقبلاً الی افقک الاعلی و معتصماً
بحبلک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی. اسئلک ان

لا تَحْيِيَنِي عَمَّا عِنْدَكَ وَ مَا قَدْرَتَهُ لِحَيْرَتِكَ الَّذِينَ مَانَقَضُوا
عَهْدَكَ وَ مِيثَاقَكَ وَ سَرَعُوا إِلَىٰ مَقَرِّ الْقَدَا شَوْقًا لِلْقَائِكَ وَ
انْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ فِي سَبِيلِكَ.

اسئلك يا الله الاسماء و فاطر السماء باسمك العلي الاعلى
بان تغفر لي و لوالدي و لمن تمسك بحبلك و تشبث بذيلك.
ايرب انت الذي شهدت بكرمك الكائنات و بجدوك
الممكنات. لا اله الا انت المقتدر العزيز المختار. ٣٠٤

(مضمون فارسی: ای خدای من! ای پروردگار من! می بینی این
فقیر را که آهنگ باب غنای تو کرده و این بیمار را که به دریای
شفای تو شتافته و این مظلوم را که اراده وصول به عدل و الطاف تو
دارد. به انوار صبح ظهورت و به کلمه ای که دلهای برگزیدگان
بدان جذب شد، ترا سوگند می دهم که مرا از فیوضات دوران و
نفحات آیات خود محروم نسازی. بارخدا یا! ای سرور مردمان و
ای مالک این دنیا و آخرت! مرا می بینی که رو به سوی افق اعلایت
نموده ام و به ریسمان چنگ زده ام. از تو می خواهم که مرا از آنچه
داری، محروم ننمایی و نیز از آنچه برای نیکوترین بندگانت که عهد
و پیمان ترا شکستند و به شوق دیدارت به قربانگاه شتافتند و
جانهایشان را در راهت انفاق > = نثار < کردند مقدر کرده ای، نا امید
مسازی.

ای خداوند نامها و آفریننده آسمانها! سوگند به نام بلند مرتبه و
بزرگت که از گناهان من و از خطاهای پدر و مادرم و نیز از
لغزشهای کسانی که به ریسمان محبت چنگ زده اند و دست به
دامن تو شده اند، درگذری. بارخدا یا! توئی همان که به کرم خود
برای موجودات و بخشش خویش بر مخلوقات شهادت دادی.
نیست خدائی جز تو که مقتدر و ارجمند و صاحب اختیار است.)

مناجاتهای طلب روحانیت و فضائل عالم انسانی

❖ قلباً طاهراً فاخلاق فیّ یا اِلهی. سرّاً ساکناً جدّد فیّ یا منائی. و بروح القوّة ثبتنی علی امرک یا محبوبی و بنور العظمة فأشهدنی علی صراطک یا رجائی و بسُلطان الرّفعة الی سماء قدسک عرّجنی یا اُولى و بأریاح الصّمدیة فأبهجنی یا آخری و بنغمات الأزلیة فاسترحنی یا مونسى و بغناء طلعک القدیمة نَجّنی عن دونک یا سیّدی و بظهور کینونتک الدائمة بشرّنی یا ظاهر فوق ظاهری و الباطن دون باطنی. ۳۰۵

(مضمون فارسی: دلی پاک در من بیافرین ای خدای من! روحی آرام در من بوجود آور ای آرزوی من! و با روح توانایی مرا بر فرمانت استوار گردان ای محبوب من! و با درخشش نور بزرگواری، راه خود را به من بنمای ای آرمان من! و با حاکمیت و برتری بلند مرتبه خویش مرا به سوی آسمان پاکت عروج ده ای آغازگر من! و با نسیمهای غنی <=صمدانی> خود مرا شاد نما ای نهایت من! و با آهنگهای جاودانی خویش به من راحتی بخش ای همدم من! و با بی نیازی رخسار قدیم خویش مرا از غیر خودت نجات ده ای آقای من! و با آشکارسازی هستی جاویدت مرا مزده ده ای پیداتر از هر پیدایی و پنهان تر از هر پنهانی!)

❖ من أنهار کافور صمدیتک فأشربنی یا اِلهی. و من أثمار شجرة کینونتک فأطعمنی یا رجائی. و من زلال عیون محبتک فاستقنی یا بهائی. و من ظلّ عطوفة أزلیتک فأسکنی یا منائی. و فی ریاض القرب بین یدیک سیّرنی یا محبوبی. و عن یمین عرش رحمتک فأجلسنی یا مقصودی. و من أریاح طیب بهجتک فأرسلنی یا مطلوبی. و فی علوّ جنة هویتک فأدخلنی یا معبودی. و من نغمات ورقاء الأحدیة فأسمعنی یا مشهودی. و بروح القوّة و القدرة فأحیینی یا رازقی. و علی روح محبتک

فأستقمني يا ناصري. و على سبيل مرضاتك ثبتني يا خالق.
 و في رضوان الخلود عند طلعتك فأخلدني يا راحمي. و على
 كرسي عزك مكنتي يا صاحبي. و إلى سماء عنایتک عزجني يا
 باعثي. و إلى شمس هدايتك فأهدني يا جاذبي و عند ظهورات
 غيب أحديتک فأحضرني يا مبدئي و منائي. و إلى صرف
 كافور الجمال في من تظهرته فأرجعني يا إلهي. لأنك انت
 المقتدر على ما تشاء و إنك انت المتعالی العزيز الرفیع.^{۳۰۶}

(مضمون فارسی: از رودهای سرشار از آب <=صمدانی>
 چشمه کافور خود مرا بنوشان ای پروردگار من! و از میوه‌های
 درخت هستی خود مرا روزی ده ای امید من! و از چشمه‌های زلال
 محبت خود مرا بنوشان ای بهاء من! و در سایه مهر جاودانی خود مرا
 جای ده ای آرزوی من! و در گلستان قرب خود، در حضورت مرا
 بگردان ای محبوب من! و در سوی راست تخت بخششت مرا
 نشان ای مقصود من! و از نسیم‌های خوشبوی شادمانی‌ات برایم
 بفرست ای خواسته من! و در بهشت برین حقیقت وجود خود مرا
 وارد نما ای معبود من! و از آوازه‌های کبوتر یکتایی‌ات به گوشم
 برسان ای مشهود من! و با روح توانایی و قدرت خود مرا زندگی
 بخش ای روزی دهنده من! و با روح محبت خود مرا استوار گردان
 ای یاری دهنده من! و در شاهراه خرسندی <=رضای> خود مرا
 پابرجا کن ای آفریننده من! و در فردوس جاودانه‌ات نزد طلعت
 <=خورشید روی> خود مرا جاودانه ساز ای رحم کننده بر من! و
 بر تخت بزرگی خود مرا جای ده ای صاحب من! و به سپهر عنایت
 <=توجه و احسان> خود مرا عروج ده ای بوجود آورنده من! و
 به خورشید هدایت <=راهنمایی> خود مرا راه نما ای کشاننده
 من! و در پیش جلوه‌های پنهان یکتایی‌ات مرا حاضر کن ای آغازگر
 و آرمان من! به زیبایی عطر آگین خود که ظاهر خواهی کرد مرا
 بازگردان ای پروردگار من! همانا تو توانائی بر هر چه اراده فرمایی و

به درستی که توئی از جمند و گرامی و بلند مرتبه.

❖ هو الابهی. ای یزدان مهربان من! ای جان من! ای جانان من! تو آگهی بر آشکار و پنهان من. این یاران سرمست باده پیمانند و پیمانہ به دست بزم کیهان. اختران آسمان مهر تواند و چراغان نورافشان سپهر تو و مرغان چمنستان بهشت تو. این اختران را درخشان کن و این چراغان را رخشنده به نور بی پایان. این مرغان را گلبنگ پهلوی بیاموز و این پرندگان را پرندگی در آسمان آزادگی. شب و روز بیاد روی تواند و آشفته موی تو و شیفته خوی تو و مدهوش بوی تو و سرگشته کوی تو. سپاس ترا، ستایش ترا، نیایش ترا که آفرینش را به پر تو بخشش آراستی و جایگاه راستان را در جهان بالا خواستی. - عع ۳۰۷

❖ هو الابهی. ای بی نیاز! آن مرغان چمن را پرواز ده و آن بلبلان گلشن را به غزلخوانی دمساز نما و به آواز ملکوت ابهات همراز کن. وجد و طربی در قلوب انداز و جذب و ولهی در افنده و ارواح کن تا هر یک با چنگ و دف و نی هی هی آغاز نماید و صفت حمد تو گوید تا هیکل عالم به اهتزاز آید و به هلهله و ولوله آهنگ چنگ الهی را به ملکوت ابهی رساند. - عع ۳۰۸

❖ هو الابهی. پاک یزدانا! اگر چه دیوانه و بی لانه و آشیانه گشتم ولی سرگشته کوی توام و آشفته روی تو. مجنون و مفتون آن جمال و محزون و دلخون از فراقم. این مجنون شیدای بی نوا سلاسل و زنجیری جز آن زلف مشکین نجوید و این مفتون بی سر و سامان عقل و نهائی به غیر فیوضات عشق نخواهد. این جنون اگر چه جامع فنون و پرسکون است لکن چون وقت مقتضی نه به فضل و عنایت قوتش را خفتی بخش که آن زنجیر مبارک را نگسلد و آن

سلسله پیچ اندر پیچ را به کلی قطع ننماید. نه عقل و فرهنگ زیاد مانع از نشر نفحات مقبول و نه جنون پرفنون زنجیر شکن محبوب. خدایا اعتدالی بخش و توسطی عنایت فرما. در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله. امر فرمودند که این ابیات را دائماً قرائت و به لحن خوش تلاوت نماید: ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

واندر همه عالم مشهور به شیدائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سر دفتر دانایی
ای باده فروش من، سرمایه جوش من

ای از تو خروش من، من نایم، تو نائی
گر زندگیم خواهی در من نفسی در دم

من مرده صدساله، تو جان مسیحائی
والبهآ علیک و علی کل مفتون معتدل کریم. - عع^{۳۰۹}

❖ هوالابهی الابهی. ای یزدان پاک! این بنده دیرین را اندوهگین مخواه، شادمانی آسمانی بخش و فرّ یزدانی بده. ستاره روشن نما و گل گلشن کن. سرور آستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه. رویش را بدرخشان و گوهرش را پیفشان. جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما تا بوی خوی خوشش جان پرور گردد و پرتو رویش افزون از ماه و اختر. توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا. ^{۳۱۰}

❖ O God! Refresh and gladden my spirit. Purify my heart. Illumine my powers. I lay all my affairs in Thy hand. Thou art my Guide and my Refuge. I will no longer be sorrowful and grieved; I will be a happy and joyful being. O God! I will no longer be full of anxiety, nor will I let trouble harras me. I will not

dwel on the unpleasant things of life.

O God! Thou art more friend to me than I am to myself. I dedicate myself to Thee, O Lord.

Abdu'l-Bahá^{۳۱۱}

(مضمون فارسی: پروردگارا! روحم را شاد و تازه کن. دلم را پاک نما. نیروهایم را درخشان نما. من همهٔ امور خویش را به دست تو سپرده‌ام. تو راهنما و پناه من هستی. من دیگر غمگین و محزون نخواهم بود و بندهٔ خوشحال و شادکامی خواهم شد. پروردگارا! من دیگر سرشار از نگرانی نخواهم گشت و بلا مرا بیم نخواهد داد. من وقت خود را صرف کارهای ناپسند دنیوی نخواهم کرد. پروردگارا! تو برای من دوستی مهربان‌تر از من برای خودم هستی. ای خداوندگارا! من خود را وقف تو می‌کنم.)

مناجات طلب فداکاری

❖ هو الله. ای خداوند! تو آگاهی و دانا و بینا که آنی فراغت از یاد یارانت ندارم و بدون ذکر ایشان نفسی برنیارم و به جز لقایشان آرزوئی ندارم. محبتشان راحت جان است و لقایشان مسرت و جدان. ای خداوند! شکر ترا که یاران ارجمند را هوشمند فرمودی و هر مستمند را از کنز هدایت بهره‌مند کردی. مواهب بیکران مبدول داشتی و بخشش بی‌پایان شایان فرمودی. هدایت کبریٰ رایگان بخشیدی و موهبت عظمیٰ ارزان نمودی. پس این یاران را در ملکوت بزرگواری فرما و با یکدیگر رؤف و مهربان فرما تا هر یک به جهت دیگری جانفشانی نماید و گوهراشانی کند و به میدان قربانی شتابد. فیض رحمانی یابد و مواهب آسمانی جوید و علیکم التَّحیة و التَّناء. - عع^{۳۱۲}

مناجات‌هایی برای والدین

❖ ای ربّ تریّ آیادی الرّجاء مرتفعة إلى سماء جودک و کرمک. أسألک بان لاترجعها الا بکنوز عطائک و احسانک. ای ربّ فاكتب لنا و لآياتنا و امهاتنا کلمة الغفران ثمّ أقض لنا ما اردناه من طمطمم فضلک و مواهبک ثمّ اقبل منایا محبوبنا ما عملناه فی سبیلک. انک أنت المقتدر المتعالی الفرد الواحد الغفور العطوف. ۳۱۳

(مضمون فارسی: پروردگارا! دستهای آرزومندی را بلند شده به سوی آسمان بخشش و کرمت می‌بینی. آرزو دارم آن دستها را جز با گنجهای عطا و بخشش باز مگردانی. پروردگارا! از برای ما و پدران و مادرانمان کلمه غفران > = آمرزش و بخشایش گناهان < را بنگار. سپس آنچه را که اراده نموده‌ایم، از میانه دریای بخشش و موهبت برآورده ساز. سپس ای محبوب ما! آنچه را که در راحت انجام داده‌ایم، قبول فرما. به درستی که تویی توانا، بلند مرتبه، یکتا، یگانه، بخشنده و مهربان.)

❖ هو الله. ای پروردگارا! پدر و مادر این بنده درگاه را در دریای غفران غوطه ده و از گناه و خطا پاک و مقدّس نما. عفو و بخشش شایان نما و غفران و آمرزش ارزان کن. تویی آمرزنده و تویی غفور، تویی بخشنده فیض موفور. ای آمرزگارا! هر چند گنه کاریم ولی امید به وعد و نوید تو داریم و هر چند در ظلمت خطا مبتلائییم و لکن توجّه به صبح عطا داشته و داریم. به آنچه سزاوار درگاه است، معامله کن و هر چه شایگان بارگاه است، شایان فرما. تویی غفور، تویی عفو و تویی بخشنده هر قصور. - عع ۳۱۴

خطبه نکاح و مناجات های آن

❖ بسمه المعطی الفیاض.

الحمد لله القدیمی بلازوال و الابدی بلا انتقال الذی شهد لذاته بذاته آتة هو الفرد الواحد الغنی المتعال. تشهد ان لا اله الا هو اقراراً لوحدانیته و اعترافاً بفردانیته. لم یزل کان فی علو امتناعه و سمو ارتفاعه مقدساً عن ذکر غیره و منزهاً مستغنیاً عن وصف ماسوئه. فلما اراد نظم العالم و اظهار الجود و الکریم علی الامم شرع الشرایع و اظهر المناهج و فیها سن سنة النکاح و جعله حصناً للنجاح و الفلاح و امرنا به فیما نزل من ملکوت المقدس فی کتابه الاقدس قوله عز کبریائه: تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکر فی بین عیادی هذا من امری علیکم اتخذوه لانفسکم معیناً. و نصلی و نسلّم علی البیان من اهل البهائم الذین بذلوا جهدهم فی ارتفاع هذا الذین المبین و ما اخذتهم فی الله لومة اللّائمین و الحمد لله رب العالمین. ۳۱۵

(مضمون فارسی: بنام خداوند بسیار بخشنده و فیض رساننده. ستایش خداوندی را سزااست که ازلی، مبری از نابودی، جاودان و بدون دگرگونی < =جنش > است که خود بر ذات خویش گواهی داده است که همانا اوست یگانه، یکتا، بی نیاز و بلند مرتبه. و ما گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست و بر یکتایی اش اقرار می کنیم و به یگانگی اش معترف هستیم. جاودانه در بلندترین بلندی ها و عرش دست نیافتنی خود بوده است و پاک از ذکر غیر خود و بی نیاز و بی آرایش از وصف غیر خود است. و هنگامی که آهنگ نظم جهان را اراده نمود و خواست بخشش و کرم خود را به مردمان دهش نماید، آیین هایی را بنیاد نهاد و راههای روشنی را آشکار ساخت که از آن جمله آیین ازدواج است

و آن را مانند دژ استواری برای نجات و رستگاری قرار داد. و ما را به آن < =سنت ازدواج> که از ملکوت پاکش در کتاب اقدسش نازل شده، فرمان داد. او که بزرگ باد بزرگی اش، می گوید: «ای مردم! ازدواج کنید تا از شما، کسی که مرا در میان بندگانم یاد آورد، پدیدار گردد. این امر من بر شماست. آن را برای خویشان یاور و کمک بگیرید.» بر بیان از برای اهل بهاء - آن کسانی که کوشش خویش را در راه اعتلای این دین مبین بکار بستند سرزنش سرزنش کنندگان آنها را از راه حق بازداشت، درود و سلام می فرستیم. ستایش از برای پروردگار جهانیان است.)

>پس از جاری شدن خطبه عقد، عروس عبارت انا کلّ لله راضیات و داماد عبارت انا کلّ لله راضیون را همانگونه که در کتاب اقدس تصریح شده است، در حضور حداقل دو شاهد مورد تأیید محفل روحانی بر زبان خواهند آورد.<

❖ هو الله. ای خداوند بی مانند! به حکمت کبرایت اقتران در بین اقران مقدر فرمودی تا سلاله انسان در عالم امکان تسلسل یابد و همواره تا جهان باقی، به عبودیت و عبادت و پرستش و ستایش و نیایش درگاه احدیت مشغول و مألوف گردند. و ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون (مضمون فارسی: جن و انسان را نیافریدی مگر برای پرستش). حال این دو مرغ آشیانه محبت را در ملکوت رحمانیتت عقد اقتران ببند و وسیله حصول فیض جاودان فرما تا از اجتماع آن دو بحر محبت، موج الفت برخیزد و لالی سلاله نجیبه مقدسه بر ساحل وجود ریزد. مرج البحرين یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبأی آلاء ربکما تکذبان. یخرج منها اللؤلؤ و المرجان (مضمون فارسی: دو دریا را که به هم می رسند، درآمیخت. در میان آنها برزخی است که به همدیگر تجاوز نکنند. پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ از آن دو دژ و مرجان بیرون

می آید). ای خداوند مهربان! این اقتران را اسباب تولید درّ و مرجان فرما. **أنتك أنت المقتدر العزيز الغفور الرحمن الرحيم** (مضمون فارسی: به درستی که توئی بسیار توانا، گرامی، آمرزنده، مهربان و بخشاینده). - ع ۳۱۶

❖ ای پروردگارا! این عقد الفتی که برستی، پاینده دار و این بنده و کنیز را ارتباطی روحانی و جسمانی بخش. این اقتران را شگون فراوان ده و این ازدواج را سبب ابتهاج فرما. بر روحانیت هر دو بیفزا و نورانیت بخش تا هر دو در نهایت راستی و حقیقت پرستی به عبودیت آستان مقدّست موفق گردند. جز تو نخواهند و جز تو نجویند و جز ذکر تو نگویند. سرگشته کوی تواند و آشفته روی تو. توئی عزیز و مهربان و توئی بخشنده و منان. **أنت الموفق المؤید الکریم الرحیم** (مضمون فارسی: توئی رساننده توفیق و تأیید و بسیار بخشنده و مهربان). ۳۱۷

مناجاتهایی برای بانوان

❖ **هو الله**. ای خداوند! این کنیز مستمند را در ملکوت خویش قبول نما و به فیض ابدی محظوظ فرما. جام عشق بنوشان و نور عرفان بخش. در چشمه ایوب غوطه ده و از محن و آلام اخلاق بشری شفا بخش. پرتوی از صفات خویش مبذول فرما. آسمانی کن، ربّانی نما، نفثات روح القدس بدم. به روح وحدت عالم انسانی زنده نما. لسان ناطق ده، قلب فارغ بخش. حجج و برهان الهام کن و سبب هدایت نفوس فرما. توئی مقتدر و توانا و توئی کریم و رحیم و دانا. - ع ۳۱۸

❖ **هو الله**. ای بی نیاز! این کنیز ناچیز را در آستان

مبارکت قبول فرما و این بال و پر شکسته را در هوای قدس
عنایت پرواز ده. این فقیره را به کنز غنا دلالت فرما و این
ذلیل را به درگاه عزت هدایت کن. - عع^{۳۱۹}

دعائی برای مولود

❖ قد جئت بامرالله و ظهرت لذكره و خلقت لخدمته
العزیز المحبوب. ۳۲۰

(مضمون فارسی: بدرستی که من به امر خداوند آمده‌ام و برای
ستایش او ظاهر شده‌ام و برای خدمت به او که ارجمند و محبوب
است، آفریده شده‌ام.)
حاین دعا زمانی که مولود متولد می‌شود، سه مرتبه در
گوش راست وی تلاوت می‌شود. <

مناجاتهایی برای کودکان

❖ هوالله. ای خداوند بی‌مانند! این طفل شیرخوار را از
پستان عنایت شیر ده و در مهد صون و حمایت محفوظ و
مصون دار و در آغوش الطاف پرورش ده. - عع^{۳۲۱}
❖ هوالله. خدایا! هدایت نما، حفظ فرما، سراج روشن
کن، ستاره درخشنده نما. توئی مقتدر و توانا. - عع^{۳۲۲}
❖ هوالله. ای پروردگارا! این نوجوان را نورانی کن و این
بینوا را نوایی بخش و آگاهی عطا فرما و در هر صبحگاهی
مدد جدیدی بخش تا در پناه تو از هر گناهی محفوظ و
مصون ماند و به خدمت امرت پردازد. گمراهان را هدایت
فرماید و بیچارگان را دلالت کند. اسیران را آزاد نماید و
غافلان را بیدار کند و به یاد و ذکر دم‌ساز شوند. توئی

مقتدر و توانا. - عع ۳۲۳

❖ هو الله. ربی ربی! کودکم خردسال. از پستان عنایت شیرده و در آغوش محبت پرورش بخش و در دبستان هدایت تعلیم فرما و در ظل عنایت تربیت کن. از تاریکی برهان، شمع روشن کن. از پژمردگی نجات داده، گل گلشن فرما. بنده آستان کن و خلق و خوی راستان بخش. موهبت عالم انسانی کن و تاجی از حیات ابدیه بر سر نه. توئی مقتدر و توانا، توئی شنونده و بینا. - عع ۳۲۴

❖ هو الله. ای خدا! طفل معصوم، در پناه خود حفظ نما. عنایتی کن، رحمتی بفرما، تربیت نما، به نعمت سپور قابلیتی بخش تا ملکوتی گردم، ربانی شوم، روحانی شوم، نورانی گردم. توئی مقتدر و توانا و مهربان. - عبدالبهاء عباس ۳۲۵

دعای سفره

❖ خداوند! چگونه ترا شکر نمائیم. نعمای تو نامتناهی است و شکرانه ما محدود. چگونه محدود شکر غیر محدود نماید. عاجزیم از شکر الطاف تو و به کمال عجز توجه به ملکوت تو می نمائیم و طلب از دیاد نعمت و عطای تو می کنیم. توئی دهنده و بخشنده و توانا. ۳۲۶

دعای صبح

❖ هو السامع المجیب.
یا الهی أصبحت فی جوارک و الذی استجارک ینبغی أن
یکون فی کنف حفظک و حصن حمايتک. ای رب نور باطنی

بأنوار فجر ظهورک کما نور ت ظاهری بنور صباح
عطائک. ۳۲۷

(مضمون فارسی: بارخدایا! در پناهت بیدار شدم و کسی که از تو پناه جوید، شایسته است که در ظل حفظ و کف حمایت قرار گیرد. خداوندا! باطنم را به نورهای صبح ظهورت منور کن همانگونه که ظاهرم را به نور صبح عطای خویش منور فرمودی.)

دعاهای وقت خواب

❖ هوالمهینم علی الاسماء.

الهی الهی کیف أختار النوم و عیون مشتاقیک ساهرة فی فراقک و کیف أسترح علی الفراش و أفئدة عاشقیک مضطربة من هجرک. ای رب اودعت روحی و ذاتی فی یمین اقتدارک و امانک. و اضع رأسی علی الفراش بحولک و ارفع عنه بمشیتک و ارادتک. انک انت الحافظ الحارس المقتدر القدير. و عزتک لا أريد من النوم و لا من اليقظة الا ما أنت ترید. أنا عبدک و فی قبضتک أیدنی علی ما يتضوع به عرف رضائک. هذا أملی و أمل المقربین. الحمدلک یا اله العالمین. ۳۲۸

(مضمون فارسی: اوست مسلط بر نامها.

ای خدای من و خداوندگار من! چگونه به خواب روم در حالیکه چشمان مشتاقان از دوریت باز و بیدارند و چگونه در بستر استراحت نمایم در حالیکه دلهای عاشقان از هجر تو در اضطرابند. بارخدایا! روح و جسم خود را در دست راست اقتدار و پناه تو می سپارم. و سرم را با نیرو و خواست و اراده تو بر بستر می نهم و بر می دارم زیرا تو حافظ و نگهبان و مقتدر و توانائی. به بزرگیات سوگند که من در خواب و بیداری چیزی نمی خواهم مگر آنچه که

تو می خواهی. بنده‌ای هستم در دستان تو. مرا یاری ده بر آنچه که بوی رضای تو از آن به مشام برسد. این آرزوی من و آرزوی مقربان درگاهت است. ستایش ترا سزااست ای خداوند عالمیان.

❖ یا من بسمک ماج بحر الفرح و هاج عرف السرور
اسئلك بأن ترینی من بدایع فضلک ما تقرّ به عینی و یفرح به
قلبی انک انت المعطى الکریم. ۳۲۹

(مضمون فارسی: ای کسی که به نامت دریای شادمانی موج می‌زند و نسیم شادی می‌وزد! از تو می‌خواهم از بدایع فضل و رحمت، آنچه را که چشم بدان روشن شود و قلبم شاد گردد، به من نشان دهی. به درستی که توئی عطاکننده و کریم.)

دعای هنگام خروج از خانه

❖ هو المہینم القیوم.

اصبحت یا الہی بفضلک و اخرج من البیت متوکلاً
علیک و مفوضاً امری الیک. فانزل علیّ من سماء رحمتک
برکةً من عندک. ثمّ ارجعنی الی البیت سالماً کما اخرجتني منه
سالماً مستقیماً. لا الہ الا انت الفرد الواحد العلیم الحکیم. ۳۳۰

(مضمون فارسی: اوست قادر بی‌نیاز.)

ای خدای من! به فضلت از خواب برخاستم و با توکل به تو از خانه خارج می‌شوم و خود را در اختیار امرت قرار می‌دهم. پس از آسمان رحمت از جانب خود بر من برکت فرو فرست. سپس مرا به سلامت به خانه بازگردان همچنانکه به سلامت و ثابت قدم از آن خارج ساختم. نیست خدایی جز تو که یگانه و یکتا و داننده و دانائی.)

دعاها و مناجات‌ها و الواح ویژه

لوح شهادت حضرت اعلیٰ

❖ هو الاهی. یا حضرت علی قیل اکبر! یوم شهادت حضرت اعلیٰ روحی لدمه المطهر فداست. الیوم یومی است که آفتاب حقیقت در پس سحاب عنایت رفت. امروز روزیست که آن مه تابان افول نمود. امروز روزیست که آن تن نازنین پاک در خاک و خون غلطید. امروز روزیست که آن سینه بی‌کینه چون آئینه از هزار رصاص مشبک شد. امروز روزیست که آن سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود. امروز روزیست که ناله ملاء اعلیٰ بلند است. امروز روزیست که اهل ملکوت با چشمی گریان و قلبی سوزان در فریاد و فغانند. - عع^{۳۳۱}

لوح - دعا برای شهیدان

❖ هو الله تبارک و تعالیٰ شأنه. ستایش پاک پروردگاری را جلّت قدرته که ظلم ظالمین و تعدی معتدین را علت وصول عاشقان به مقامات قرب معشوق و ورود مخلصان به جنان وصل مقصود مقرر فرموده و به ظهور بلایا و رزایا کلمه امریه را منتشر و اعلام ذکریه را مرتفع نموده تعالت قدرته الغالبه و ارادته المحیطه که از نار نور و از حزن سرور ظاهر می‌فرماید. غافلان به گمان باطل قتل و صلب را علت انخماد نار کلمه الهیه تصور نموده‌اند و شهادت را نهایت اذیت پنداشته‌اند، غافل از آنکه سبب ارتفاع و اعلای امر

الهی است و علت وصول شهیدان به مقامات قرب نامتناهی. تعالی الحکیم الذی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید (مضمون فارسی: او برترین دانایان است، آنچه مشیت اش است، انجام می دهد و به آنچه که اراده اش است، حکم می نماید.)^{۳۳۲}

❖ هو الله. ای خویشان آن شهید دشت بلا! شهیدان راه بها اعظم مقربین درگاه کبریا و نجوم ساطعه اعلیٰ افق ایمانند. هر چند در جهان خاک سر باختند ولی در عالم پاک گردن افراختند. خون مطهر بر تراب اغبر ریختند ولی بذیل کبریا در ملکوت ابهی آویختند و جام شهادت را در بزم لقا با شهد و شکر آمیختند. شما که متعلقین آن نفوس نورانی هستید باید به جهت انتساب شادمانی کنید و کامرانی فرمائید و از وجد و سرور در این فضای نامتناهی پرواز کنید و از خدا خواهید که پیروی آن نفوس رحمانی نمائید. - ع^{۳۳۳}

❖ هو الله. ای بندگان الٰهی! ظالمان ستمکار مانند سگان خونخوار آهوان دشت یزدان را سینه دریدند و خون آن مظلومان نوشیدند. ولی ستمکاران مانند کلاب عنقریب به حفرة تراب گریزند و با یکدیگر بستیزند و در عذاب ابدی زیست نمایند و در جحیم پشیمانی نومید و ناکام به نکبت ابدی گرفتار گردند. اما آن آهوان الٰهی در دشت آسمانی نافه مشکین بگشایند و عالم بالا را معطر نمایند. خداوند محبت و پیوند خواهد نه ظلم و ستم. و علیکم التحیة و الثناء. - ع^{۳۳۴}

مناجات لقا

❖ هو الأبهني.

إلهي إلهي إني أبسط اليك اكف التضرع و التبتل و
الابتهال و اعفر وجهي بتراب عتبة تقدست عن ادراك اهل
الحقائق و التبعوت من اولي الالباب. ان تنظر الي عبدك
الخاضع الخاشع بباب احديتك بلحظات اعين رحمتيتك و
تغمزه في بحار رحمة صمدانيتك. ايرب أنه عبدك البائس
الفقير و رقيقك السائل المتضرع الأسير مبتهل اليك متوكل
عليك متضرع بين يديك يناديك و يناجيك و يقول: رب
أيدني على خدمة احبائك و قوني على عبودية حضرة
احديتك و نور جيبني بانوار التعتد في ساحة قدسك و التبتل
الي ملكوت عظمتك و حقتني بالفناء في فناء باب الوهيتك
واعني على المواظبة على الأنعدام في رحمة ربوبيتك. اي رب
اسقني كأس الفناء و البسني ثوب الفناء و اغرقني في بحر الفناء
و اجعلني غباراً في ممر الاحياء و اجعلني فداءً للارض التي
وطئها اقدام الأصفياء في سبيلك يا رب العزة و العلي أنك
انت الكريم المتعال. هذا ما يناديك به ذلك العبد في البكور و
الأصال. ايرب حقق آماله و نور اسراره و اشرح صدره و
اوقد مصباحه في خدمة امرک و عبادک. أنك انت الكريم
الرحيم الوهاب و أنك انت العزيز الرؤوف الرحمن. - عع^{٣٣٥}

(مضمون فارسی: او درخشنده ترین روشنایی هاست.)

ای خدای من! ای خدای من! به راستی به سوی تو کف دست
می‌گشایم و در دستانم حالت زاری و کوچکی و بریدن از غیر تو
است و رویم را به خاک آستانی می‌سایم که از ادراک دانایان
> = اهل حق < فراتر است و مقدس؛ و بالاتر از ستایش خردمندان

است. که به این بنده فروتن خاضع خود که به درگاه یکتایی ات سر
فروذ آورده، بادیدگان بخشش بنگری و او را در دریاهای رحمت
پاینده ات غوطه ور سازی.

بارخدا! با راستی این بنده تنگدست و نیازمند تو و برده
مستمند و خاکسار و اسیر تو است. با حالی زار و نیازمندانه
< = ملتهب > ترا ثنا می گوید. به تو توکل نموده و در حضورت آغاز
به مناجات می کند، تراندا می کند و از تو نجات می طلبد و می گوید:
پروردگارا! مرا بر خدمت به دوستدارانت موفق کن و توانائی ام ده تا
بندگی بارگاه یکتایت را کنم و پیشانی ام را به نور بندگی ساحت
مقدس تو روشن و نورانی نما و به نور دعا به سوی ملکوت عظمت
درخشان و روشن گردان. مرا شایسته گردان تا در آستانه درگاه
الوهیت و عظمت از خود بیخود شوم و در تلاش برای آنکه در
آستان خداوندیت از همه چیز وارسته گردم، یاری ام ده. بارخدا!
مرا از جام فنا بنوشان، مرا لباس نیستی بپوشان و در دریای فنا غرقه
ساز. مرا همچون غبار خاک بر سر راه دوستدارانت کن و ای
خداوند گرامی و بلندمرتبه! مرا قربانی آن زمینی کن که پاهای
برگزیدگانت بر آن خاک گام نهاده است. همانا توئی بخشنده و
بلندمرتبه.

این است مناجاتی که این بنده ترا با آن هر بامداد و شامگاه
می خواند. خداوندا! آرزوهایش را برآورده کن و دلش را نورانی
فرما و به او گشایش صدر و سینه ده و چراغش را برافروز تا خدمت
امرت و بندگانت کند. به راستی توئی بخشنده و مهربان و بخشاینده
و همانا توئی گرامی و پر مهر و آمرزگار.

لوح احتراق

❖ بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَمِ الْأَعْظَمِ.

قد احترق المخلصون من نار الفراق أين تشعشع أنوار
لقائك يا محبوب العالمين. قد ترك المقربون في ظلمات
الهجران. أين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين. قد
تبلى أجساد الاصفياء على أرض البعد. أين بحر قربك يا
جذاب العالمين. قد ارتفعت أيادي الرجاء الى سماء الفضل و
العطاء. أين أمطار كرمك يا محبيب العالمين. قد قام المشركون
بالاعتساف في كل الاطراف. أين تسخير قلم تقديرك يا
مسخر العالمين. قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات. أين
غضنفر غياض سطوتك يا قهار العالمين. قد أخذت البرودة
كل البرية. أين حرارة محبتك يا نار العالمين. قد بلغت البلية
الى الغاية. أين ظهورات فرجك يا فرج العالمين. قد أحاطت
الظلمة أكثر الخليفة. أين أنوار ضيائك يا ضياء العالمين. قد
طالت الاعتناق بالنفاق. أين أسياف انتقامك يا مهلك
العالمين. قد بلغت الذلة الى النهاية. أين آيات عزتك يا عزّ
العالمين. قد أخذت الاحزان مطلع اسمك الرحمن. أين سرور
مظهر ظهورك يا فرح العالمين. قد أخذ لهم كل الامم. أين
أعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين. ترى مشرق الآيات في
سبحات الاشارات. أين أصبع قدرتك يا اقتدار العالمين. قد
أخذت رعدة الظمأ من في الانشاء. أين فرات عنايتك يا
رحمة العالمين. قد أخذ الحرص من في الابداع. أين مطالع
الانقطاع يا مولى العالمين. ترى المظلوم فريداً في الغربية. أين
جند سماء أمرك يا سلطان العالمين. قد تركت وحدة في ديار
الغربة. أين مشارق وفائك يا وفاء العالمين. قد أخذت
سكرات الموت كل الآفاق. أين رشحات بحر حيوانك يا حياة
العالمين. قد أحاطت وساوس الشيطان من في الامكان. أين

شهاب نارك يا نور العالمين. قد تغير أكثر الورى من سكر
الهورى. أين مطالع التقوى يا مقصود العالمين. ترى المظلوم فى
حجاب الظلام بين اهل الشام. أين اشراق أنوار صباحك يا
مصباح العالمين. ترانى ممنوعاً عن البيان من أين تظهر نغمايتك
يا ورقاء العالمين. قد غشت الظنون و الاوهام أكثر الانام. أين
مطالع ايقانك يا سكينه العالمين. قد غرق البهاء فى بحر البلاء.
أين فلک نجاتك يا منجى العالمين. ترى مطلع آياتك فى
ظلمات الامكان. أين شمس افق عنايتك يا نوار العالمين. قد
خبت مصابيح الصدق و الصفاء و الغيرة و الوفاء. أين
شئوننا غيرتك يا محرک العالمين. هل ترى من ينصر نفسك
او يتفكر فيما ورد عليها فى حيك. اذا توقف القلم يا محبوب
العالمين. قد كسرت اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح
القضاء. أين رايات نصرتك يا منصور العالمين. قد بقى الوجه
فى غبار الافتراء. أين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين. قد
تكدر ذيل التقديس من اولى التدليس. أين طراز تنزيهك يا
مزين العالمين. قد ركذ بحر العناية بما اكتسبت ايدى البرية.
أين امواج فضلك يا مراد العالمين. قد غلق باب اللقاء من ظلم
الاعداء. أين مفتاح جودك يا فتاح العالمين. قد اصفرت
الاوراق من سموم ارياح النفاق. أين جود سحاب جودك يا
جواد العالمين. قد تغبر الاكوان من غبار العصيان. أين نفحات
غفرانك يا غفار العالمين. قد بقى الغلام فى أرض جدياء. أين
غيث سماء فضلك يا غياث العالمين. ان يا قلم الاعلى قد سمعنا
ندائك الاحلى من جبروت البقاء ان استمع ما ينطق به لسان
الكبرياء يا مظلوم العالمين لولا البرودة كيف تظهر حرارة
بيانك يا مسبين العالمين. ولولا البلية كيف اشرفت شمس
اصطبارك يا شعاع العالمين. لا تجزع من الاشرار قد خلقت
للاصطبار يا صبر العالمين. ما أحلى اشراقك من افق الميثاق
بين اهل النفاق و اشتياقك بالله يا عشق العالمين. بك ارتفع

علم الاستقلال علی أعلى الجبال و تموج بحر الافضال یا وله العالمین. یوحدهتک اشرفت شمس التوحید و بسفریتک زین وطن التجرید ان اصطبر یا غریب العالمین. قد جعلنا الذلّة قیص العزّة و البلیة طراز هیکلک یا فخر العالمین. تری القلوب ملئت من البغضاء و لک الاغضاء یا ستار العالمین. اذا رأیت سیفا ان اقبل اذا طار سهم ان استقبل یا فداء العالمین. أنتوح أو أنوح بل أصبح من قلة ناصریک یا من یک ارتفع نوح العالمین. قد سمعت ندائک یا محبوب الابهی اذا انار وجه البهاء من حرارة البلاء و أنوار کلمتک النوراء و قام بالوفاء فی مشهد الفداء ناظراً رضائک یا مقدر العالمین. ان یا علی قبل اکبر ان اشکر الله بهذا اللوح الذی تجد منه رائحة مظلومیته و ما أنا فیه فی سبیل الله معبود العالمین. لو یقرؤه العباد طراً و یتفکرون فیه لیسرهم فی کل عرق من عروقهم ناراً یشتعل منها العالمین.^{۳۳۶}

(مضمون فارسی: به نام خداوندی که دیرین ترین و بزرگترین

است.

همانا دلہای مخلصان در آتش جدایی سوخت. کجاست تابش انوار دیدار تو ای محبوب عالمیان؟ همانا مقربان در تاریکی هجران رها گردیدند. کجاست درخشش صبح وصال تو، ای مقصود عالمیان؟ همانا اجساد برگزیدگان لرزان < = پریشان و آشفته > بر روی زمینهای دور دست افتاده است. کجاست دریای قرب < = نزدیکی > تو، ای جاذب عالمیان؟ همانا دستهای آرزومند به سوی آسمان فضل و عطا بلند شده است. کجاست بارانهای بخشش تو، ای پذیرنده دعاهای عالمیان؟ همانا مشرکین در همه جا بر جور و ستم برخاسته اند. کجاست تسخیر قلم تقدیر تو، ای تسخیر کننده عالمیان؟ همانا بانگ پارس سگان در همه جا بلند شده است. کجاست شیر بیشه های قدرت تو، ای چیره شونده < = جزا دهنده > عالمیان؟ همانا سردی همه مردمان را فرا گرفته است. کجاست گرمی

محبت تو، ای آتش عالمیان؟ همانا رنج و بلا به آخرین درجه رسیده است. کجاست پیدایی > = ظهورات < گشایش تو، ای گشایش دهنده عالمیان؟ همانا تاریکی بسیاری از مردمان را فرا گرفته است. کجاست روشنی ضیاء > = نور < تو، ای روشنی بخش عالمیان؟ همانا گردنها برای نفاق و دشمنی برافراشته شده است. کجایند شمشیرهای انتقام تو، ای هلاک کننده عالمیان؟ همانا خواری به آخرین درجه رسیده است. کجایند نشانه‌های ارجمندی تو، ای سرچشمه ارجمندی عالمیان؟ همانا حزن و اندوه‌ها مطلع نام رحمانت را فرا گرفته است. کجاست شادمانی مظهر ظهور تو، ای سرچشمه شادی عالمیان؟ همانا اندوه همه مردمان را فرا گرفته است. کجایند پرچمهای شادمانی تو، ای مایه خوشی عالمیان؟ مشرق آیات را در پس پرده‌های کنایات و اشارات گرفتار می‌بینی. کجاست انگشت توانایی تو، ای اقتدار عالمیان؟ همانا تندر تشنگی همه آفریدگان را احاطه کرده است. کجاست آب گوارای عنایت تو، ای رحمت عالمیان؟ همانا آز همه مردمان را فرا گرفته است. کجایند محل‌های طلوع انقطاع > = وارستگی و پرهیزکاری < تو، ای مولای عالمیان؟ می‌بینی این مظلوم را تنها و بی‌کس در سرزمین غربت. کجاست سپاه آسمان امر تو، ای پادشاه عالمیان؟ همانا در سرزمین غربت تنها رها شده‌ام. کجایند مشارق وفای تو، ای مایه وفای عالمیان؟ همانا بیهوشی مرگ بر همه افقها > = آدمیان < مستولی شده است. کجایند قطرات دریای زندگانی تو، ای مایه زندگی عالمیان؟ همانا وسوسه‌های شیطان هر موجودی را در بر گرفته است. کجاست شهاب آتش تو، ای نور عالمیان؟ همانا اکثر مردمان از هوی و هوس دگرگون شده‌اند. کجایند مطلع پرهیزکاری، ای مقصود عالمیان؟ این مظلوم را در پس پرده ستم و جور میان مردم شام می‌بینی. کجاست تابش روشنایی بامداد تو، ای روشنی عالمیان؟ می‌بینی آزادی بیان را از من گرفته‌اند. پس از کجا نغمات تو ظاهر شود، ای کبوتر عالمیان؟ همانا تردید و خیالهای

باطل <اندیشه> بیشتر مردمان را تیره و تار کرده است. کجایند
مطالع یقین تو، ای مایه اطمینان عالمیان؟ همانا بهاء در دریای بلا
غرق شده است. کجاست کشتی نجات تو، ای نجات دهنده
عالمیان؟ می بینی که مطلع آیات تو در تاریکی امکان است.
کجاست خورشید افق عنایت تو، ای روشنی بخش عالمیان؟ همانا
چراغ های راستی و صفا و غیرت و وفا خاموش گشتند. کجاست
نشانه های < = مراتب > غیرت تو، ای حرکت دهنده عالمیان؟ آیا
یاوری برای خود می بینی؟ یا کسی را در آنچه که در راه محبت تو
بر او گذشته تفکر می کند، می بینی؟ اینجاست که قلم متوقف شد، ای
محبوب عالمیان. همانا شاخه های سدره المنتهی از وزش بادهای
قضا شکسته است. کجایند پرچمهای یاری تو، ای یاری داده
عالمیان؟ همانا این چهره را غبار افترا پوشانده است. کجایند بادهای
رحمت تو، ای رحم کننده عالمیان؟ همانا ریاکاران دامن تقدیس را
آلوده اند. کجاست زیور پاکدامنی تو، ای زینت دهنده عالمیان؟
همانا دریای عنایت بخاطر آنچه که دستهای مردمان فراهم آورد،
راکد شده است. کجاست امواج فضل تو، ای مراد عالمیان؟ همانا در
ملاقات < = دیدار خداوند > از ستم دشمنان بسته شده است.
کجاست کلید بخشش تو، ای گشاینده در برای عالمیان؟ همانا برگها
از سم های بادهای نفاق زرد شده اند. کجاست ریزش بخشش از ابر
بخشایش تو، ای بخشنده عالمیان؟ همانا جهان از گرد گناه غبار آلود
شده است. کجایند بوهای خوش بخشش گناهان تو، ای آمرزنده
عالمیان؟ همانا این غلام در زمینی بی آب و علف مانده است.
کجاست باران پربرکت فضل تو، ای فریادرس عالمیان؟
ای قلم اعلیٰ! براستی ندای شیرین ترا از جبروت بقا شنیدیم.
بشنو آنچه را که زبان خداوند تعالی ایراد کرده است، ای مظلوم
عالمیان! اگر سردی نبود، چگونه گرمای سخن تو آشکار می شد، ای
مبین عالمیان؟ و اگر بلا نبود، چگونه خورشید صبر تو می درخشید،
ای پرتو عالمیان؟ از دست اشرار بی قراری مکن، چه تو برای تحمل

و بردباری آفریده شده‌ای، ای مایهٔ شکیبایی عالمیان! چه شیرین است تابش تو از افق پیمان در میان اهل نفاق و چه شیرین است اشتیاق تو به خداوند، ای عشق عالمیان! پرچم استقلال به وسیلهٔ تو بر فراز بلندترین کوهها برافراشته شد و دریای فضل به وسیلهٔ تو به موج آمد، ای مایهٔ شور و شوق عالمیان! خورشید توحید با یکتایی تو درخشید و سرزمین یگانگی با غربت تو زینت یافت. پس شکیبا باش، ای غریب عالمیان! همانا ما خواری را پیراهن بزرگواری قرار دادیم و بلاها را زیور همکل تو، ای فخر عالمیان! می‌بینی که قلبها از نفرت پر شده است و خطاپوشی > = چشم‌پوشی < ترا سزااست، ای پنهان‌کنندهٔ عیوب عالمیان! هر گاه شمشیری را دیدی، به سوی آن بشتاب و چون تیری از کمان رها گردید، از آن استقبال کن، ای فدایی عالمیان! آیا این توئی که ناله و زاری می‌کنی یا من هستم که باید نوحه کنم؟ بلکه باید از کمی یارانت بگریم، ای کسی که به وسیلهٔ ات نالهٔ عالمیان بلند شد! همانا ندای ترا شنیدم، ای محبوب ابهی و این در هنگامی است که چهرهٔ بهاء از حرارت بلا و انوار کلمهٔ درخشان تو برافروخته شده است. او با وفاداری > = ایمان به تو < در مکان شهادت برای فدا شدن به پا خاسته است در حالیکه ناظر به تو است، ای معین‌کنندهٔ تقدیر عالمیان!

ای علی قبل اکبر! خدای را سپاس گذار به خاطر این لوح که از آن راتحهٔ مظلومیت مرا می‌توانی دریایی و بدانی که در راه خداوند معبود عالمیان چه بر من می‌گذرد. اگر همهٔ بندگان این لوح را بخوانند و در آن تفکر کنند، هر آینه در هر رگی از رگهایشان آتشی افروخته می‌شود که عالمیان را مشتعل می‌گرداند.

لوح احمد

❖ هو السلطان العليم الحكيم.
هذه ورقة الفردوس تغنى على أفنان سدرة البقاء بألحان
قدس ملبح و تبشّر المخلصين الى جوار الله و الموحدين الى
ساحة قرب كريم. و تخبر المنقطعين بهذا النبأ الذى فصل من نبأ
الله الملك العزيز الفريد. و تهدى المحبين الى مقعد القدس ثم
الى هذا المنظر المنير. قل ان هذا لمنظر الاكبر الذى سطر في
الواح المرسلين. و به يفصل الحق عن الباطل و يفرق كل امر
حكيم. قل انه لشجر الروح الذى اثمر بفواكه الله العلى المقدر
العظيم. ان يا احمد فاشهد بأنه هو الله لا اله الا هو السلطان
المهيمن العزيز القدير. و الذى ارسله باسم على هو حق من
عند الله و انا كل بأمره لمن العاملين. قل يا قوم فاتبعوا حدود
الله التى فرضت في البيان من لدن عزيز حكيم. قل انه لسلطان
الرسول و كتابه لام الكتاب ان انتم من العارفين. كذلك
يذكركم الوراق في هذا السجن و ما عليه الا البلاغ المبين. فمن
شاء فليعرض عن هذا النصيح. و من شاء فليخذ الى ربه سبيلاً.
قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة آمنتم بالله من
قبل هاتوا بها يا ملاء الكاذبين. لافو الذى نفسى بيده لن
يقدروا ولن يستطيعوا ولو يكون بعضهم لبعض ظهيراً. ان يا
احمد لاتس فضلى في غيبتى. ثم ذكر ايامى في ايامك ثم كربتى
و غربتى في هذا السجن البعيد. و كن مستقيماً في حبي بحيث لن
يحول قلبك ولو تضرب بسيوف الأعداء و يمنحك كل من في
السموات و الارضين و كن كشعلة النار لاعدائى و كوثر
البقاء لاحباتى و لاتكن من الممترين. و ان يمسك الحزن في
سبيلي او الذلة لأجل اسمى لاتضطرب فتوكل على الله ربك و
رب آبائك الأولين لأن الناس يمشون في سبل الوهم و ليس

لهم من بصرٍ ليعرفوا الله بعيونهم او يسمعوا نغماته بأذانهم و
 كذلك اشهدناهم ان أنت من الشاهدين. كذلك حالت
 الظنون بينهم و قلوبهم و تمنعهم عن سبيل الله العلي العظيم. و
 أنك انت ايقن في ذاتك بأن الذي اعرض عن هذا الجمال فقد
 اعرض عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله في ازل الآزال
 الى ابد الآبدین. فاحفظ يا احمد هذا اللوح ثم اقرأه في ايامك و
 لاتكن من الصابرين. فان الله قد قدر لقارئه اجر مائة شهيد. ثم
 عبادة الثقلين. كذلك متناً عليك بفضل من عندنا و رحمة من
 لدننا لتكون من الشاكرين. فوالله من كان في شدة او حزن و
 يقرأ هذا اللوح بصدقٍ مبين يرفع الله حزنه و يكشف ضره و
 يفرج كربه و أنه هو الرحمن الرحيم. و الحمد لله رب العالمين. ثم
 ذكر من لدننا كل من سكن في مدينة الله الملك الجميل من
 الذين هم آمنوا بالله و بالذی يبعثه الله في يوم القيمة و كانوا
 على مناهج الحق لمن السالكين. ۳۳۷

(مضمون فارسی: اوست پادشاهی آگاه و دانا.)

این کبوتر بهشتی است که بر شاخسارهای درخت جاودانگی
 > = بقا < به آوازه‌های خوش قدسی می‌خواند و پاکدلان را به قرار
 گرفتن در جوار پروردگار و یکتاپرستان را به درگاه قرب خداوند
 بخشنده مژده می‌دهد. و وارستگان و گسستگان از دنیا را به این
 پیامی که از سوی خداوند پادشاه و گرامی و یگانه آمده، آگاه
 می‌سازد و دوستداران <خدا> را به آستان قدس و سپس به این
 منظر روشن راهنمایی می‌کند. بگو بدرستی که این بزرگترین منظری
 است که در کتابهای فرستادگان خدا درباره آن نوشته شده است و
 بوسیله آن حق از باطل جدا می‌شود و هر امری از <خداوند>
 حکیم روشن می‌گردد. بگو همانا این درخت روح > = زندگانی <
 است که میوه‌های خداوند بلندمرتبه و توانا و بزرگ را به بار
 می‌آورد.

هان ای احمد! گواهی ده به اینکه همانا اوست خداوند و نیست خدایی جز او که پادشاهی نگهدارنده < = مهین > و گرامی و تواناست و به اینکه آن کسی را که به نام علی < = نقطه اولی > فرستاد، همانا او حق و از جانب خداست و ما همه فرمایش را فرمانبرداریم.

بگو ای مردمان! احکام خداوند را پیروی کنید که در کتاب بیان از سوی پروردگار معزز دانا واجب شده است. بگو براستی که او < = علی، حضرت باب > پادشاه پیامبران و کتابش مادر کتابهاست، اگر شما از عارفان باشید. بدین گونه این کبوتر < = بهاء الله > در این زندان شما را یادآور می شود و بر او تکلیفی جز ابلاغ آشکار نیست. پس هر که خواهد از این اندرز رویگردان شود و هر که خواهد، راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد. بگو ای مردم! اگر به این آیات کفر می ورزید، پس به کدامین دلیل پیش از این به خداوند ایمان آورده اید؟ ای گروه دروغگویان! آن دلیل را ارائه دهید. نه، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هرگز قادر نخواهند بود و توانایی ارائه آن دلیل را نخواهند داشت اگر چه بعضی از ایشان برخی دیگر را پشتیبان کردند.

هان ای احمد! فضل مرا در غیاب من فراموش منما. پس روزگار مرا در ایام زندگی خود، سپس اندوه و تنهایی ام را در این زندان دوردست یاد آور. و در دوستی با من پایمردی نما آن چنان که اگر از شمشیرهای دشمنان ضربه خوری و همه آنانی که در آسمانها و زمینها هستند، ترا از من بازدارند هرگز در قلبت دگرگونی ایجاد نشود. و چون شراره آتش برای دشمنانم و چشمه آب حیات جاودان برای دوستانم باش و از شک کنندگان باشی. و اگر در راه من اندوهی بر تو وارد شد و یا به خاطر نام من ذلتی بر تو رسید، مضطرب مشو. پس توکل به خدای کن که پروردگار تو و نیاکان است زیرا مردمان در راههای وهم و گمان سیر می کنند و آنان را دیده بصیرتی نیست که با چشمان خود خدای را بشناسند

> = بيشند < يا نعماتش را با گوش خویش بشنوند. و این چنین دربارهٔ ایشان گواهی می‌دهیم همانگونه که تو خود نیز گواه هستی. این گونه اوهام بین آنان و دل‌هایشان حائل گردیده و آنان را از راه‌های خداوند بلندمرتبه و بزرگ باز می‌دارد. و تو به راستی بر نفس خویش اطمینان داشته باش که هر کس از این جمال روی برگرداند، همانا از پیامبران پیشین روی برتافته است. سپس از زمان ابتدای بی‌آغاز تا پایان بی‌انتهای خداوند استکبار > = تکبر و غرور < ورزیده است.

پس ای احمد! این لوح را حفظ کن. سپس آن را در روزهای زندگی خود تلاوت نما و در اجرای آن درنگ مکن. پس بدرستی که خداوند برای قرائت‌کنندهٔ این لوح اجر صد شهید، سپس عبادت دو دنیا را مقدر فرموده است. اینگونه از فضل و رحمت خود بر تو بخشش نمودیم > = نعمت فرو فرستادیم < تا از شکرکنندگان باشی. پس سوگند به خدا که اگر کسی در سختی یا اندوهی باشد و این لوح را با اخلاص و صدق کامل بخواند، خداوند اندوهش را رفع می‌کند و زیان وارده بر او را برطرف می‌کند و مشک‌ش را می‌گشاید. بدرستی که او بخشاینده و مهربان است و ستایش سزاوار پروردگار عالمیان است. پس از جانب ما همهٔ کسانی را که در مدینه‌الله > = بغداد <، شهر خداوند شهنشاه جمیل ساکن هستند، به آنانی که به خدا و به آن کسی که خداوند او را در روز قیامت برمی‌انگیزاند، ایمان دارند و در راه حقیقت سالکند، درود بفرست.

❖ هو‌العلی‌العالی‌الاعلی. ای بلبلان‌الهی! از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی! قصد آشیان روحانی فرمائید. مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده. چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار

بر سر بازار آمد و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده.

ای عاشقان روی جانان! غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را به شهد لقاء بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرد. نعمتهای باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم بردارید و پرده از بصر دل بردارید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلان فانی! در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلهها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بسروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکشید که شاید به بوستان وصال درآئید و از گل بی مثال بیوئید و از لقای بی زوال حصه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمانید. این پند پندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بچنبداند. دلها را به دلدار رساند و جانها را به جانان سپارد. قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتها آمده و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده، باطل نشود. عمرها چون برق می گذرد و فرقهها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن و منیر

گشته و تمام حجابات فانی را سوخته.

ای پروانگان! بی پروا بشتابید و بر آتش زنیید و ای عاشقان بی دل و جان! بر معشوق بیایید و بنی رقیب نزد محبوب روید. گل مستور به بازار آمد، بی ستر و حجاب آمد و به کل ارواح مقدسه ندای وصل می زند، چه نیکو است اقبال مقبلین. فهنیئاً للفائزین بأنوار حسن بدیع (مضمون فارسی: پس انوار نیک بدیع بر فائزان مبارک باد.)^{۴۳۸}

زیارت نامه حضرت بهاء الله و حضرت اعلی

❖ الثناء الذی ظهر من نفسک الأعلی و البهاء الذی طلع من جمالك الأبهی علیک یا مظهر الکریاء و سلطان البقاء و ملیک من فی الارض و السماء. أشهد أن بک ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمة الله و کبریاؤه و بک أشرقت شمس القدم فی سماء القضاء و طلع جمال الغیب عن أفق البداء. و أشهد أن بحركة من قلمک ظهر حکم الکاف و النون و برز سرّ الله المکنون و بدئت الممکنات و بعثت الظهورات. و أشهد أن بجمالك ظهر جمال المعبود و بوجهک لاح وجه المقصود و بکلمة من عندک فصل بین الممکنات و سعد المخلصون الی الذروة العلیا و المشرکون الی الدركات السفلی. و أشهد بأن من عرفک فقد عرف الله و من فاز بقلائک فقد فاز بقاء الله. فطوبی لمن آمن بک و بآیاتک و خضع بسطانک و شرف بسلطانک و بلغ برضائک و طاف فی حولک و حضر تلقاء عرشک فویل لمن ظلمک و أنکرک و کفر بآیاتک و جاهد بسطانک و حارب بنفسک و استکبر لدی وجهک و جادل برهانک و فرّ من حکومتک و اقتدارک و کان من المشرکین فی ألواح القدس من أصعب الامر

مکتوباً. فیا الهی و محبوبی فارسل الی عن یمین رحمتک و عنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبنی عن نفسی و عن الدنیا الی شطر قریبک و لقیاتک. انک أنت المقتدر علی ماتشاء. و انک کنت علی کل شیء محیطاً. علیک یا جمال الله ثناء الله و ذکره و بهاء الله و نوره. أشهد بأن ما رأت عین الابداع مظلوما شهیک. کنت فی آیامک فی غمرات البلیا مرة کنت تحت السلاسل و الاغلال و مرة کنت تحت سیوف الاعداء و مع کل ذلك أمرت الناس بما أمرت به من لدن علیم حکیم. روحی لضربک القداء و نفسی لبلائک القداء. أسأل الله بک و بالذین استضاءت وجوههم من أنوار وجهک و اتبعوا ما أمروا به حباً لنفسک أن یکشف السبحات التي حالت بینک و بین خلقک و یرزقنی خیر الدنیا و الآخرة. انک أنت المقتدر المتعالی العزیز الغفور الرحیم. صل اللهم یا الهی علی السدرة و أوراقها و أغصانها و أفنانها و أصولها و فروعها بدوام اسمائک الحسنی و صفاتک العلیا. ثم احفظها من شر المعتدین و جنود الظالمین. انک أنت المقتدر القدير. صل اللهم یا الهی علی عبادک الفائزین و اماتک الفائزات. انک أنت الکریم ذو الفضل العظیم. لا اله الا أنت الغفور الکریم.

۳۳۹

(مضمون فارسی: ستایشی که از وجود والایت آشکار شده و نوری که از جمال درخشان تاییده، بر تو باد ای مظهر بزرگی و پادشه بقا و صاحب هر چه در زمین و آسمان است.

گواهی می دهم که سلطنت و اقتدار خداوند و عظمت و بزرگی الهی به واسطه تو ظاهر شد و خورشیدهای قدم به توسط تو در آسمان قضا درخشیدند و به توسط تو جمال غیب از افق آفرینش طالع گردید. و گواهی می دهم که با حرکتی از قلم تو، عالم وجود هستی یافت و راز پنهان خداوند آشکار شد و مخلوقات بوجود آمدند و ظهورات < = پیامبران > مبعوث شدند. و گواهی می دهم

که همانا از جمال تو، جمال حضرت معبود هویدا شد و از روی تو، روی مقصود درخشید و به کلمه‌ای از سوی تو میان آفریدگان جدایی افتاد: مخلصان به بالاترین مقامات رسیدند و مشرکان به پست‌ترین مراتب وجود افتادند. و گواهی می‌دهم هر که ترا شناخت، پس برستی خداوند را شناخته است و هر که به لقای تو فائز شد، همانا به دیدار خداوند فائز گردیده است.

پس خوشا به حال کسی که به تو و به آیات تو ایمان آورد و در برابر سلطنت تو سر فرود آورد و به لقای تو فائز شد و به رضای تو نائل گشت و گرد تو طواف کرد و در برابر عرش تو حاضر گردید. و وای به حال آن که به تو ستم روا داشت و ترا انکار نمود و به آیات تو کفر ورزید و با فرمانروایی تو به ستیزه‌جویی پرداخت و با حقیقت وجود تو جنگید و در برابر تو تکبر به خرج داد و با دلیل و برهان تو مجادله نمود و از حکومت و اقتدار تو بگریخت و در الواح قدسی با سرانگشت امرت در زمره مشرکان شمرده و نگاهشته شد. پس ای خدای من و ای محبوب من! به برکت رحمت و عنایت، نسیمهای خوش پاک الطاف خود را بر من فرست تا مرا از نفس خود و از دنیا به سوی قرب و لقای تو بکشاند. همانا تویی مقتدر بر هر چه اراده نمائی و همانا تو بر همه چیز احاطه داری.

ای جمال الهی! بر تو باد تثنای خداوند و ذکر او و درخشندگی خداوند و نور او. گواهی می‌دهم که چشم عالم هرگز مظلومی چون تو ندیده است. در دوران زندگانی خود در گردابهای بلا یا بودی. گاهی در زیر غل و زنجیرها و گاهی زیر تیغ شمشیرهای دشمنان بودی و با وجود همه اینها، مردمان را به آنچه که از طرف خداوند دانا و حکیم به تو دستور داده شده بود، فرمان دادی > = فراخواندی <. روحم فدای آسیبهای رسیده بر تو و جانم قربانی بلاهای وارده بر تو باد. به واسطه تو و به وساطت کسانی که روی‌هایشان از پرتو روی تو روشن شد و او امرت را به خاطر دوستداری به تو پیروی نمودند، از خدا می‌خواهم پرده‌هایی را که

بین تو و بندگانت حائل شده‌اند، از میان برداری و مرا از خیر و خوبی دنیا و آخرت روزی دهی. همانا توئی بسیار توانا و بلندمرتبه و گرامی و آمرزگار و مهربان.

بارخدایا! بر این سدره < = درخت بهشتی > و برگها و شاخه‌ها و شاخسارها و ریشه‌ها و ساقه‌های آن تا هنگامی که نامهای نیکو و صفات عالیۀ تو در دوامند، درود بفرست. سپس آنرا از گزند متجاوزین و سپاهیان ستمگران حفظ فرما. به راستی توئی بسیار توانا و قدیر. ای خدای من! مردان و زنانی را که به حضورت فائز شدند، درود فرست. همانا توئی بسیار بخشنده و صاحب فضل بزرگ. نیست خدایی جز تو که آمرزگار و بخشاینده‌ای.

لوح ایام هاء

❖ بِسْمِی الْعَظْم.

یا الهی و ناری و نوری قد دخلت الایام الی سمیتها بایام الهاء فی کتابک یا مالک الاسماء و تقربت ایام صیامک الذی فرضته من قلمک الأعلى لمن فی ملکوت الانشاء. ای ربّ أسألك بتلک الایام و الذین تمسکوا فیها بحبل أوامرک و عروة أحكامک بأن تجعل لکل نفس مقراً فی جوارک و مقاماً لدی ظهور نور و جهک. ای ربّ أولئک عباد ما منعهم الهوی عما أنزلته فی کتابک. قد خضعت أعناقهم لامرک و أخذوا کتابک بقوتک و عملوا ما أمروا به من عندک و اختاروا ما نزل لهم من لدنک. ای ربّ تری انهم أقرأوا و اعترفوا بکل ما أنزلته فی ألواحک. ای ربّ أشربهم من ید عطائک کوثر بقائک. ثمّ اکتب لهم أجر من انغمس فی بحر لقائک و فاز برحیق وصالک. أسألك یا مالک الملوک و راحم المملوک أن تقدّر لهم خیر الدنیا و الآخرة. ثمّ اکتب لهم ما لا عرفه أحد من خلقک. ثمّ اجعلهم من الذین طافوا حولک و یطوفون حول

عرشک فی کلّ عالم من عوالمک. انک أنت المقتدر العلیم
الخبیر. ۳۴۰

(مضمون فارسی: به نام من که بزرگترینم.)

ای خدای من و آتش و روشنایی من! همانا روزهایی که تو آنها را به نام «ایام هاء» در کتاب خود نامیدی، فرارسید ای مالک نامها! و روزهای روزه داریت نزدیک شد، که آن را از قلم اعلائی خود بر هر کسی که در عالم آفرینش است، واجب گردانیدی. پروردگارا! از تو به حقّ این روزها و به حقّ کسانی که در این ایام به ریسمان دستورات و احکامات نمسّک جسته‌اند، درخواست می‌کنم برای هر نفسی جایگاهی در جوار خود و منزلتی در برابر ظهور نور روی خویش قرار دهی. بارخدا یا! اینان بندگانی هستند که هوی و هوس ایشان را از آنچه که در کتابت نازل نموده‌ای، باز نداشته است. همانا گردنهایشان در برابر فرمان تو فرو آمده است و کتابت را به نیروی تو در دست گرفته‌اند و به آنچه که دستور داده‌ای، عمل می‌نمایند و هر آنچه را که برایشان نازل فرموده‌ای، اختیار می‌نمایند. پروردگارا! ایشان را از دست بخشش خود، از کوثر بقای < = آب حیات > خویش بنوشان. سپس برایشان اجر و پاداش کسی را که در دریای لقایت غوطه‌ور شده و به شراب وصال رسیده است، بنگار. ای سرور پادشهان و ای بخشاینده بندگان! از تو درخواست می‌نمایم ایشان را خیر و خوبی دنیا و آخرت مقدر نمایی. سپس برای اینان آنچه را که هیچ یک از آفریدگانت نمی‌شناسد، بنگار. پس ایشان را در زمره کسانی که گرد تو طواف نمودند و گرد عرش تو در همه عالم از عوالمت طواف خواهند کرد، در آرزوی بدرستی که توئی بسیار توانا و دانا و آگاه.)

دعاهای ماه صیام

♦ هو العزیز المنان.

یا إله الرحمن و المقندر علی الامکان ترى عبادک و أرقائک الذین یصومون فی الایام بأمرک و ارادتک و یقومون فی الاسحار لذکرک و ثنائک رجاء ما کنز فی کنائز فضلک و خزائن جودک و کرمک. أسألك یا من بیدک زمام الممكنات و فی قبضتک ملکوت الأسماء و الصفات بان لاتحرم عبادک عن أمطار سحاب رحمتک فی آیامک و لاتمنعهم عن رشحات بحر رضائک. أی ربّ قد شهدت الذرات بقدرتک و سلطانک و الآیات بعظمتک و اقتدارک فارحم یا إله العالم و مالک القدم و سلطان الامم عبادک الذین تمسکوا بحبل أوامرک و خضعوا عند ظهورات أحكامک من سماء مشیتک. أی ربّ ترى عیونهم ناظرة الی أفق عنایتک و قلوبهم متوجهة الی بحور أطرافک و أصواتهم خاشعة لندائک الاحلی الذی ارتفع من المقام الاعلی باسمک الایهسی. أی ربّ فانصر أحببتک الذین نبذوا ما عندهم رجاء ما عندک و أحاطتهم بالبأساء و الضراء بما أعرضوا عن الوری و أقبلوا الی الأفق الاعلی. أی ربّ أسألك بأن تحفظهم من شئونات النفس و الهوی و تؤیدهم علی ما ینفعهم فی الآخرة و الاولی. أی ربّ أسألك باسمک المکنون المخزون الذی ینادی بأعلى النداء فی ملکوت الانشاء و یدعوا الكل الی سدرة المنتهی و المقام الاقصى بان تنزل علینا و علی عبادک من أمطار سحاب رحمتک لیطهرنا عن ذکر غیرک و یقربنا الی شاطيء بحر فضلک. أی ربّ فاكتب لنا من قلمک الاعلی ما یبقی به ارواحنا فی جبروتک و اسمائنا فی ملکوتک و أجسادنا فی کنائز حفظک و أجسامنا فی خزائن عصمتک. أنتک أنت

المقتدر على ما كان و ما يكون. لا إله إلا أنت المهيمن القيوم.
 أي ربّ ترى أيادي الرجاء مرتفعة إلى سماء جودك و كرمك.
 أسألك بأن لا ترجعها إلا بكنوز عطائك و احسانك. أي ربّ
 فاكتب لنا و لآبائنا و أمهاتنا كلمة الغفران. ثمّ اقض لنا ما
 أردناه من طمطمم فضلک و مواهبک. ثمّ اقبل منا يا محبوبنا ما
 عملناه في سبيلک. انک أنت المقتدر المتعالی الفرد الواحد
 الغفور العطوف. ۳۴۱

(مضمون فارسی: اوست گرامی و بسیار پراحسان.

ای خدای مهربان و توانا بر همه جهان هستی! بندگان و کنیزان
 خود را مشاهده می کنی که در روزهای تو، به دستور و اراده تو
 روزه دار شده اند و برای ذکر و ثنای تو به امید دستیابی به آنچه که
 در گنجهای فضل و خزاین بخشش نهفته است، در سحرگاهان
 برخاسته اند. ای که زمام امور موجودات در دست است و ملکوت
 نامها و صفتها در قبضه اختیار! از تو درخواست می نمایم بندگان
 را از باران های ابر رحمت خویش در این روزهایی که از آن
 توست، محروم نمایی و ایشان را از قطرات دریای خشنودی خود
 بی بهره سازی. بارخدایا! به تحقیق همه ذرات به قدرت و
 فرمانرواییات و به نشانه های بزرگی و اقتدارت گواهی می دهند.
 پس ای پروردگار عالم و ای مالک ازلیت و فرمانروای همه
 مردمان! به بندگان خویش که به ریسمان فرمانهایت متوسل شده اند
 و نزد < = هنگام > پیدایش و ظهور احکامات از آسمان اراده ات
 سر فرود آورده اند، رحم بنمای. پروردگارا! می بینی که دیدگان
 ایشان به سوی افق عنایت دوخته شده و قلبهایشان متوجه دریا های
 لطفت گشته و آوازهایشان در برابر ندای شیرین تو که از مقام اعلی
 به اسم بسیار درخشنده ات بلند است، رو به خاموشی گذاشته است.
 پس ای پروردگار! دوستانت را به خاطر رها کردن آنچه که نزد
 خودشان بود به امید رسیدن به آنچه نزد تو است و به سبب آنکه از

این دنیا دوری جستند و به افق بلند مرتبه تو روی نمودند، سختی‌ها و رنج بسیار ایشان را در رسیده است، یاری کن. خداوند! از تو درخواست می‌کنم اینان را از مراتب نفس و از هوی و هوس حفظ فرمایی و ایشان را بر هر چه در دنیا و آخرت به سود است، تأیید و توفیق نمایی. بار خدایا! از تو به اسم پنهانت که در گنجینه‌ات نهفته است و با بلندترین نداها همگان را در عالم آفرینش فرامی‌خواند و به سوی سدرۃ‌المتهی و به مقامی بسیار والا دعوت می‌نماید، درخواست می‌کنم که بر ما و بر بندگانت از ابر بخشایش خود باران فرو فرستی تا ما را از یاد غیر تو مطهر نماید و به سمت ساحل دریای بخشش نزدیک نماید. پروردگارا! پس برایمان از قلم اعلای خود بنگار آنچه را که با آن ارواحمان در جبروت و نامهایمان در ملکوت و اجسادمان در گنجهای حفظ و اجساممان در خزاین محفوظت از خطا باقی بماند. تویی توانا بر آنچه بوده است و خواهد بود.

پروردگارا! دستهای آرزومندی را بلند شده به سوی آسمان بخشش و کرمی می‌بینی. آرزو دارم آن دستها را جز با گنجهای عطا و بخشش باز مگردانی. خداوند! از برای ما و پدران و مادرانمان کلمهٔ غفران > = آمرزش گناهان < را بنگار. سپس آنچه را که اراده نموده‌ایم، از میانهٔ دریای بخشش و موهبت برآورده ساز. پس ای محبوب ما! آنچه را که در راهت انجام داده‌ایم، قبول فرما. به درستی که تویی توانا و بلندمرتبه و یکتا و یگانه و بخشنده و مهربان.

❖ هوالله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار (مضمون فارسی):
 اوست خداوندی که شأن و بزرگی و توانایی‌اش بلندمرتبه است.
 ایام، ایام صیام است و مشرق ظهورات فضل مالک انام.
 از نفسانیت می‌کاهد و بر روحانیت می‌افزاید. هوی را به
 هدی تبدیل می‌نماید و حقا را به وفا. از برای تربیت نفس

دریاق اعظم و داروی اکبر است. حکمتها در آن مستور و مصلحتها در آن مکنون. جل من امر العباد به و جلّت عظمة من حکم به و الصلوة والسلام علی الذی به ظهرت اوامر الله و انتشرت احکامه و نزلت نعمة العرفان و برزت ظهورات الطافه و علی آله و اصحابه الذین تورّ الله بهم آفاق بلاده و ظهرت سطوته بین عباده... (مضمون فارسی: بزرگوار است آن که بندگان را به روزه گرفتن فرمان داد و بسیار والامقام است آن که بدین کار حکم نمود. درود و نماز بر آن کسی باد که به توسط او دستورات خداوند نمایان شد و احکام پروردگار مستتر شد و نعمت شناخت حق تعالی نازل شد و تجلیات الطاف خداوندی جلوه گر شد. درود بر دودمان و یاران او باد که خداوند به اتفاق ایشان افتخارهای شهرهای خود را درخشان نمود و بزرگی و شکوه خویش را میان بندگان نمایان کرد.)^{۳۴۲}

لوح شفا

❖ هو الشافی الکافی المعین الغفور الرحیم.

یک یا علیّ یک یا وفیّ یک یا بهیّ. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا سلطان یک یا رفعان یک یا دیان. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا أحد یک یا صمد یک یا فرد. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا سبحان یک یا قدسان یک یا مستعان. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا علیم یک یا حکیم یک یا عظیم. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا رحمن یک یا عظیمان یک یا قدران. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت الباقی یا باقی. یک یا معشوق یک یا محبوب یک یا مجذوب. أنت الکافی و أنت الشافی و أنت

الباقي يا باقى. بك يا عزيز بك يا نصير بك يا قدير. أنت
 الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا حاكم بك يا
 قائم بك يا عالم. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا
 باقى. بك يا روح بك يا نور بك يا ظهور. أنت الكافى و أنت
 الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا معمر بك يا مشهور بك
 يا مستور. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك
 يا غائب بك يا غالب بك يا واهب. أنت الكافى و أنت الشافى
 و أنت الباقي يا باقى. بك يا قادر بك يا ناصر بك يا ساتر.
 أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا صانع
 بك يا قانع بك يا قانع. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت
 الباقي يا باقى. بك يا طالع بك يا جامع بك يا رافع. أنت
 الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا بالغ بك يا
 فارغ بك يا سايع. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا
 باقى. بك يا نافع بك يا مانع بك يا صانع. أنت الكافى و أنت
 الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا جليل بك يا جميل بك يا
 فضيل. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا
 عادل بك يا فاضل بك يا باذل. أنت الكافى و أنت الشافى و
 أنت الباقي يا باقى. بك يا قيوم بك يا ديموم بك يا علوم. أنت
 الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا عظيم بك يا
 قدوم بك يا كزوم. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا
 باقى. بك يا محفوظ بك يا محظوظ بك يا ملحوظ. أنت
 الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا عطوف بك
 يا رؤوف بك يا لطوف. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت
 الباقي يا باقى. بك يا ملاذ بك يا معاذ بك يا مستعاذ. أنت
 الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي يا باقى. بك يا غياث بك يا
 مستغاث بك يا نفاث. أنت الكافى و أنت الشافى و أنت الباقي
 يا باقى. بك يا كاشف بك يا ناشف بك يا عاطف. أنت

الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا جان بك يا
 جانان بك يا إيمان. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا
 باقى. بك يا ساقى بك يا على بك يا غالى. أنت الكافي و أنت
 الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا ذكر الأعظم بك يا اسم
 الاكرم بك يا رسم الاقدم. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت
 الباقي يا باقى. بك يا ستوح بك يا قدوس بك يا نزوه. أنت
 الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا فتاح بك يا
 نصاح بك يا نجاح. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا
 باقى. بك يا حبيب بك يا طبيب بك يا جديب. أنت الكافي و
 أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا جلال بك يا جمال بك
 يا فضال. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا
 واثق بك يا عاشق بك يا فائق. أنت الكافي و أنت الشافي و
 أنت الباقي يا باقى. بك يا وهاج بك يا بلاج بك يا بهاج. أنت
 الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا وهاب بك يا
 عطاف بك يا رءاف. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي
 يا باقى. بك يا ثابت بك يا نابت بك يا ذاوت. أنت الكافي و
 أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. بك يا نافذ بك يا لاحظ بك
 يا لافظ. أنت الكافي و أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. يا
 ظاهر مستور يا غائب مشهور يا ناظر منظور. أنت الكافي و
 أنت الشافي و أنت الباقي يا باقى. يا قاتل عشاق يا واهب
 فساق يا كافي بك يا كافي يا شافي بك يا شافي يا باقى بك يا
 باقى. أنت الباقي يا باقى. سبحانك اللهم يا الهى. أسألك
 بجمودك الذى به فتحت ابواب الفضل و العطاء و به استقر
 هيكل قدسك على عرش البقاء و برحمتك التى بها دعوت
 الممكنات على خوان مكرمك و انعامك و بعنايتك التى بها
 أحبيت فى نفسك من قبل كل من فى السموات و الارض فى
 حين ظهور عظمتك و سلطنتك و طلوع عز حكومتك

بکلمة بلی تک و بهذه الاسماء الحسنی الاعظم و بهذه الصفات
 العلیا الاکرم و بذکرک العلی الاعلی و بمجالک الالطف الاصلی
 و بنورک الخفی فی سرادق الاخفی و باسمک المتقمص بقميص
 البلاء فی کلّ صباح و مساءً أن تحفظ حامل هذه الورقة
 المبارکة. ثمّ الذی یقرئها ثمّ الذی یلقی علیها ثمّ الذی یر فی حول
 بیت الّتی هی فیها. ثمّ اشف بها کل مریض و علیل و فقیر عن
 کلّ بلاء و آفة و مکروه و حزن. ثمّ اهد بها کل من یرید ان
 یدخل فی سبل هدایتک و مناهج فضلک و غفرانک. و انک
 أنت العزیز الکافی الشافی الحافظ المعطى الرؤف الکریم
 الرحیم. ۳۴۳

(مضمون فارسی: اوست شفا دهنده و بی نیاز و یاور و بخشاینده

و مهربان.

از تو می خواهم ای بلند مرتبه، ای وفادار، ای بهی زیرا توئی
 بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای سلطان،
 ای و الامقام، ای جزا و پاداش دهنده زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده
 و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای یگانه، ای جاودان، ای یکتا
 زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای
 مورد ستایش، ای مقدس، ای یاری رسان زیرا توئی بی نیاز و
 شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای داننده، ای دانا،
 ای عظیم زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می خواهم ای رحمان، ای صاحب عظمت، ای مقدر کننده زیرا
 توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای
 معشوق، ای محبوب، ای مجذوب زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای عزیز، ای یاور، ای توانا زیرا
 توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای
 فرمانروا، ای بخود پابرجا، ای دانا زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای روح، ای نور، ای آشکارترین

زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای
 معمور، ای مشهور، ای پنهان زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای پنهان از نظر، ای پیروز، ای
 عطا بخش زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می‌خواهم ای قدرتمند، ای کمک رسان، ای پوشاننده زیرا توئی
 بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای آفریننده،
 ای قانع کننده، ای براندازنده زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای طلوع کننده، ای گردآورنده،
 ای بلندکننده زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می‌خواهم ای کامل کننده و رساننده، ای آزاده و آسوده، ای
 بخشنده زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می‌خواهم ای سودرساننده، ای بازدارنده، ای خالق زیرا توئی
 بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای
 شکوهمند، ای زیبا، ای بافضیلت زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای دادگر، ای بافضل و کمال، ای
 بخشنده زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می‌خواهم ای قائم به ذات، ای همیشگی، ای داننده دانا زیرا توئی
 بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای
 باعظمت، ای بی‌آغاز و انجام، ای کریم زیرا توئی بی‌نیاز و
 شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای محفوظ، ای
 صاحب شادمانی، ای معبود زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده،
 ای باقی. از تو می‌خواهم ای مهربان، ای صاحب رأفت، ای
 پرلطف زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می‌خواهم ای پناهگاه، ای ملجأ، ای پناه همگان زیرا توئی بی‌نیاز
 و شفادهنده و پاینده، ای باقی. از تو می‌خواهم ای فریادرس، ای
 کمک دهنده، ای الهام بخش زیرا توئی بی‌نیاز و شفادهنده و پاینده،
 ای باقی. از تو می‌خواهم ای کاشف، ای جذب کننده، ای مهربان

زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای
 جان من، ای جانان من، ای ایمان من زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده
 و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای سیراب کننده، ای بزرگ
 مرتبه، ای پُر بها زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از
 تو می خواهم ای ذکر اعظم > = حضرت باب <، ای اسم اکرم، ای
 راه و رسم اقدم زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از
 تو می خواهم ای ستوده شده، ای مقدّس، ای منزّه زیرا توئی بی نیاز و
 شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای گشاینده، ای
 نصیحت کننده، ای نجات دهنده زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای دوستدار، ای درمانگر، ای
 جذب کننده زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو
 می خواهم ای جلال، ای زیبایی، ای بخشنده زیرا توئی بی نیاز و
 شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای مایه اطمینان، ای
 عاشق، ای پدید آورنده سیده دم زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای درخشنده، ای روشنی بخش،
 ای شادی آورنده زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی.
 از تو می خواهم ای عطا بخش، ای پُر مهر، ای مشفق زیرا توئی بی نیاز
 و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای ثابت، ای
 زندگی بخش، ای منشاء حیات زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و
 پاینده، ای باقی. از تو می خواهم ای نافذ، ای ناظر، ای صاحب
 سخن زیرا توئی بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. ای پیدای
 پنهان، ای غایب مشهور، ای ناظر مورد نظر همگان زیرا توئی
 بی نیاز و شفا دهنده و پاینده، ای باقی. ای قاتل عاشقان، ای
 عفو کننده بدکاران، ای بی نیاز، از تو می خواهم ای بی نیاز، ای
 شفا دهنده، از تو می خواهم ای شفا دهنده، ای پاینده، از تو
 می خواهم ای پاینده. همانا توئی باقی، ای پاینده. پاک و مقدّس تو
 ای خدای من. به سبب جود و بخشش که با آن دروازه های فضل

و عطا را گشودی و با آن پیکر مقدّست بر عرش بقا مستقر شد و به سبب رحمت که با آن همه مخلوقات را به خوان کرامت و انعامت دعوت نمودی و به سبب عنایت که با آن در نفس خود از سوی همه اهل آسمانها و زمین به هنگام ظهور بزرگی و فرمانرواییات و طلوع حکومت به کلمه «بلی» پاسخ گفتی و به سبب این نامهای نیک و شریف و صفات متعالی خداوند و به سبب ذکر علی اعلایت > = حضرت باب < و بخاطر نیکوترین و بی‌آلایش‌ترین جمالت و به سبب نور نهان شده در سراپرده پنهانت و به خاطر نامت که لباس بلا در بر دارد > = حضرت بهاء‌الله < از تو هر صبحگاه و شامگاه می‌خواهم که حامل این ورقه مبارک را حفظ نمایی. همچنین محافظت کنی کسی که آن را بخواند و آنی را که این لوح برای او خوانده شود و کسی را که از خانه‌ای که این لوح در آن باشد، گذر کند. پس به وسیله آن هر بیمار و دردمند و محتاجی را از هر بلا و آفت و بدی و اندوهی شفا بخش. سپس به وسیله این لوح هر کس را که بخواهد در راههای هدایت و طرق فضل و آمرزش وارد شود، راهنمایی کن. همانا توئی ارحم‌ند و بی‌نیاز و شفا دهنده و حافظ و عطا بخش و مهربان و کریم و رحیم.)

لوح عید رضوان

❖ هذا عيد الله قد ظهر عن أفق فضل منيع.
يا أهل سرادق العظمة ثم يا أهل خباء العصمة ثم يا أهل
فسطاط العزة والرحمة غنوا و تغنوا بأحسن النغمات في أعلى
العرفات بما ظهر الجمال المستور في هذا الظهور و أشرقت شمس
الغيب عن أفق عزّ قديم. (فيا مرحباً هذا عيد الله قد ظهر بطراز
عظيم). احرموا يا ملأ الأعلى و يا أهل مدين البقاء بما ظهر حرم
الكبرياء في هذا الحرم الذي تطوف حوله عرفات البيت ثم

المشعر و المقام و طوفوا و زوروا ربّ الانام في هذه الايام التي ما أدركت مثلها العيون في قرون الاولين. (فيا بشرى هذا عيد الله قد طلع عن أفق الله العزيز الكريم). اكرعوا يا أهل الأرض و السماء كأس البقاء من أنامل البهاء في هذا الرضوان العلى الاعلى. تالله من فاز برشح منها لن يتغير بمرور الزمان و لن يؤثر فيه كيد الشيطان و بيعته الله عند كل ظهور بحجال قدس عزيز. (فيا مرحباً هذا عيد الله قد ظهر عن منظر ربّ حكيم). قدسوا يا قوم أنفسكم عن الدنيا ثم اسرعوا الى سدرة المنتهى في هذا المسجد الاقصى لتسمعوا نداء ربكم الرحمن في هذا الرضوان الذي خلق بامر السبحان و خرّ لذي بابيه أهل خباء قدس حفيظ. (فيا مرحباً هذا عيد الله قد لاح من أفق مجد متيع). اياكم يا قوم أن تحرموا أنفسكم من نفحات هذه الايام و فيها تهبّ في كل حين رائحة القميص من غلام عزّ منير. (فيا مرحباً هذا عيد الله قد أشرق عن مشرق اسم عظيم).^{٣٤٤}

(مضمون فارسی: این عید خداوند است که براستی از افق فضل

بلند مرتبه پدیدار شد.

ای اهل سرابردۀ بزرگی! و ای اهل خیمه گاه بیگناهی! و ای اهل بارگاه ارجمندی و بخشایش! با دلنشین ترین نعمات در بلندترین ایوانها بسرانید و بخوانید برای آن که جمال پنهان در این ظهور به پیدایی آمد و خورشید غیب < = ناپیدا > از افق عزّ قدیم درخشید. (پس بر شما این عید خداوند که با زیوری بزرگ نمایان شده است، مبارک باد). ای اهل عالم بالا و ای اهل عالم ابدی احرام نمائید < = مناسک بجای آورید > به سبب آنچه که حرم کبریاء در این حرمی که گرداگرد آن عرفات البیت را، سپس مشعر و مقام را طواف می کند، ظاهر شد و پروردگار همه آفریدگان را در این دورانی که مانند آن را چشمان هیچ کس در سده های پیشین

ادراک نکرده است، طواف و زیارت کنید. (پس بر شما این عید خداوند مرّده باد که به راستی از افق پروردگار عزیز و کریم طلوع نمود). ای اهل زمین و آسمان! جام بقا را از انگشتان بهاء در این رضوان نیکو و بلندمرتبه بنوشید. سوگند به خدا هر که به قطره‌ای از آن دست یابد، هرگز طی مرور زمان دگرگون نخواهد شد و حیلۀ شیطان در او اثر نخواهد کرد و خداوند او را در هر ظهوری از ظهورات جمال قدس عزیز برخواهد انگیخت. (پس بر شما این عید خداوند که به راستی از نظرگاه پروردگار دانا نمایان شده است، مبارک باد). ای مردم! نفسهایتان را از این دنیا پاک گردانید. سپس به سوی سدرۃ‌المتهی در این مسجدالاقصی بشتابید تا ندای پروردگار مهربان را در این رضوانی که به فرمان خداوند بی‌نیاز آفریده شد و در پیشگاه او اهل خیمه‌گاه قدس حفیظ سجده کردند، بشنوید. (پس بر شما این عید خداوند که به راستی از افق بزرگواری بلندمرتبه درخشید، مبارک باد). ای مردم! بر حذر باشید از اینکه خود را از بوی دلپذیر این روزها محروم نمایید و در هر لحظه از این ایام بوی پیراهن <یوسف> از وجود غلام ارجمند تابان می‌وزد. (پس بر شما این عید خداوند که به راستی از مشرق اسم عظیم درخشید، مبارک باد).

لوح و دعای عید نوروز

❖ الاعظم.

لک الحمد یا الهی بما جعلت النیروز عیداً للذین صاموا فی حبّک و کفّوا أنفسهم عمّا یکرهه رضاؤک. ای ربّ اجعلهم من نار حبّک و حرارة صومک مشتعلین فی امرک و مشتغلین بذکرک و ثنائک. ای ربّ لما زینتهم بطراز الصّوم زینهم بطراز القبول بفضلک و احسانک لان الاعمال کلها معلقة

بقبولک و منوطة بأمرک. لو تحکم لمن أفطر حکم الصوم أنه
 ممن صام في أزل الآزال و لو تحکم لمن صام حکم الافطار أنه
 ممن اغبر به ثوب الأمر و بعد عن زلال هذا السلسال. أنت
 الذي بك نصبت راية أنت المحمود في فعلک و ارتفعت أعلام
 أنت المطاع في أمرک. عرف يا الهی عبادک هذا المقام ليعلموا
 شرف کل أمر بأمرک و کلمتک. و فضل کل عمل بإذنک
 و ارادتک و ليروا زمام الأعمال في قبضة قبولک و أمرک.
 لثلا يمنعهم شيء عن جمالك في هذه الأيام التي فيها ينطق
 المسيح الملك لك يا موجد الروح و يتکلم الحبيب لك الحمد
 يا محبوب بما أظهرت جمالك و كتبت لاصفيائك الورد في
 مقر ظهور اسمک الاعظم الذي به ناح الأمم الآمن انقطع عما
 سواک مقبلاً الى مطلع ذاتک و مظهر صفاتک. أي رب قد
 أفطر اليوم غصنک و من في حولک بعد ما صاموا في جوارک
 طلباً لرضائک. قدر له و لهم و للذين وردوا عليك في هذه
 الأيام کل خير قدرته في کتابک. ثم ارزقهم ما هو خير لهم في
 الدنيا و الآخرة. أنك أنت العليم الحكيم. ^{۳۴۵}

(مضمون فارسی: او بزرگترین است.)

ای خدای من! ستایش ترا سزاست که نوروز را جشن قرار دادی
 برای کسانی که به محبت تو روزه گرفتند و نفسهای خود را از آنچه
 که رضای تو آن را مکروه می شمارد، مهار نمودند. پروردگارا!
 ایشان را از آتش محبت عطا بخش و از گرمای روزهات در اجرای
 فرمان خویش شعله ور ساز و مشغول به ذکر و ثنای خود بگردان.
 بارخدا یا! حال که ایشان را به زیور روزه زینت بخشیدی، به زینت
 قبول و به فضل و احسان خود نیز ایشان را بیارای زیرا بدرستی که
 جمیع اعمال بسته به پذیرش تو و وابسته به امر تو است. اگر برای
 کسی که روزه خود را گشوده است، حکم به روزه داری دهی به
 درستی که او از کسانی است که از ازل روزه دار بوده است و اگر

برای آن که روزه است، حکم به افطار دهی به درستی که او در زمره کسانی است که لباس امر < = مکاشفه > را خاک آلود < = تیره و تار > کرده است و از این آب زلال حیات دوری جسته است. تو همانی هستی که به توسط تو پرچم «تو با کردار خود ستایش انگیزی» برافراشته شد و درفش های «تو در دستورات خویش طاعت پذیری» بلند شد. ای خدای من! این مقام را به بندگان بشناسان تا بدانند که برتری هر امری به فرمان و کلام تو پیوسته است. و فضل هر کاری به اجازه و اراده تو است و رشته اعمال را در قبضه قبول و فرمان تو ببینند، تا اینکه هیچ چیز ایشان را از جمال تو در این روزهایی که مسیح سخن می گوید که: «این ملک از آن تو است ای آفریننده روح < = مسیح >» و حبیب < = محمد > می گوید که: «ستایش ترا سزااست ای محبوب» باز ندارد زیرا جمال خویش را ظاهر نمودی و برای یاران خود آنچه را که باعث ورود ایشان به جایگاه ظهور اسم اعظمت است، نوشتی. به وسیله آن همه مردمان زاری کردند به جز آن کسی که از غیر تو بریده بود و روی به سوی محل طلوع ذات و محل ظهور صفات تو نموده بود. پروردگارا! همانا امروز شاخه < = فرزند > تو و هر که پیرامون تو است، پس از آنکه در جوارت برای جستجوی رضای تو روزه گرفت، افطار نمود. بر او و بر ایشان و بر کسانی که در این روزها به بارگاہت وارد شده اند، همه نیکویی هایی را که در کتابت نهاده شده است، مقدر نما. سپس اینان را از آنچه که برایشان در دنیا و آخرت نیکو است، روزی ده. بدرستی که توئی بسیار دانا و حکیم.)

❖ هو الله. ای پروردگارا! این دوستان یاران تو اند و سرمست پیمانه پیمان تو. همه پرورده آغوش بخشش اند و شیرخوار پستان دهش خداوند آفرینش. اگر مستمندند ولی هوشمندند. اگر ناتوانند ولی زورمندند، چه که تو پشتیبانی. تو یاور مهربانی. در جهان کیهان سربلند نما و در ایوان

یزدانی جای بده. در انجمن بالا روسفید کن و در امید بگشا و
از بخشش آسمانی بهره بخش. شب تیره را روز فرما و روز
نوروز را فیروز کن، توئی توانا، توئی بینا، توئی شنوا، توئی
بی همتا، توئی مهربان. - ۳۴۶ عع

مناجات‌هایی از حضرت ولی امرالله

❖ هو الله. ای رب توانا! تو شاهدی که در این لیلۀ لیلا بر این عاشقان بینوا چه وارد گشته و در این سالیان دراز از حین مفارقت وجه صبیحت به چه سوز و گدازی اهل راز دمساز. ای مولای قدیر! افتادگی و بیچارگی آوارگان کویت را میپسند و به شدید القوی این مشیت ضعفا را تأیید کن. در انجمن عالم عزیزانت را عزیز و مقتدر فرما و به تحقق آمال این بال و پر شکستگان را سرافراز و مفتخر کن تا در این چند روزه حیات عزت و رفعت آئینت را به دیدهٔ عنصری بنگریم و به قلبی شاد و روحی مستبشر به سوی تو پرواز کنیم. تو دانی که نام و نشانی بعد از تو نخواهیم و سرور و شادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو ننمائیم. پس وعده را وفا نما و جان و روان این خسته دلان را نشئه‌ئی تازه بخش. دیدهٔ انتظار را روشن کن و جرح قلوب کثیبه را التیام ده. به سرمنزله مقصود کاروان‌های مدینهٔ عشقت را به زودی برسان و به ساحت وصال دردمندان هجرت را بکشان زیرا در این عالم ادنی جز ظفر و نصرت امرت را نخواهیم و در جوار رحمت کبریٰ جز امید وصال آمالی در دل نداشته و نداریم. توئی گواه، توئی ملجاء و پناه، توئی نصرت دهندهٔ این جمع بی‌گناه. - بندهٔ آستانش شوقی^{۳۴۷}

❖ هو الله. ای قویٔ قدیر و حافظ امین! اغنام تو هستیم، محافظه نما. منادیان امر توئیم، تأیید و توفیق بخش. ناشرین نفحهٔ طیبهٔ مسکیهٔ الهیه هستیم، ما را از مادونت فارغ کن و پاک و مقدس نما. حامل پیام نجاتیم، به اعمال و اخلاقی ملکوتی در انجمن عالم مبعوث فرما. منتظر ظهور بشارات توئیم و دل به وعده‌های محکمت بسته،

قوّهات را نمایان نما و به تحقّق آمال، این قلوب محترقه را
 شاد و مستبشر کن. این فئه مظلومه را از بدو ظهور در کهف
 منبع و ملاذ رفیعت محافظه فرمودی و در تحت سلاسل و
 اغلال آتین مُبینت را اعلان فرمودی و در آتش بلا رُخ
 حبیبانت را برافروختی و به دماء شهیدانت شجره امرت را
 سقایت کردی. هیکل زیبای مقدّس امرت را از ظلم و جفای
 دول و ملوک عالم و لعن و طعن اعداء و دسائس ناقضان
 اهریمنان سست عنصر حمایت و وقایت فرمودی و به انواع
 محن و بلایا و اسرت و غربت و نفی و زندان رافعین لوایت را
 ممتحن و مخصّص فرمودی. حال وقت نصرت و عزّت
 است. ابواب آسایش و جلال را بر وجه این ستمدیدگان
 مفتوح کن و عظمت و سطوت قدیمهات را نمایان نما.
 بهائیان مظلوم را قوّت عنایت کن و مفتخر و مشتهر نما و
 عالم ملک را در ظلّ ظلیل شریعت مقدّسهات در آور. آنچه را
 به ایرانیان که یاران عزیز تواند وعده فرمودی، ظاهر کن و
 وعود الهیّه که در کتاب اقدس مسطور، اکمال و اتمام فرما.
 توئی مقلب قلوب و کاشف کروب، توئی سمیع و مجیب و
 توئی قادر و توانا. - بنده آستانش شرقی^{۳۴۸}

❖ هو الله. ای مولای شفق و حنون! از ملکوت ابهات
 نظری به حال این پروردگان ید عنایت افکن و حزب
 مظلومت را قوّت و شهرتی ده. آتش فرقت و حرقت بنشان
 و به ماء معین هدایت من علی الارض تسکین و تخفیف ده.
 قلوب پژمرده دوستان را به یشارتی جدید مشعوف کن و
 بنیان مجید امرت را در آن اقلیم مقدّس استوار و مرتفع
 فرما. هر مشکلی را به ید قدرتت رفع کن و وحشت و
 اضطراب را به آسایش دل و جان تبدیل ده. آشفتهگان رویت
 را به تحقّق آمال تسلیت بخش و این آوارگان مستمند را در

کَهِف حِرَاسَت و حِمَايَت مَحْفُوظ دَار. - بِنْدَةُ آسْتَانَش شَوْفِي ۳۴۹
 ❖ هُوَاللّٰه. اِي خُدَاي مَهْرِبَان! نَبَا عَظِيْمَت رَا بَه اَسْبَابِي
 غِيْبِي دَر عَالَم اَمَكَا نَصْرَتِي سَرِيْع بَخْش و يَارَان اِيْرَان رَا دَر
 اِيْن سَبِيْل بَه خُدَمَا تِي فَا تَق مَوْفُوق كُن. سَرَا پْرَدَةُ و حُدُت عَالَم
 اِنْسَانِي رَا دَر قُطْب اَفَا ق بَه مَوْجِب تَعَالِيْم رِبَانِيَهَات مَرْتَفِع نَمَا
 و يَارَان اَن سَا مَان رَا دَر سَا يَةُ اَن خِيْمَةُ يَكْرَنْگ دَر اِنْظَار عَالَم
 جَلُو ه. اِيْن حَزْب مَتَشَتَّت رَا دَر ظَلَّل لُوَاء مِيثَا قَت نَا صِرَا
 مَظْفَرَا جَمْع كُن و هَر يَك رَا عَزِيْز دُو جِهَان فَرَمَا. اَلَاء و نَعْم
 مَادِي و مَعْنُوِي رَا بَر خَادَمَا ن جَانْفَشَان اَمْرَت مَبْذُول كُن و
 اِيْن بِنْدَگَان بَا و فَا يَت رَا دَر مَلَكُوْت خُوِيْش بَه ثَوَابِي جَزِيْل فَا تَز
 و نَا ثَل فَرَمَا. - بِنْدَةُ آسْتَانَش شَرْقِي ۳۵۰

❖ هُوَاللّٰه. رَبَّنَا و مَلَا ذِنَا اَزَل كَرْوِيْنَا بَزُوْع شَمْس و عَدَك
 الْكَرِيْم و حَقَّف هُوْمُنَا بِنَزُوْل مَلَا ثَكَّة نَصْرَك الْمَسِيْن و اَنْر
 اَبْصَارِنَا بِمَشَاهِدَةُ اَيَات اَمْرِك الْعَظِيْم. رَبَّنَا اَفْرَغ عَلَيْنَا صَبْرَا
 مَن لَدُنْكَ. رَبَّنَا افْتَح عَلِي و جُوْهِنَا اَبْوَاب السَّعَادَةِ و الرَّخَاء و
 اَذَقْنَا حَلَاوَةَ الْهَنَاء و اَرْفَعْنَا مَقَامَا اَنْت اَوْعَدْتَنَا بَه فِي صَحْفِكَ و
 كَتَبِكَ. اِلِي مَتِي يَا اِلَهِنَا هَذَا الظُّلْم و الطَّغْيَان. اِلِي مَتِي هَذَا الْجَوْر
 و الْعُدْوَان. هَل لَنَا مَن مَأْمَن اِلَا اَنْت لَا و حَضْرَةَ رَحْمَانِيْتِكَ.
 اَنْت بِجَيْرِ الْمَضْطَرِّيْن. اَنْت سَمِّع دَعَا الْمَلْهُوْفِيْن. اَدْرَكْنَا اَدْرَكْنَا
 بِفَضْلِكَ يَا رَبَّنَا الْاِيْهِي و لَا تَخَيِّبْ اَمَالِنَا يَا مَقْصُوْد الْعَالَمِيْن و
 اَرْحَمِ الرَّاحِمِيْن. - بِنْدَةُ آسْتَانَش شَوْفِي ۳۵۱
 (مَضمُون فَارْسِي: اَوْسْت خُدَاوَنْدَگَار.)

بَار خُدَا يَا! اِي پَنَاه و پَنَاهْگَاه مَا! اَنْدُو ه و مَشَقَّتْ هَاي مَا رَا بَا
 دَر خَشِيْدِن اَفْتَاب و عِدَّة كَرِيْمَت زَانَل كُن و بَا نَزُوْل مَلَا ثَكَّة نَصْرَت
 اَز اَحْزَان مَا بَكَا ه و دِيْدَگَانْمَان رَا بَه دِيْدَار اَيَات و نَشَانْ هَاي اَمْر
 عَظِيْمَت رُوْشَن كُن. بَار خُدَا يَا! صَبْرِي بَه مَا دَه. پَرُوْر دَگَارَا! دَر هَاي
 نِيَكْبَخْتِي و اَسَا يَش رَا بَه رُوِيْمَان بَگَشَا و شِيْرِيْنِي زَنْدَگَانِي خُوْش

روحانی را به ما بچشان. ما را به منزلت والایی که در کتابها و رساله‌های خویش وعده داده‌ای، برسان. خداوند! این ستم و طغیان تا کی؟ و این جور و دشمنی تا چند؟ آیا ما را به غیر از تو پناهگاهی هست؟ سوگند به آستان رحمتت که نیست. همانا توئی فریادرس بیچارگان، توئی شنونده دعای ستمدیدگان. ای پروردگار آبهی! ما را دریاب، ما را با فضل دریاب و ای مقصود عالیمان و ای مهربان‌ترین مهربانها! ما را نوید مکن.

❖ رَبَّنَا وَقِنَا عَلَىٰ مَعْرِفَةِ أَمْرِكَ الْعَظِيمِ وَالتَّخْلِيقِ بِخَلْقِكَ الْكَرِيمِ وَالسَّلُوكِ فِي مَنَهِجِكَ الْقَوِيمِ بِفَضْلِكَ الْقَدِيمِ وَجُودِكَ الْعَمِيمِ. أَنْتَ أَنْتَ الْعَلِيمُ، أَنْتَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. - بنده آستانش شوقی ۳۵۲

(مضمون فارسی: ای پروردگار ما! به فضل قدیم و بخشش عیبت = همگان و همه جا فراگیری > ما را بر شناسایی امر عظیمت موفق بدار و به خلق و خوی کریمت مزین فرما و در راه استوار امرت سالک کن. توئی دانا و توئی بخشنده و مهربان.)

مختصری از تاریخ دیانت بهائی

حضرت باب

(مؤسس شریعت بابی، قائم موعود، مبشر به
ظهور بعدی، نقطه اولی، حضرت اعلیٰ)
۱۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ - ۹ جولای ۱۸۵۰

♦ دیانت بهائی برگرد رسالت الهی دو شخصیت بارز اصلی دور می‌زند. اولین ایشان جوانی به نام سید علی محمد از اهالی شیراز است که بعدها خود را باب نامید و در سن بیست و پنج سالگی در ۲۳ ماه می ۱۸۴۴ میلادی برابر با پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری قمری با اظهار امری نوین، با کتاب و احکامی جدید، به عنوان مظهر الهی و مؤسس شریعت بابی، در مقام مبشر به ظهور بعدی <= حضرت بهاءالله > و آمدن پیامبری که بنا بر پیشگویی‌های مندرج در کتب و آثار مقدس پیشین موعود جمیع ادیان است، ظاهر شد. او فرزند سید محمد رضا و فاطمه بیگم از خانواده سادات حسینی در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز چشم به جهان گشود. خانواده وی از طرف پدر و مادر هر دو از تاجران خوشنام و مشهور شیراز بودند. کودک بود که پدر رخت از جهان بریست و سرپرستی وی به عهده دایی بزرگوارش آقا میرسید علی قرار گرفت. شش ساله بود که دایی او را به مکتب سپرد. شیخ عابد، معلم مکتب به فراست دریافت که اخلاق و رفتار او هیچ گونه مشابهتی با دیگر کودکان ندارد و این کودک دانا و تیزهوش را نیازی به درس مکتب و استاد نیست. دوران شباب را به تجارت و

عبادت گذراند و از ده سالگی به حجره دایی خویش رفت و در امر تجارت با وی همراهی کرد. پانزده ساله بود که به بوشهر سفر کرد و به تنهایی به تجارت پرداخت. پس از پنج سال اقامت در آن شهر در سال ۱۲۵۷ هجری قمری برای زیارت عتبات عالیات عازم عراق شد. در این سفر هفت ماهه جناب سید کاظم رشتی مکرر به حضورش مشرف گردید. پس از مراجعت از کربلا در ربیع الاول سال ۱۲۵۸ هجری قمری با خدیجه سلطان خانم، دختر عموی مادر خویش پیمان زناشویی بست.

پس از اظهار امر اولین کسی که به وی ایمان آورد، ملاحسین بشرویه‌ای که ملقب به باب‌الباب توسط سیدباب گردید، بود و بنا بر وصیت سید کاظم رشتی در پی یافتن موعود منتظر به شیراز آمده بود. حرم مبارک آن حضرت نیز بنا بر اظهار جمال اقدس ابهی، نخستین خانمی بود که به شرف ایمان مشرف گشت. باب‌الباب به همراه هفده تن دیگر از مؤمنان اولیه بدو به حروف حی معروف گردیدند. ایشان خود فی نفسه و بدون خواستن دلیل و برهان آن حضرت را شناختند و مؤمن شدند که عبارتند از: ملامحمد حسن برادر باب‌الباب، ملامحمد باقر همشیره زاده باب‌الباب، ملاعلی بسطامی، ملاخدا بخش قوچانی ملقب به ملاعلی، ملاحسن بجزستانی > همه ایشان از ناحیه خراسان بودند <، سید حسین یزدی، ملامحمد روضه‌خوان یزدی > این دو از یزد بودند <، سعید هندی > از سرزمین هندوستان <، ملامحمود خوئی، ملاجلیل ارومی، ملااحمد ابدال مراغه‌ای، ملایوسف اردبیلی، ملاباقر تبریزی حرف حی که بیش از همه عمر کرد > این پنج تن از آذربایجان بودند <، جناب طاهره، میرزا محمد علی قزوینی شوهر خواهر جناب طاهره

و میرزا هادی پسر ملا عبدالوهاب قزوینی > این سه از ناحیه قزوین بودند < و هیجدهمین نفر یعنی آخرین حرف حیّ ملا محمد علی ملقب به قدّوس > از ناحیه مازندران < بود. در میان مؤمنان اوّلیه تنها یک زن وجود داشت که صرفاً با دیدن آیات به سید باب گروید و هرگز به دیدار طلعت اعلیٰ نائل نگشت و توسط حضرت بهاء الله لقب طاهره یافت. دوازده نفر از این هیجده تن شهید شدند: نه نفر در قلعه طبرسی => جنابان ملا حسین، ملا محمد حسن، ملا محمد باقر، ملا یوسف اردبیلی، ملا جلیل ارومی، ملا احمد ابدال مراغه‌ای، ملا محمود خوئی، میرزا محمد علی قزوینی، قدّوس در بابل <، دو نفر در طهران => جنابان طاهره و سید حسن یزدی <، یک نفر در عراق > جناب ملا علی بسطامی <.

اظهار امر علنی حضرت باب در ۲۶ شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق با دهم سپتامبر ۱۸۴۴ میلادی، هنگام زیارت مکه و انجام حج اکبر روی داد. ۳۵۳ حضرتش پس از انجام اعمال حج به مسجد الحرام وارد شد و حلقهٔ درب کعبه را بدست گرفته و سه مرتبه انی انا القائم الذی کتم به تنتظرون (مضمون فارسی: همانا منم آن موعودی که در انتظار دیدارش هستید) را در نهایت وضوح و بلاغت بیان فرمود و در حالیکه سکوت محض برقرار بود، همهٔ حاجیان آن را شنیدند و هر یک در مراجعت خبر را به دیار خویش برد و بدین وسیله ندای ظهور سریعاً در سرزمین‌های اسلامی پخش شد. ۳۵۴ سپس در ماه صفر ۱۲۶۱ هجری قمری به بوشهر بازگشت. از آنجا که به امر مبارک پیش از ورود به شیراز، خبر ظهور ضمن اذان و از بالای منابر به مردم ابلاغ گردیده بود، حضرت اعلیٰ خود را به مأمورین حاکم فارس، حسین خان آجودان باشی که برای دستگیری وی و قدّوس و

ملاعلی اکبر اردستانی اعزام شده بودند، معرفی کرد. اما به وساطت امام جمعه و دائی خویش آزاد گردید و از آن پس تحت نظر قرار گرفت.

پس از این واقعه جناب وحید، آقا سید یحیی دارابی که فرزند سید جعفر کشفی از علمای عظام اسلام بود، به شرف ایمان فائز گشت. او از سوی محمد شاه قاجار مأمور تحقیق در امر حضرت باب شده بود و با وجود آنکه خود سی هزار حدیث از حفظ داشت، طی سه جلسه تشرّف مجذوب و مؤمن گشت و سپس به تبلیغ امر در بروجرد و کردستان و شیراز و قزوین و اصفهان و اردستان و یزد و نیریز پرداخت. و سرانجام در نیریز در راه پایداری بر ایمان خود شهید شد. نقطه اولی در تابستان سومین سال اظهار امر پس از هجوم داروغه شیراز به منزل حضرتش، به اصفهان عزیمت نمود و نزدیک به شش ماه در آن شهر اقامت گزید. در این شهر به دلیل تحریک حاج میرزا آغاسی صدراعظم مبنی بر اقدام به صدور فتوای قتلش، به تدبیر منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان از مرگ برست. سپس دستگیر و تحت الحفظ به کاشان برده شد و از آنجا به زنجان و تبریز و پس از چهل روز به ماکو اعزام گردید و مدت نه ماه در سجن ماکو که به صورت قلعه‌ای بر فراز قلّه کوه بود، محبوس گردید.

در دوران اسارت در سجن ماکو حوادث ناگواری روی داد که همگی در پی وقایع قزوین بود. بدین ترتیب که با کشته شدن ملا محمد تقی برغانی، حجة الاسلام قزوین و عمو و پدر شوهر جناب طاهره به دست یک جوان شیخی که به تازگی از کربلا مراجعت کرده بود، جمعی از بایبان بی‌گناه متهم و اسیر و به پایتخت اعزام شدند. پس از آن نخستین

حبس حضرت بهاء الله در طهران روی داد که به امر میرزا محمد شفیع صاحب دیوان و به دلیل کمک به اسرای قزوین انجام گرفت. دیگر شهادت شیخ صالح کریمی به اتهام قتل ملا محمد تقی برغانی در طهران است که اولین شهید امر در ایران محسوب می‌گردد. نیز شهادت حاجی اسدالله و ملا ظاهر شیرازی و ملا ابراهیم محلاتی در قزوین، همچنین حبس حضرت طاهره به اتهام مذکور در قزوین و خلاصی وی به اراده و اقدام حضرت بهاء الله و انتقالش به طهران است.

سید باب به دلیل هواخواهی و انجذاب مردم و حاکم ماکو به وی، به فرمان حاج میرزا آغاسی به قلعه چهریق در نزدیکی سلماس در دهم آوریل ۱۸۴۸ منتقل شد و مدت ۲۷ ماه در آنجا محبوس بود. در دوران سجن چهریق نیز رخدادهای مهمی روی داد از جمله:

۱- اعزام ربّ اعلیٰ از چهریق به تبریز پس از سه ماه و به امر حاج میرزا آغاسی تا علمای تبریز در خاموش کردن امر و مؤسس آن اقدام نمایند.

۲- تشکیل مجلس تحقیق و استنطاق و نوعی محاکمه در حضور علمای تبریز و ناصرالدین میرزای ولیعهد که در آن حضرتش در پاسخ به پرسشهای چندین تن از مجتهدان در کمال صراحت فرمود: "منم آن قائمی که مدت هزار سال است منتظر ظهور او می‌باشید و به شنیدن اسمش قیام نموده، مشتاق زیارت و لقای او بوده‌اید. منم نقطه مشیت اوّیه و محل نزول آیات و بیّنات الهیه." چون علما و حاضرین در مجلس این ادعای عظیم را مبنی بر ادعای ظهور موعود منتظر و استقلال شریعت و نزول وحی دانستند، رأی به تعزیر و تعذیب دادند و سپس فتویٰ به قتل وی دادند.

۳- عزیمت ملاحسین بشرویه‌ای و متعاقب وی قدوس به مشهد، هنگامه تبلیغ ایشان، ایجاد بیت بایه و شهرت آن، اسیر شدن حسن، خادم ملاحسین و رهایی وی به دست بایان و سرانجام برخاستن فریاد یا صاحب الزمان در مشهد.

۴- تشکیل اجتماع بدشت، قریه‌ای در حوالی شاهرود در اول تابستان سال ۱۸۴۸ میلادی به مدت بیست و دو روز که بنیان‌گذار آن میرزا حسین علی نوری که در جامعه بایی با لقب جناب بهاء شناخته شد، بود. قدوس و جناب طاهره و جمعی قریب هشتاد و یک نفر از اصحاب در آنجا مهمان و در خدمت حضرت بهاء‌الله بودند. هدف اصلی این اجتماع آن بود که استقلال دوره ظهور بیان با شرایطی مناسب و نهایی تکمیل گردد و از آداب و سنن شرایع گذشته انفصال یابد. هدف دیگر آن بررسی امکانات نجات حضرت اعلیٰ از حبس قلعه چهریق بود که هدف نخست قرین موفقیت گردید ولی هدف دوم از ابتدا محکوم به شکست بود. در نخستین روز این انجمن جناب فاطمه ام سلمه که از سوی سید کاظم رشتی ملقب به قرّة‌العین گردیده بود، برای اولین بار ندای آزادی از قید و بند گذشته را بلند نمود و در مقابل همه بپا خاست و حجاب از چهره خویش برانداخت. بدنبال این واقعه، آشفتگی و انقلاب در حمایت و مخالفت با عمل وی در جمع یاران بوجود آمد. اوضاع متشنج چند روزی ادامه داشت تا آنکه کاردانی و تدبیر حضرت بهاء‌الله آرامش و توافق نظر را به ارمغان آورد و حضرتش همگی را به خدمت هدایت فرمود و قرّة‌العین را مزین به لقب "طاهره" نمود.

۵- دیگر مرگ محمد شاه قاجار در چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی و فرار و پناهندگی حاج میرزا آغاسی به عراق

و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر می باشد.

۶- دیگر واقعه قلعه شیخ طبرسی است. ملاحسین بشرویه ای به همراه ۲۰۲ نفر از اصحاب به امر حضرت باب با علم های سیاه از خراسان راهی مازندران شدند و در ۱۲ اکتبر ۱۸۴۸ میلادی به حومه مقبره احمد بن علی بن ابیطالب طبرستانی یا شیخ طبرسی > که از علمای عظام و محدثین اسلامی بوده و مقبره اش در ده کیلومتری بارفروش = بابل می باشد < رسیدند و به ناچار برای دفاع در مقابل یورشهای دشمنان و مخالفین برج و بارویی ساختند. سپس حضرت بهاء الله از قلعه بازدید نمود و به نور بازگشت. پس از آن قدوس را از حبس ساری به قلعه آوردند و تعدادشان بالغ بر ۳۱۳ نفر گردید. این عدد همانست که در حدیث می فرماید اصحاب قائم به تعداد اصحاب رسول الله در غزوه بدر کبری خواهند بود که آنان نیز ۳۱۳ نفر بودند. اصحاب به مدت هفت ماه با شهامتی حیرت انگیز از خود دفاع کردند و چندین هزار تن از سپاهیان لشکر دولتی را که به فرمان امیرنظام برای سرکوبی ایشان اعزام شده بودند و مجهز به توپ و تجهیزات سنگین نظامی بودند، به دفعات شکست دادند تا اینکه در یکی از بزرگترین یورشهای دشمن، ملاحسین بشرویه ای شهید شد و قوای دولتی نیز منهزم گردید. سرانجام فرمانده قوای دولتی، مهدیقلی میرزا که عموی ناصرالدین شاه بود به حيله قرآن را مهر کرد و قسم یاد کرد که به احدی صدمه ای نزند اما برخلاف سوگندش همراه با سپاهیان با شمشیرهای آخته به ناگاه بر سر سفره غذا حمله کردند و اصحاب را شهید نمودند و قدوس را به بارفروش برده و از آنجا به قنای سعید العلماء در سبزه

میدان بابل قطعه قطعه کردند.

۷- دیگر واقعه شهادت هفت تن از مؤمنین به امر است که معروف به شهدای سبعة طهران می باشند و چهار ماه پیش از شهادت حضرت اعلی رخ داد. این هفت شهید عبارتند از: حاج میرزا سید علی دائی سید باب، میرزا قربانعلی بارفروشی، حاجی ملا اسمعیل قمی، سید حسین ترشیزی، حاج محمد تقی کرمانی، سید مرتضی زنجانی و محمد حسین مراغه‌ای.

۸- دیگر واقعه نیریز است که طی آن جناب وحید اکبر و اصحابش به ناچار به قلعه خواجه پناه بردند و در آنجا مجبور به دفاع شدند و در تمامی حملات، لشکرهای مهاجم و مخالف را شکست دادند. سرانجام زین العابدین خان، حاکم نیریز و فرمانده قوا متوسل به حيله و خدعه گردید و قرآن مَهر کرد و سوگند یاد کرد که به اصحاب صدمه‌ای نخواهد زد. لیکن با همین سوگند دروغ بر یاران امر غالب گردید و همه ایشان و خانواده‌شان را به فجیع‌ترین وضع شهید نمود. وحید نیز در اواخر واقعه، ده روز پیش از شهادت ربّ اعلی شهید گشت.

۹- دیگر شروع واقعه زنجان است. در آن رویداد بزرگ دهها هزار سپاهی که از سوی امیرنظام بدانجا گسیل شده بودند، مکرر از سه هزار اصحاب ملامحمد علی زنجانی <= حجت زنجانی > که در قلعه علی مردان خان محصور بودند، شکست خوردند. این واقعه تا شش ماه پس از شهادت حضرت ربّ اعلی ادامه یافت و منجر به شهادت جناب حجت و ۱۸۰۰ نفر از اصحاب وی گردید. ۳۵۵

رسالت پرشکوه حضرت باب شش سال و اندی دوام یافت و سرانجام این دوران کوتاه پرماجرا به شهادت وی

منتهی گشت. بدین ترتیب که حضرتش را به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر پس از ۲۷ ماه سجن در چهریق به تبریز آوردند و مدت بیست روز در ارگ علیشاه اسکان دادند. از آنجا که آغاز صدارت امیرکبیر همراه با بروز هرج و مرج و شکل‌گیری اوضاعی آشفته در سراسر ایران بود، وی به جای بکار بردن تدبیر و سیاست برای برقراری آرامش، قتل و سیاست را برگزید. پنداشت که با کشتن سید باب کشور آرام می‌گردد، لذا فرمان صادر نمود و برای حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله حکمران آذربایجان فرستاد مبنی بر اینکه به محض ورود ربّ اعلیٰ با مریدانی که مصرّ به ارادتش هستند، در میدان سربازخانه تبریز به دار آویخته شوند. نیز فوج آرامنه ارومیه را که سرتیپ ایشان سام‌خان ارمنی بود، مأمور اجرای این امر نمود. هنگامی که حمزه میرزا بر فرمان و نیت امیر آگاهی یافت، به حامل فرمان که میرزا حسن خان، برادر امیر بود، گفت که امیر بایستی برای خدمات بزرگ به وی رجوع کند همچون جنگ با روم و روس و اینگونه امور از مشاغل او باش است. او افزود که همانند ابن زیاد و ابن سعد که فرزند رسول خدا را بدون هیچ گناهی به قتل رساندند، نیست. میرزا حسن خان تمامی آنچه را که از حمزه میرزا شنیده بود، برای برادر خویش امیرکبیر نگاشت. او نیز به تعجیل جواب فرستاد و فرمان دیگری صادر کرد مبنی بر اینکه میرزا حسن خان خود مباشر این کار شود. بنابراین میرزا حسن خان خود به اجرای فرمان اقدام نمود. پیشتر حضرت باب را به دستور حمزه میرزا از چهریق به تبریز آورده بودند و او ربّ اعلیٰ را در محلّ یکی از مقربان خود وارد کرده بود تا در نهایت احترام با ایشان رفتار شود. میرزا حسن خان فرشباشی خود را فرستاد تا سید باب و هر کس

را که با اوست، به سربازخانه بزرگی که در میان شهر قرار داشت، بیاورد و در یکی از حجره‌های آن منزل دهد. نیز به سام‌خان اطلاع دهد که با سربازان خود از آنجا محافظت نماید. فردای آن روز سید باب را برای گرفتن فتوای قتل نزد سه نفر از علمایی که مطیع فرمان امیر و نه خداوند علیم و خبیر بودند، بردند. این سه تن گفتند که ملاقات با وی لازم نیست و فتوایی را که قبلاً نوشته بودند، به فراشباشی دادند. فراشباشی با سه حکم قتل، حضرت باب را به سربازخانه بازگردانید و به دست سام‌خان سپرد و گفت: "در دین اسلام به فتوای سه مجتهد قتل این شخص واجب است. حال تو هم از طرف دولت مأموری هم از جانب ملت. دیگر بر تو یاسی نیست."

چون سام‌خان وضع را اینگونه دید و از خدا بیم داشت، رعب الهی در قلبش وارد شد و در کمال ادب به خدمت حضرت اعلیٰ عرض نمود که مسیحی است و عداوتی با وی ندارد و افزود: "اگر حقی در نزد شماست، کاری کنید که من داخل در خون شما نشوم." حضرت باب فرمودند: "تو به آنچه مأموری، مشغول باش. اگر نیت تو خالص است حق ترا از این ورطه نجات خواهد داد." سام خان حکم کرد که در پیش همان حجره حبس نردبان گذاشتند و بر پایه آن که مابین دو حجره بود، میخ آهنین کوبیدند و دو ریسمان به آن میخ بستند که با یکی حضرت اعلیٰ را و با دیگری میرزا محمد علی زنوزی، یکی از پیروانش را که بعدها ملقب به انیس گردید و خود ملا و از خانواده علمای بود و در این لحظات حاضر نشده بود دست از محبت و ارادت به مولایش بردارد، بیاویزند. سربازان در سه صف آماده شدند که هر صف به تعداد

دویست و پنجاه نفر بود. نخست صف اوّل شلیک کرد، سپس صف دوّم و بعد از آن بلافاصله صف سوّم شلیک کرد. از دود باروت فضا تاریک شد. چون دود فرو نشست، میرزا محمّد علی را دیدند که ایستاده است و به هیچ وجه اثری از جراحت در بدن ندارد. لیکن حضرت اعلیٰ را غائب دیدند و همگی ندا برآوردند که سید باب غائب شده است. چون تفحص نمودند، ایشان را در حجره‌ای که آقا سید حسین کاتب محبوس بود، یافتند. فراشیاشی مشاهده نمود که حضرت اعلیٰ در کمال اطمینان و آرامش نشسته و با آقا سید حسین صحبت می‌دارد و سپس روی به فراشیاشی نموده، فرمود: "من صحبت خود را تمام نمودم. حال هر چه می‌خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید." فراشیاشی به خاطر آورد هنگامی که حضرت باب با سید حسین مشغول صحبت بود، دست سید حسین را کشیده و گفت: "حال وقت نجوی نیست." حضرتش فرمود: "تا من این صحبتها را که با او می‌داشتم، تمام نکنم اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند، موئی از سر من کم نخواهد شد."

فراشیاشی از همانجا عازم خانه خویش شد و از شغل خود استعفا داد. سام خان نیز با مشاهده این واقعه فوج خود را برداشت و از سربازخانه بیرون رفت و گفت: "اگر مرا بند از بند جدا کنند که مرتکب چنین امری شوم، هرگز نخواهم شد."

بی‌درنگ آقا جان خان سرتیپ فوج خمسه که به فوج ناصری معروف بود، حاضر شد و گفت که این کار را انجام می‌دهد و ثواب را خواهد برد. سپس ایشان را به همان ترتیب نخست بستند و شلیک کردند. برخلاف مرتبه قبل که تیرها فقط به طناب اصابت کرده بود، این بار از شدت ضربات

گلوله‌ها دو هیکل به یکدیگر پیوست و دو بدن درهم آمیخت،
بجز سر و صورت که آسیبی ندیده بود.

شهادت حضرت باب در روز ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶
هجری قمری مطابق با نهم جولای سال ۱۸۵۰ میلادی در
سی و یکمین سال حیات و هفتمین سال از اظهار امرش
اتفاق افتاد. در همان روز، هنگام غروب آفتاب جسد
مطهرش و جناب انیس را از میدان سربازخانه به خارج شهر
کنار خندق منتقل نمودند و چهار دسته محافظ، هر یک
مرگب از ده سرباز را به مراقبت گماشتند. نیمه شب دوم یکی
از بایبان به نام حاجی سلیمان خان، پسر یحیی خان از
صاحب منصبان محمد شاه، که به قصد خلاصی حضرت
اعلی از حبس به تبریز آمده بود و از واقعه شهادت وی
آگاهی نداشت، توسط حاجی الله یار موقف گردید آن دو
جسد مطهر را به کارخانه حریربافی متعلق به یکی از بایبان
میلان <= حاج احمد میلانی > منتقل کند. روز بعد آنها را
در صندوق چوبی که برای این منظور تهیه شده بود، نهادند
و سپس به امر حضرت بهاء الله به طهران نقل مکان دادند.
اجساد پس از پنجاه و اندی سال که در اماکن مختلف
نگهداری و پنهان بود، به دستور حضرت عبدالبهاء به ارض
اقدس حمل گردید و در دامن کوه کرمل، در محلی که قبلاً
حضرت بهاء الله تعیین نموده بودند و بنای مستحکمی برای
این منظور به نام "مقام اعلی" بنا شده بود، استقرار یافت و
اکنون محل زیارت و دیدار جمع کثیری از بهائیان عالم و
توریست‌های جهان می‌باشد.^{۳۵۶}

دشمنی بسیاری از علما و مجتهدان دوران نسبت به او و
پیروانش حساب نداشت. در مقابل علاوه بر مردم عادی،
چهارصد تن از زبده‌ترین علما و محققان زمان بدو ایمان

آوردند و هر اندازه بر تعداد مؤمنان افزوده می‌گشت، بر فشار و آزار و اذیت شماری از علما و نیز دولت و دولتمردان فزونی می‌گرفت به طوری که در اندک مدتی بیش از بیست هزار نفر از پیروان او به شیوه‌های گوناگون و به فتوای ملایان و فرمان امیرکبیر از دم تیغ گذشتند. بدین ترتیب که شهادت ایشان رقت فراوان و نیز تحسین بی‌حدّ تنی چند از نویسندگان غربی، سیاستمداران، جهانگردان، ادبا و دانشمندان را برانگیخت و برخی که خود ناظر چنین صحنه‌های نفرت‌انگیزی بودند، مشاهدات خود را در کتابها و یادداشتهای روزانه خویش ثبت کردند.

حضرت باب که از تمامی حقوق و امتیازات رسالتی مستقل برخوردار بود، دارای آثار بسیاری است که به دو دسته پیش و پس از اظهار امر تقسیم می‌گردد. در میان آثار پیش از اظهار امر مبارک می‌توان از رساله فقهیه، رساله سلوک و تفسیر سوره بقره نام برد. آثار پس از اظهار امر شامل کتابها، رسالات، صحیفه‌ها، توقیعات، تفاسیر، ادعیه، زیارتنامه‌ها و الواح متعدد است از جمله:

- تفسیر سوره یوسف، تفسیر سوره کوثر، تفسیر سوره توحید، تفسیر سوره حمد، تفسیر سوره العصر، تفاسیر هاء، تفسیر بسم‌الله.
- صحیفه مخزونه، صحیفه بین الحرمین، صحیفه اعمال سنه، صحیفه رضویه.

- رساله ذهبیه، رساله عدلیه، رساله اثبات نبوت خاصه، رساله غناء، دلائل سبعه.

- زیارتنامه شاه عبدالعظیم.

- لوح حروفات.

- توقیع سلطان عبدالمجید، توقیع والی شوشتر، توقیع خصائل سبعه، توقیعات محمد شاه، توقیعات حاج میرزا آقاسی، توقیع

- کتاب الروح، کتاب الاسماء، کتاب پنج‌شان و...
- مهمترین اثر ایشان کتاب بیان فارسی و عربی است که حاوی بشارات روشن و واضح به ظهور حضرت بهاء‌الله، نصایح اخلاقی، شرح معانی قیامت و بهشت و جهنم و رجعت و میزان و ساعت و سایر اصطلاحات مرموز و بفرنج قرآن و احادیث، احکام و تعالیم جدید از نماز و روزه و ازدواج و طلاق و ارث و نظافت و لطافت و رحم بر حیوان و نهی از مواد مخدر و مسکرات و عدم جواز توبه نزد خلق و صعود بر منابر... و غیره است.

پس از ظهور حضرت بهاء‌الله دیگر دینی به نام بابی یا شریعتی به نام بیان عملاً باقی نماند اما بسیاری از احکام آن مانند اجازهٔ تنزیل، تقویم، تحدید مهر، حقوق‌الله، تربص، رحم بر حیوان، حرمت حمل سلاح و تخویف ناس، حرمت توبه نزد اشخاص، حرمت صعود بر منابر، حرمت دل‌آزاری، نهی از نماز جماعت جز در نماز میت و غیره... در کتاب مستطاب اقدس وارد و جزء احکام دیانت بهائی قرار گرفت. ۳۵۷

❖ این حقیقت که حضرت باب، بنیان‌گذار آیین بابی کاملاً واجد آن شرایطی است که در مقام یکی از مظاهر امر الهی و صاحب آئینی مستقل قرار گیرد و اینکه حضرتش با سلطه و اقتداری که خداوند بدو عطا کرده بود و برخوردار از تمامی حقوق و امتیازات رسالتی مستقل است، یکی دیگر از اصول و عقاید اساسی پیام حضرت بهاء‌الله است که خود با تأکید آن را اعلام می‌نماید و پیروانش مکلف هستند بدون هیچ گونه مماشاتی از آن حمایت و پشتیبانی نمایند. ۳۵۸

❖ حدیثی از حضرت رسول اکرم روایت شده است که

می فرمایند: انا مدينة العلم و علیّ بابها (مضمون فارسی: من شهر علم و علی دروازه آن است).

فردوسی علیه الرحمة آنرا چنین به نظم آورده است:
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم درست

دُرست این سخن قول پیغمبرست^{۳۵۹}

و حضرت عبدالیهاء در "مقاله شخصی سیاح" درباره

حضرت باب بیانی بدین مضمون می فرماید:

"باب که جوانی بود تاجر از سلاله طاهره نبوت در سال

۱۲۳۵ هـ. در شیراز متولد شد و در سال ۱۲۶۰ هـ. مطابق با

۱۸۴۴ م. اظهار امر جدید و اعلان احکامی جدید نمود و

خود را "باب" معرفی کرد و باب نامید. یعنی که ایشان واسطه

فیوضات از شخص بزرگواری هستند که هنوز در پس پرده

عزّت و دارای فضائل و کمالات بی حدّ و حصر است و

عنقریب ظاهر خواهد شد. من به اراده او متحرّکم و به حیل

ولای او متشبّث. خطاب به موعود و معبود خود چنین

فرموده اند:

یا بقیّت الله قد فدیت بکلیّ لک و رضیت السبّ فی

سبیلک و ماتمتّیت الاّ القتل فی محبتک (مضمون فارسی: ای

بقیّت الله! من خود را به تمامی فدای تو نمودم و به شنیدن ناسزا در

راه تو راضی شدم و جز کشته شدن در سبیل محبت تو تمنّایی

ندارم.)^{۳۶۰}

> در قرآن در سوره هود، آیه ۸۶ آمده است: بقیّت الله

خیر لکم ان کنتم مؤمنین (مضمون فارسی: بقیّت الله برای شما

بہتر است اگر از گروندگان باشید) و بقیّت الله به تأویلی اشاره

به مظهر الهی است. <

در شریعت اسلام اوّل شهر علم ظاهر شد و سپس باب آن معین گردید. ولی در این ظهور بدیع اوّل باب آن ظاهر شد، سپس بشارت به ظهور من یظهره الله دادند که موعود کلّ ملل است و همان شهر علم الهی می باشد. در کتاب بیان، باب ۱۶، واحد سوّم آمده است:

طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه (مضمون فارسی: خوشا به حال آنکه نظم نوین حضرت بهاء الله را بنگرد و پروردگارش را شاکر گردد.)

پیرامون این مطلب، حضرت بهاء الله در لوحی که خطاب به میرزا آقای رکاب ساز شیرازی است، درباره تفسیر "الم" قرآن کریم می فرماید:

... فاعلم بانّ الالف فی مقام بشیر علی اسمه الاعظم فهو الله و اللام من علمه المکنون و المیم عن اسمه المعطى اى: انا الله الاعلم المعطى...

... ثمّ فی مقام اراد الله سبحانه من الالف احدیة ذاته و من اللام ولایة ولیّه لانّ اللام حرف الولاية لو انتم تعلمون و من المیم نبوة حبیبیه لانه حرف النبوة كما ظهر فی اوّل اسم رسوله و كما انتم تشهدون و قدّم حرف الولاية علی حرف النبوة یشهدن اولوالافئدة بانّ هذا بشارة من بعد علی کلّ من فی السموات و الارض بانّ الذی یأتی بعد محمّد یقدم فی اسمه العظیم اسم الولاية علی اسم النبوة كما انتم فی علی قبل محمّد تعرفون... (مضمون فارسی: بدان که الف در مقامی بشارت می دهد بر اسم اعظم او که الله است و لام دلالت بر علم مکنون او دارد و میم اشاره به اسم معطی اوست. جمعاً یعنی "انا الله الاعلم المعطى..." ... سپس خداوند سبحان در مقامی از "الف" اراده ذات احدیة نموده که الله است و مراد از "لام" ولیّ اوست برای اینکه لام حرف ولایت است. و مقصود از "میم" نبوت حبیب اوست

چنانچه در اوّل اسم رسول او < = محمد > مشاهده می کنید. در اینجا حرف ولایت مقدّم بر حرف نبوّت شده و در اینجا برای صاحبان فؤاد و اهل دل رمز و بشارتی است که در ظهور بعد از حضرت محمد، کسی که مبعوث می گردد اسم اعظم ولایتش بر اسم نبوّت مقدّم می شود < چنانکه در ظهور حضرت باب چنین گردید. > ۳۶۱

حضرت بهاء‌الله

(جمال مبارک، قلم اعلیٰ، من ینظره‌الله)

۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ - ۲۹ می ۱۸۹۲

♦ میرزا حسینعلی مشهور به حضرت بهاء‌الله => نور و جمال و جلال خداوند < از اهالی نور مازندران، فرزند میرزا عباس نوری ملقب به میرزا بزرگ نوری وزیر امام وردی خان و خدیجه خانم در دؤم محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری در طهران متولد شد. دوران حیات آن حضرت به چهار دوره مشخص تقسیم می‌گردد:

۱- دوران صباوت و بلوغ تا بعثت حضرت ربّ اعلیٰ به مدّت ۲۷ سال.

۲- دوران تبلیغ امر حضرت نقطه اولیٰ به مدّت ۹ سال.

۳- دوران بعثت یا دوره حبس سیاه‌چال به مدّت چهارماه.

۴- دوران رسالت و تشریح به مدّت ۴۰ سال.

دوران بیست و هفت ساله صباوت مشحون از بزرگ منشی و هوش و کفایت و درستکاری و فضیلت و شهامت روحی بود و همواره به دلجویی از دردمندان و یآوری بی‌کسان می‌گذشت. درایت و فضلش موجب گردید که صدراعظم تصدی امیردیوانی را به وی پیشنهاد نماید در حالیکه در هیچ مکتب و مدرسه‌ای تحصیل نکرده بود. در سنّ هیجده سالگی با آسیه خانم، دختر میرزا اسماعیل وزیر نوری ازدواج نمود و حاصل این اقتران هفت فرزند بود که چهار تن در دوران طفولیت درگذشتند.^{۳۶۲}

دوران دؤم حیات مبارک به مدّت نه سال و به عنوان تصدیق‌کننده دیانت بابی و ظهیر اصحاب آن شریعت الهی

بود. او در همان ماههای نخستین ظهور یعنی از زمانی که ملاحسین بشروه‌ای نامه حضرت ربّ اعلیٰ را در طهران توسط ملاّ محمد معلّم نوری به حضورش تقدیم کرد، با خواندن آن اظهار کرد که چنانچه کسی به قرآن و مبدأ الهی‌اش ایمان دارد، حتی لحظه‌ای نباید در قبول آن کلمات و امر که از همان مبدأ نازل شده، تردید روا دارد. ۳۶۳

بعضی از وقایع مهم این دوره از حیات عبارتند از:
الف - سفر تبلیغی حضرتش به مازندران و ملاقات با ملاّ محمد جانشین ملاّ محمد تقی نوری مجتهد بزرگ مازندران.

ب - اقدام برای کمک به مؤمنین اسیر و دربند قزوین که در طهران مسجون گردیده بودند. این عمل باعث متهم شدن قلم اعلیٰ برای کمک به فرار یکی از اسیران و بازداشت وی گردید. این حبس کوتاه مدّت در سال ۱۲۶۲ هجری قمری مطابق با ۱۸۴۷ میلادی و در سال سوّم ظهور ربّ اعلیٰ روی داد.

ج - در اوّل تابستان سال ۱۸۴۸ میلادی انجمن بدشت در نزدیکی شاهرود با حضور هشتاد و یک نفر از اصحاب و بایان و به مدّت بیست و دو روز تشکیل گردید که همگی مهمان حضرتش بودند. منظور از این اجتماع اعلام استقلال شریعت بیان و چاره‌جویی برای رهایی سید باب از حبس بود. در این زمان بود که حضرتش به "بهاء" ملقب گردید و خود قرّة‌العین را به صفت طاهره مزین نمود.

د - پس از اتمام انجمن بدشت آن حضرت به همراه قدوس و طاهره و بعضی از اصحاب عازم صفحات شمال ایران گردیدند اما در نیلای مازندران با حمله شدید مردم و سنگ باران مخالفین مواجه و در پی آن مجروح و متفرق

شدند.

۵ - عزیمت به "جز" در جنوب بندر گز پس از حادثه مزبور صورت گرفت. سپس آن حضرت به شهرستان نور وارد شد و دستور توقیف و فرمان قتل خویش را از سوی محمد شاه قاجار دریافت کرد. لیکن روز بعد خبر درگذشت شاه قاجار رسید.

و - وی دو بار به قلعه شیخ طبرسی عزیمت نمود که در مرتبه دوم به همراه یازده تن از همراهان در راه اسیر گشته و به آمل برده شد. در آنجا محبوس و مورد ضرب و شتم قرار گرفت و سپس راهی طهران شد. این حبس دوم آن حضرت است.

ز - سفر به کربلا در سال ۱۲۶۷ هجری قمری برای مدت قریب یک سال که به خواهش میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم ناصرالدین شاه صورت گرفت.

ح - یک ماه پس از بازگشت از کربلا واقعه تیراندازی به شاه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق با پانزدهم آگوست ۱۸۵۲ میلادی توسط صادق تبریزی، جوان نابخرد بابی در نزدیکی کاخ شاهی نیاوران رخ داد و در نتیجه حضرتش احضار و به اتهام سوء قصد به جان شاه روانه زندان طهران < = سجن سیاه چال > شد. دوران اسارت در سیاه چال چهار ماه طول کشید و در نیمه دوم آن بعثت واقع شد. بدین معنی که احساس وحی گردید و اظهار امر خفی انجام شد. در این ایام طاهره قره العین، سلیمان خان که شمع آجین شد، سید حسین یزدی، میرزا جانی کاشانی، علی ترشیزی، جناب عبدالوهاب و بسیاری از مؤمنین در طهران و دیگر شهرهای ایران به شهادت رسیدند.

دوران چهام زندگی جمال مبارک با خروج از سجن

سیاه چال و عزیمت به عراق آغاز می‌گردد که برحسب فرمان ناصرالدین شاه مبنی بر تبعید وی انجام پذیرفت. حضرتش در ۲۸ جمادی الثانی سال ۱۲۶۹ هجری قمری به همراه خانواده وارد بغداد شد. در رجب سال ۱۲۷۰ هجری قمری به کوههای کردستان عراق هجرت نمود و مدت دو سال در کوههای سلیمانیه و سرگلو درغاری در نهایت سختی عزلت گزید. در ماههای پایانی عزلت دو ساله بنا بر دعوت مصرانه شیخ اسماعیل رئیس فرقه خالديه در شهر سلیمانیه در حجره‌ای واقع در تکیه مولانا خالد سکنی گزید. سپس به بغداد بازگشت و موجب گردید امر الهی را که در اثر حملات مخالفین رو به فراموشی گذارده بود، جانی دوباره گیرد. از آن پس تا اعلام بعثت و رسالت علنی مدت هفت سال به هدایت مردم، شاهزادگان و امرای ایرانی، اصحاب و احبای ایرانی و غیرایرانی که طالب حقیقت و مجذوب کرامت و فضیلت آن حضرت شده بودند، پرداخت و توانست در افکار و اخلاق و سلوک بایان تعدیل و تحوّل ایجاد کند. از سوی دیگر فتنه‌های پنهانی یحیی ازل و سید محمد اصفهانی به اغوای بایان و انجام اعمال نادرست تا بدان حدّ پیش رفت که عده‌ای به قتل برخی از بزرگان بابی مبادرت ورزیدند.

در این دوران الواح و آثاری که بالغ بر ۲۴ فقره می‌گردد، نازل گردید از جمله: تفسیر هو، رساله چهار وادی، رساله هفت وادی، زیارتنامه اولیاء، سورة الذکر، سورة القدر، سورة الله، سورة النصح، صحیفه شطیبه، قصیده بازآ و بده جامی، قصیده ساقی از غیب بقا، قصیده عزّ ورفائییه، کتاب ایقان، کلمات عالیات، کلمات مکنونه، لوح از باغ الهی، لوح امری، لوح بلبل الفراق، لوح ایوب، لوح الحق، لوح تفسیر حروف مقطعه، لوح جواهر الاسرار، لوح حرف البقاء، لوح حور العجاب، لوح حوریه، لوح رسول، لوح

شکرشکن، لوح غلام الخلد، لوح کلّ الطعام، لوح فتنه، لوح
مدینه التوحید، لوح مدینه الرضا، لوح ملاح القدس، لوح بشارت.
سرانجام دولت عثمانی در اثر سعایت های میرزا بزرگ
قزوینی و فشار دولت ایران، حضرت بهاء الله را از بغداد به
اسلامبول تبعید نمود. حضرتش در بیست و یکم آوریل
>= اول اردیبهشت < سال ۱۸۶۳ میلادی و نه روز بعد
خانواده ایشان از بغداد خارج و به بوستان نجیب پاشا واقع
در خارج شهر بغداد وارد شدند. در این ایام بزرگترین واقعه
تاریخ دیانت بهائی یعنی اظهار امر علنی روی داد و جملگی
در روز دوازدهم اردیبهشت ماه عازم اسلامبول، مرکز
امپراطوری عثمانی گردیدند.

پس از طی یک مسافرت زمینی چهارماهه و اقامت
قریب چهار ماه در آن شهر، مظهر کبریا را به سعایت سفیر
ایران میرزا حسین خان مشیرالدوله به ادرنه سرگون کردند.
در این مدت لوح خطاب به پادشاه عثمانی و خلیفه اسلامی
که به لوح سلطان عبدالعزیز و وکلاء موسوم است و نیز لوح
ناقوس و مثنوی نازل گردید.

قلم اعلیٰ و خانواده و یارانش در ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳
میلادی وارد ادرنه شدند. وقایع دوران پنج ساله اقامت در
آن شهر به دو بخش تقسیم می گردد:

الف - فتنه ها و حیلها و توطئه های میرزا یحیی ازل و
سید محمد اصفهانی و حوادث مربوط به انجام مباحثه و
اقامه برهان و مباحثه که منجر به فصل اکبر، انفصال یحیی
ازل از شجره امر الله، طرد ازلی ها، انفکاک مؤمنین از منافقین
و اشتها اصحاب به اهل بهاء گردید.

ب - نزول الواح گوناگون از جمله الواح خطاب به
فرمانروایان و شاهان دنیا و اظهار امر عمومی.

البواح نازله عبارتند از: سورة الاحزان، سورة الاصحاب، سورة الامر، سورة الامين، سورة البيان، سورة الحج، سورة الدم، سورة الذبح، سورة الرئیس، سورة العباد، سورة الغصن، سورة القلم، سورة القميص، سورة الملوك، سورة الهجر، كتاب بدیع، لوح احمد <عربی و فارسی>، لوح اشرف، لوح البهاء، لوح الشقی، لوح الرضوان، لوح الروح، لوح اول ناپلئون سوم، لوح خليل، لوح سلطان ايران، لوح سراج، لوح سلمان، لوح سیاح، لوح لیلۃ القدس، لوح مباحله، لوح نقطه، مناجاتهای صیام.

به دلیل پیشرفت امر در ایران و برخاستن نداي امرالله در جاهای دیگر، دوستدار شدن حاکمان عالی مقام عثمانی همچون محمد پاشا قبرسی و سلیمان پاشا و خورشید پاشا و... و احترام گذاشتن مأمورین سفارتهای دولتهای بیگانه به قلم اعلی، زیاد شدن تعداد زائرین، نزول مضامین شدیداللحن و اندازات الهی، فتنه‌های ازلی‌ها در ارسال اخبار نادرست و تحریک‌آمیز به دولت عثمانی از جمله اینکه آن حضرت و پیروانش قصد انقلاب دارند و سرانجام به سبب فشارهای سیاسی دولت ایران به امپراطوری عثمانی موجب گردید که جمال مبارک و خانواده و یاران ایشان به عکا سرگون شدند.

بنابراین در ۲۱ اگوست ۱۸۶۸ میلادی پس از یک سفر دریایی مشقت‌آور وارد قلعه عکا شدند و به فرمان سلطان عبدالعزیز محکوم به حبس ابد در قشله عسکریه گردیدند. پس از نه سال حبس و ممنوعیت ملاقات در داخل قلعه، به قصر مزرعه <= دو سال > و قصر بهجی <= سیزده سال > نقل مکان نمودند. در این دوران بسیاری از احباب و بزرگان و دانشمندان ایران و جهان همچون پروفیسور ادوارد براون شرف حضور یافتند. سرانجام در هفتادمین روز از نوروز

سال ۱۳۰۹ هجری قمری روح ملکوتی آن حضرت در سن هفتاد و پنج سالگی به سرای باقی صعود نمود.

الواح نازله در عکا عبارتند از: تفسیر سوره والشمس، رساله سؤال و جواب، زیارتنامه بیت، زیارتنامه سید الشهداء، زیارتنامه مریم، سوره الاعراب، سوره الزیارة، سوره السلطان، سوره الفؤاد، سوره المرسل، سوره الوفا، سوره هیکل، کتاب اقدس، کتاب عهدی، کلمات فردوسی، لوح اتحاد، لوح ارض باء، لوح اشراقات، لوح اصل کل الخیر، لوح اقدس، لوح الاحباب، لوح البقاء، لوح السحاب، لوح القدس، لوح امواج، لوح برهان، لوح بسمله، لوح بسط الحقیقه، لوح بشارات، لوح پسر عم، لوح تجلیات، لوح جواد، لوح حکمت، لوح دنیا، لوح رؤیا، لوح زین المقربین، لوح سلمان، لوح سید مهدی دهجی، لوح شیخ نجفی، لوح شیخ فانی، لوح طب، لوح طرازات، لوح عاشق و معشوق، لوح عبدالوهاب، لوح قد نزلنا فی کتابی الاقدس، لوح قناع، لوح کرمل، لوح کریم، لوح گل معنوی، لوح لیلۃ القدس، لوح مانکجی صاحب، لوح مریم، لوح مقصود، لوح مولود، لوح نصیر، لوح هرتیک، لوح هفت پرش، لوح یوسف، مناجات شفا، مناجات قد احترق المخلصون.

حضرت بهاء الله در طول این تبعیدها به ویژه در دوران اقامت در ادرنه و عکا به تدوین قوانین و احکام پرداخت و کتابها و رسالات و الواح بسیاری در تشریح و تشریح آئین بهائی و تعالیم و دستورات آن نازل فرمود و پیام رسالت الهی خویش را به پادشاهان و فرمانروایان شرق و غرب از عالم مسیحیت تا عالم اسلام ابلاغ نمود. پاپ پی نهم، خلیفه اسلامی و سلطان عثمانی > = سلطان عبدالعزیز <، رؤسای جمهور ایالات متحده امریکا، امپراطور روس > = الکساندر دوم <، امپراطور فرانسه > = ناپلئون سوم <، ملکه انگلستان > = الکساندریا ویکتوریا <، سلطان ایران

> ناصرالدین شاه قاجار <، صدراعظم عثمانی
 > عالی پاشا <، قیصر آلمان > = ویلهلم اول < و امپراطور
 اطریش > = فرانسوا ژوزف < را مخاطب قرار داد و ندای
 خود را به گوش قاطبه روحانیت مسیحی و علمای شیعه و
 سنی اسلام و موبدان موبد آئین زردشت رسانید. او در این
 نوشته‌ها ظهور خود را رسماً اعلان نمود و مخاطبین را فرا
 خواند تا دعوتش را اجابت نمایند و به آئین‌اش ایمان آورند
 و در راه صلح و عدالت و پرهیزکاری گام بردارند. ایشان را از
 عدم قبول و سرپیچی از این دعوت الهی برحذر داشت و
 کردار نابخردانه و ستمگرانه برخی از آنان را نکوهش
 نمود. ۳۶۴

یکی از این الواح، لوح خطاب به ناصرالدین شاه است
 که در زمره نخستین توقیعات قرار دارد. این لوح در ادرنه
 نازل شد لیکن ارسال آن از عکا و توسط جوان هفده ساله‌ای
 به نام میرزا بزرگ خراسانی که بعدها ملقب به بدیع و
 فخرالشهداء گردید، صورت گرفت. او که دو بار به حضور
 حضرت بهاء‌الله مشرف شد، با آگاهی از مخاطرات این کار
 سترگ در سال ۱۸۶۹ میلادی بدون آنکه مجدداً به زیارت
 جمال مبارک نائل گردد، عزیمت نمود و از عکا تا طهران را
 پیاده و تنها پیمود. در نیاوران بر سر راه شاه که به عزم شکار
 از کاخ خارج شده بود، لوح مزبور را به وی تسلیم کرد. به
 فرمان شاه آن لوح را از وی گرفتند و به مجتهدین طهران از
 جمله حاج ملا علی کنی داده شد تا جوابی تهیه گردد. اما
 علما به بهانه آنکه حضرت بهاء‌الله معارض دین و دشمن
 شاه است، از نگارش پاسخ سرباز زدند و پیام دادند که آماده
 مرتفع ساختن هر گونه شک و شبهه شاه هستند. نیز توصیه
 مؤکد نمودند که پادشاه عثمانی بر وی سختی بیشتری روا

دارد و او را از ملاقات با همگان برحذر کند. به دنبال این پیام، شاه فرمان به حبس و قتل قاصد داد و بدیع پس از تحمّل شکنجه‌های جانکاه شهید گردید و پیکرش در گلندوک مدفون شد. بعدها شرح کامل زجر و شهادت وی توسط کاظم خان ترک، فراشبازی شاه برای محمد ولی خان سپهدار اعظم و پدرش ساعدالدوله بازگو گردید.^{۳۶۵}

در لوح سلطان خطاب به شاه ایران چنین آمده است:

... ای سلطان نسمات رحمت رحمن این عباد را تقليب فرموده و به شطر احدیّه کشیده، گواه عاشق صادق در آستین باشد ولیکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت به محرمان حرم رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدر نموده‌اند. ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می‌گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می‌شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می‌نمود. این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد...^{۳۶۶}

❖ در میان مظاهر ظهور هیچ کدام و در بین دانشمندان جهان تنها تعداد معدودی به کثرت و تنوع آثار حضرت بهاءالله نوشته‌هایی از خود به یادگار نهاده‌اند. ظاهراً در دارالآثار مرکز جهانی بهائی متجاوز از پانزده یا شانزده هزار فقره از الواح جمال مبارک یجا مانده است که یا به قلم خود آن حضرت نگارش یافته و یا به دستور ایشان توسط کاتب معین و یا بازنویسان تحریر گردیده و بیشتر آنها در پاسخ به پرسشهای افراد و یا به اعزاز و تجلیل از آنان شرف صدور یافته است. در آثار مبارکه از جمله در لوح شیخ نجفی آمده است که حجم الواح آن حضرت مجموعاً معادل یک صد جلد کتاب می‌گردد. از امتیازات بزرگ این آثار آن است که

کلام الهی عیناً محفوظ مانده و بدون دست‌کاری روزگار و اهل آن به نسل‌های آینده رسیده است. این که سبک سخن حضرت بهاء‌الله به صفت جلیل و شکوهمند توصیف می‌شود، سابقه‌اش را در خود نصوص مبارکه می‌توان یافت. وجوه مشخصه کلام آن حضرت چنین است:

یکم: لحن الوهیت در آثار مستتر و مشهود است.

دوم: جزالت و استحکام دارد.

سوم: علو و سمو معانی در سخن حضرتش است به طوری که گفتارهای عادی و یا حتی از مقولات علمی و ادبی بسی فراتر است.

چهارم: دارای نوعی آهنگ پرهیمانه است که از کلام آن حضرت انفکاک ندارد.

پنجم: هدف در کلام آن حضرت شیوایی و زیبایی نیست، بلکه سخن در خدمت مقصد والاتری است که آن خلق انسان جدید و جامعه جدید و فرهنگ جدید است. آثار حضرت بهاء‌الله بنا بر ملاکها و معیارهایی که به اعتبار ذوق و ادراکات مختلف می‌تواند متفاوت باشد، به شیوه‌های گوناگون قابل طبقه‌بندی است.

الف - از نفس آثار مبارکه برای بسیاری از آثار نازله عناوینی مشخص تعیین گردیده است. مهمترین و شاخص‌ترین این عناوین عبارتند از:

۱- کتاب: نظیر کتاب اقدس، کتاب ایقان، کتاب بدیع، کتاب نبین.

۲- تفسیر: نظیر تفسیر سوره والشمس، تفسیر سوره کل الطعام و تفسیر حروف مقطعه....

۳- سوره: نظیر سوره ملوک، سوره حج، سوره صبر...

۴- لوح: نظیر لوح برهان، لوح اقدس، لوح دنیا، لوح

بشارات، لوح مقصود...

۵- کلمات: نظیر کلمات عالیات، کلمات فردوسیّه، کلمات مکنونه.

۶- زیارت نامه: نظیر زیارت نامه سیدالشهداء، زیارت نامه باب الباب.

۷- مناجات: نظیر مناجات های ماه صیام و عید رضوان...

۸- صحیفه: نظیر صحیفه شطیه.

ب- آثار جمال مبارک را از نظر زبانی که حضرتش برگزیده اند، می توان به گونه های زیر تقسیم نمود:

۱- آثاری که به زبان فارسی سره نازل شده است مانند لوح احمد فارسی، لوح خطاب به مانکجی صاحب رئیس زردشتیان ایران و الواح خطاب به زردشتیان.

۲- آثاری که به زبان فارسی سره یا شبه سره عزّ نزول یافته است و در آن کلمات عربی ملاحظه می گردد.

۳- آثاری که تماماً به زبان عربی است نظیر کتاب مستطاب اقدس، سوره ملوک، الواحی که در هفت مجلد از آثار قلم اعلی موجود است.

۴- آثاری که در آنها از هر دو زبان عربی و فارسی استفاده شده است و در آن عبارات به هر دو زبان بهم پیوند یافته است نظیر لوح سلطان ایران، لوح شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی، لوح اشراقات و طرازات، الواحی که در سه مجلد تحت عنوان لثالی الحکمة به تازگی در برزیل چاپ شده است.

۵- آثاری که در آنها ترجمه کلمه به کلمه از عربی به پارسی با حفظ روال سخن عرب است نظیر کلمات عالیات و بعضی از ترجمه های آیات قرآنی در کتاب ایقان شریف.

ج- جمال اقدس ابهی بدون آن که شئون آثار خود را تعیین و یا اسمهایی خاص برای آنها مشخص نمایند، در سوره هیکل بیان فرموده اند که آثار نازله از قلمشان در نه شأن صادر شده است. شئون نه گانه را بدین طریق می توان باز شناخت:

۱- شأن ثنا و دعا یعنی ستایش ذات باری تعالی و مناجات به درگاه الهی که خود به دو بخش خطبه در ثنای خدا و دعا یعنی اظهار عجز و نیاز به آستان جلالش قابل تقسیم است.

۲- شأن تجلیل و تعظیم ظهور خود و بیان عظمت و فخر و ارزشمندی این یوم، شأنی که از ادرنه آغاز شد و در عکا ادامه یافت.

۳- شأن و وجه عرفان که هر چند بیشتر به آثار دوره بغداد چون هفت وادی و چهار وادی و غیر آن مربوط می شود اما در حقیقت در اکثر الواح مبارکه از قبل و بعد انعکاس دارد، هر چند که ممکن است این انعکاس در حد استفاده از بعضی از اصطلاحات متصوفه باشد.

۴- شأن ابلاغ و انذار که مربوط می شود به اعلام عمومی امر آن حضرت از استانبول و ادرنه به بعد خطاب به رؤسا، ملوک، وزراء، علما، اهل ادیان و معشر خلق. به همین بخش و شأن انذارات مبارک به اشخاص، اماکن، طبقات ناس و... نیز مربوط می شود.

۵- شأن اتیان برهان و استدلال و احتجاج است برای اهل بیان، غیربہائیان و احیاناً اهل بهاء که نمونه آن کتاب ایقان و کتاب بدیع است اما اتیان دلیل و برهان در دیگر الواح نیز موجود است.

۶- شأن تفسیر و تأویل آیات و احادیث و رموز و

غوامض کتب مقدسه قبل است. از آن حضرت تفاسیر متعدد چون تفسیر حروف مقطعه و لوح کل الطعام و نظائر آن در دست است و کتاب ایقان اعظم آثار حضرتش نیز در همین زمینه می تواند محسوب گردد.

۷- شأن پاسخ گویی به مسئله دینی - علمی - فلسفی و جز آن است. در همین شأن می توان تفقد و دلجویی از احباب و اصحاب و تذکار مقام این روز پیروز و منزلت مؤمنین به آئین بهائی را نیز منظور داشت.

۸- الواح نصحیه در برگیرنده شأن پند و اندرز است که به دوره بغداد - استانبول و ادرنه اختصاص ندارد بلکه بر سراسر حیات مبارک تا آخر ایام در عکا تسری می یابد و حتی در لوح شیخ نجفی و لوح عهدی نیز جلوه گری می کند.

۹- شأن تقنین و تشریح امر از وضع قوانین یا تعالیم اجتماعی که بنیادگذار نظم بدیع آن حضرت است.

گذشته از این شئون نه گانه، در بسیاری از الواح همچون لوح رئیس فارسی و لوح شیخ و مواضع آخری، حضرت بهاء الله وصف حال و شرح ملال و بیان آلام و بلاهای مختلف را بیان فرموده اند که از نظر روشن شدن جزئیات تاریخ امر اهمیتی شایان دارد.

د- اگر چه اکثریت قریب به اتفاق آثار جمال مبارک به نثر و به زبانهای عربی و فارسی مرقوم گشته، لیکن آثار منظوم ایشان نیز در خور توجه است و به دو زبان فارسی و عربی عزّ نزول یافته است. شیواترین اثر منظوم فارسی، مثنوی آن حضرت با ۳۱۸ بیت است و مهمترین اثر منظوم عربی ایشان قصیده عزّ و رقائیه با ۱۲۷ بیت است. ابیات و غزلیات و قصاید دیگری نیز از جمال قدم در آثار محفوظ گشته است.

هـ - آثار حضرت بهاء‌الله را از نظر مخاطبین آنها نیز می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱- آثاری که افراد مؤمن مخاطب آنها هستند نظیر هزاران لوحی که خطاب به احبّاء ساکن در سرزمین‌های مختلف نازل شده است. و نیز آثاری که افراد غیرمؤمن مخاطب آنها هستند نظیر الواح ملوک که خطاب به کسانی نظیر ملکه انگلستان، پادشاه ایران، تزار روسیه و غیره نازل شده است.

۲- آثاری که خطاب به عموم نازل شده است و شامل خطاب به جمیع اهل ایمان و جماعات بهائی است نظیر لوح خطاب به جامعه بهائیان شاهرود و آنانی که خطاب به جمیع اهل عالم نازل شده است نظیر کتاب اقدس، لوح اتحاد، لوح بشارات و...

و - آثار مبارک بنا بر مطلب و محتوی به حدود ۱۳۰ موضوع تقسیم می‌شود که در اینجا ده موضوع نخست از موضوعات یکصد و سی گانه ذکر می‌گردد:

- ۱- الوهیت.
 - ۲- مشیت الله، ملکوت ظهور الله، وحی.
 - ۳- خلقت عالم، مبداء عالم.
 - ۴- طبیعت و تعریف آن.
 - ۵- عالم معنوی سه گانه: حق، امر و خلق.
 - ۶- مدنیت مادی، مدنیت الهی.
 - ۷- دین و مظاهر کلی آن.
 - ۸- ادیان مختلف عالم.
 - ۹- مبشرین این ظهور اعظم.
 - ۱۰- حضرت نقطه اولی.
- ز - یکی از مهمترین شیوه‌های طبقه‌بندی آثار جمال

اقدس ابهتی، تقسیم بندی آنها بر حسب محل نزول و تعیین ترتیب تاریخی آنها است. این تقسیم بندی مبتنی بر مراحل حیات جمال قدم و شهرها و کشورهای است که محل استقرار آن حضرت در ایام چهل ساله رسالت بوده است. در این طبقه بندی سیر تدریجی تطوّر و تحوّل آرا و نظریات مندرج، مطالعات و اثره شناسی و کاربرد اصطلاحات و نحوه تحوّل و توسعه آنها را آشکار خواهد نمود، بررسی ارتباط محتوی آثار را با تحوّلات و وقایع تاریخی جاری در داخل و خارج جامعه امر میسر خواهد ساخت و موضع و موقع هر اثر را در بستر تاریخی آن معین خواهد نمود.^{۳۲۷}

❖ مسیر حرکت حضرت بهاء الله از زمان قبول قائمیت حضرت باب تا دوران تبعید و سرگونی و اظهار امر در ایران و در عراق و ترکیه و فلسطین => قلمرو امپراطوری عثمانی < بدین قرار است: ^{۳۲۸}

- | | |
|-----------------------|--------------------|
| ۱- قریه بدشت | ۱۳- کوشک نصرت |
| ۲- شاهرود | ۱۴- باقر آباد |
| ۳- بندرگز | ۱۵- منظریه |
| ۴- نیالا | ۱۶- قم |
| ۵- قلعه طبرسی | ۱۷- تالاب |
| ۶- آمل | ۱۸- ده تاج خاتون |
| ۷- تاکر | ۱۹- جهرود |
| ۸- طهران | ۲۰- سیاه ویشه |
| ۹- ری | ۲۱- ساروق |
| ۱۰- حسن آباد | ۲۲- دز آباد |
| ۱۱- قلعه محمد علی خان | ۲۳- همدان |
| ۱۲- علی آباد | ۲۴- گردنه اسد آباد |

۲۵- اسد آباد	۵۲- براتعلی
۲۶- کنگاور	۵۳- موصل
۲۷- صحنه	۵۴- زاخو
۲۸- بیستون	۵۵- جزیره
۲۹- کرمانشاه	۵۶- نصیبین
۳۰- ماهی دشت	۵۷- حسن آقا
۳۱- هارون آباد	۵۸- مردین
۳۲- کرند	۵۹- دیار بکر
۳۳- سرخه دیزه	۶۰- معدن مس
۳۴- سرپل ذهاب	۶۱- خارپوط
۳۵- قصر شیرین	۶۲- معدن نقره
۳۶- خسروی	۶۳- دیلک تاش
۳۷- خانقین - عراق	۶۴- سیواس
۳۸- جزل رباط	۶۵- توقات
۳۹- شهریان	۶۶- آماسیا
۴۰- بعقوبیه	۶۷- الهیه
۴۱- بغداد	۶۸- بندر سامسون در
۴۲- ذی القعه	ساحل جنوبی دریای سیاه
۴۳- جُدیده	۶۹- سینوپ
۴۴- دلی عباس	۷۰- آنیولی
۴۵- قریه تپه	۷۱- استانبول
۴۶- صلاحیه	۷۲- کوچک چکمچه
۴۷- دوست خرما تو	۷۳- بیوک چکمچه
۴۸- تاووک	۷۴- سلوری
۴۹- کرکوک	۷۵- برکاس
۵۰- اربیل	۷۶- بابا اسکی
۵۱- کنار رود دجله	۷۷- ادرنه

- ۷۸- اوزون کوپرو
۷۹- کاشانه
۸۰- کالیبولی
۸۱- مادلی
۸۲- سمیرنه
۸۳- اسکندریه
۸۴- پورت سعید
۸۵- یافا
۸۶- حیفا
۸۷- عکا

مقام حضرت بهاء‌الله و بشارات کتب مقدسه

❖ او یعنی کسی که در آن لحظات خطیر و دشوار سنگینی بار وزنه نیرومند و مقاومت‌ناپذیر چنان مأموریت شکوهمندی را به اراده و گزینش قادر متعالی برعهده گرفت، همان وجود مقدسی است که آیندگان او را همچنانکه پیروان بی‌شمارش هم اکنون دریافته‌اند به عنوان داور، قانون‌گذار، منجی بشریت و نظم‌دهنده گیتی، وحدت‌دهنده اولاد آدم، آغازکننده هزاره تویی که قرن‌ها مورد آرزو و انتظار بشریت بود، بنیان‌گذار کوری بدیع، پایه‌گذار صلح اعظم، سرچشمه عدل اعظم، اعلان‌کننده رسیدن انسان به سن بلوغ معنوی، خالق نظم نوین جهانی و الهام‌بخش یک تمدن جهانی ستایش و تحسین خواهند نمود. او همانا برای قوم یهود بازگشت «پدر سردی»، «رب الجنود» که همراه با «دهها هزار نفر از قدیسن» از آسمان خواهد آمد؛ برای عالم مسیحیت «بازگشت مسیح» در «شکوه و مجد پدر»؛ در نظر شیعه اسلامی «بازگشت امام حسین» و برای اهل سنت ظهور «روح الله» = عیسی مسیح >؛ برای زرتشتیان «شاه بهرام موعود»؛ برای هندوها «بازگشت کریشنا» و از نظر بودائیان همان «بودای پنجم» بود. ۳۶۹

با اینکه همه پیامبران از نوری واحد مستضی و منیر هستند و فرقی بین آنان نیست اما متناسب با زمان و پیشرفت ایام و دانش مردم، تابش و تعلیم آنان فزونی می‌یابد و مسیر تکامل را طی می‌کند. چنانکه خداوند در قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۵۳ می‌فرماید: *تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض* (بعضی پیامبران را بر بعضی دیگر فزونی و برتری دادیم)،

این با وحدت رسالت انبیاء متناقض نیست. هر پیامبری برای تجدید و تأکید و اکمال و اتمام آیات الهی و تقویت نیروی ایمان و ترویج شریعت ربّانی قیام نموده است و نه ابطال شریعت قبل. بنابراین نامها مختلف است اما مسمی و مفهوم یکی است و آن ظهور نجات دهنده‌ای از سوی خداوند است که در دوره زندگی بشر در این جهان نظامی منطبق با قوانین الهی برقرار می‌کند، عدالت را بسط می‌دهد، زندگی انسان خسته و وامانده را رنگی نوین می‌بخشد، به چیرگی اهریمن و مظاهر ناپاک وی بر روی زمین پایان می‌دهد و سرانجام مژده دهنده پایان شب سیاه دین و طلوع سپیده امید گروندگان راستکار و درست پیمان است. در جمیع کتب مقدّسه به این ظهور اعظم بشارت داده شده است و به استناد آن بشارت از هر دین و مذهب، عده‌ای به بهاء‌الله و دیانت بهائی ایمان آورده‌اند چون آن را مطابق وعده پیامبرانشان دیده‌اند.

در کتاب اوستا و نیز متون دینی زردشتی به زبان فارسی میانه اشاره به آمدن شاه بهرام ورجاوند، پشوتن، هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس در سه هزار سال پایانی از عمر دوازده هزار ساله جهان شده است:

زامیادیشت اوستا، بند ۸۹: فرّه‌ای که از آن سوشیانس پیروزمند و دیگر یاران اوست، با آن گیتی را نو خواهند کرد: گیتی پیرنشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا. در آن هنگام که مردمان دیگر باره برخیزند و بی‌مرگی به زندگان روی آورد، سوشیانس پدیدار شود و جهان را به خواست خویش نو کند. پس جهان پیرو راستی، نیستی ناپذیر شود و دروج > = مظهر همه پلیدی‌ها < دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آنجا آسیب رسانی به پارسایان و تبار و هستی آنان را

آمده است. تباهاکار فریفتار نابود شوند. ۳۷۰

زندبهمین یسن، فصل هشتم: آن بهرام ورجاوند... آزو نیاز
و کین و خشم و شهوت و رشک و کفر و گناه را از جهان بکااهد.
گرگ زمان بشود و میش زمان اندر آید... ۳۷۱
در تورات نیز بشارات بسیاری درباره ظهور بدیع به
چشم می خورد از جمله:

سفر تثئیه، باب ۳۳، آیه ۱-۳: و این است برکی که موسی
مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده، گفت: یهوه از سینا
آمد > = در ظهور حضرت موسی < و از سعیر بر ایشان طلوع نمود
> = در ظهور حضرت مسیح < و از جبل فاران درخشان گردید
> = در ظهور حضرت محمد < و باکروهای مقدسین آمد > = در
ظهور بدیع حضرت بهاءالله < و از دست راست او برای ایشان
شریعت آتشین پدید آمد.

> آتش دارای دو ویژگی روشنی بخشی و گرم کنندگی
است. شریعت الهی نیز اندیشه‌ها را روشن و دلها را با هم
گرم می کند. <

کتاب ملاکی نبی، باب ۳، آیه یکم: اینک من رسول خود را
خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و
خداوندی که شما طالب او می باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد
آمد یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. همان او
می آید. قول یهوه صباوت این است.

اشعیای نبی، باب ۲، آیه ۲-۵: و در ایام آخر واقع خواهد
شد که کوه خانه خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها
برافراشته خواهد گشت و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند
شد و قومهای بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیائید تا به کوه
خداوند و به خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریق‌های خویش را به ما
تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نمائیم. زیرا که شریعت از صهیون

و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد و او امّها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه < = آگاه > خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه‌های خویش را برای ازه‌ها خواهند شکست و امّی بر امّی شمشیر نخواهد کشیده و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم.

و در انجیل اینگونه بشارت داده شده است:
انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۳۹: ... زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید: مبارک است او که به نام خدا می‌آید.

انجیل یوحنا: باب ۱۶، آیه ۱۲-۱۳: و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۶: لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم، به یاد شما خواهد آورد.
انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۳۰: بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.^{۳۷۲}

و در قرآن چنین مژده داده شده است:
سوره رعد، آیه ۳۸-۳۹: و ما کان لرسولٍ أن یأتی بأیةٍ إلاّ یأذن الله لکلّ أجل کتاب. یمحوا الله ما یشاء و یشیت و عنده أمّ الکتب. (و برای هیچ پیامبری آیتی نمی‌آید مگر به اذن خدا. برای هر مدّتی کتابی است. خداوند آنچه را بخواهد از آن

کتاب محو می‌کند و ثابت می‌دارد آنچه را بخواهد و مادر کتابها نزد اوست.)

سوره اعراف، آیه ۳۴-۳۵: و لکلّ امةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَاءَ اَجْلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً و لَا يَسْتَقْدِمُونَ. يُبْنِي ءَادَمُ اِمَامًا يَاتِيَنكُمْ رَسُلٌ مِّنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ اَتَقَى و اَصْلَحْ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (: برای هر امتی مدتی است. وقتی مدتشان رسید، یک ساعت پس و پیش نمی‌گردد. ای فرزندان آدم! البته پیامبرانی از میان شما در آینده برای شما خواهند آمد و آیات مرا بر شما خواهند خواند، <بدانید که> کسانی که تقوی و صلاح پیشه کنند، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.)

سوره عنکبوت، آیه ۲۲: و الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و لِقَاتِهِ أُولَئِكَ يَسْأَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي و أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (: و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند، اینانند که از رحمت من نومید شدند و اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند.)
سوره ابراهیم، آیه ۵: و لقد أرسلنا موسىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و ذَكَرْهُمْ بِآيَاتِنَا أَنَّهُمْ فِي ذَلِكِ لَأَيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. (: و به راستی که موسی را با معجزات خویش فرستادیم که قومت را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی باز برود آنان را به یاد ایام الله بیندازد که در این برای هر شکیبای شاکری عبرت‌هاست.)

سوره بقره، آیه ۲۱۰: هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظللٍ من الغمام و الملائكة و قضى الأمر و إلى الله ترجع الأمور. (: آیا جز این انتظار دارند که خداوند در سایه‌های ابر به همراه فرشتگان بیاید و امر الهی گذارده شود و امور به سوی خدا باز گردد.)

سوره حجر، آیه ۱۱: و ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤون. (: و هیچ پیامبری برای آنان نیامد مگر آن که او را

ریشخند می کردند.)

سوره لقمان، آیه ۲۷: **وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفَدْتَ كَلِمَاتِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.** (؛ و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود و دریا > چون مرکب باشد < سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد که خداوند ارجمند و فرزانه است.)

سوره آل عمران، آیه ۷: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْ آيَاتٍ مُحْكَمَاتٍ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشْبِهُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ.** (؛ او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن محکمت است که اساس کتاب است و بخش دیگر متشابهات است. اما کج دلان برای فتنه جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات می شوند حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم - «که می گویند به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است» - نمی دانند و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.)

سوره ق، آیه ۴۱-۴۲: **وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ. يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ.** (؛ و گوش بدار روزی را که منادی از جایی نزدیک ندا در دهد. روزی که صیحه را به حق بشنوند. آنگاه روز رستاخیز است.)

سوره یونس، آیه ۲۵: **وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مِنَ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.**

(؛ و خداوند به سوی دارالسلام > = بغداد < می خواند و هر

کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.)

سوره سجده، آیه ۵: **يَذَرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.**

< خداوند > امر را از آسمان به زمین تدبیر می‌کند، سپس آن امر < = شریعت الهی > در روزی که اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید، به سوی او بالا می‌رود.

سوره بقره، آیه ۱۰۶: ما ننسخ من آیهٍ أو ننسها نأت بخیرٍ منها أو مثلها ألم تعلم أن الله على كل شيء قدير. (: هر آیه‌ای را که نسخ کنیم یا فروگذاریم، بهتر از آن یا همانندش را در میان آوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟) سوره حج، آیه ۴۷: ... و إن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون. (: ... و یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است از آن دست که شما می‌شمارید.)

سوره احزاب، آیه ۴۰: ما كان محمدٌ أباً أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبیین و كان الله بكل شيء عليمًا. (: محمد هرگز پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه رسول خدا و خاتم پیامبران است و خداوند به هر چیزی داناست.)

سوره مؤمنون، آیه ۴۳-۴۴: ما تسبق من أمةٍ أجلها و ما يستخرون. ثم أرسلنا رسلنا تترًا كل ما جاء أمةٌ رسلها كذوبه فأتبعنا بعضهم بعضاً و جعلنهم أحاديث فبعداً لقومٍ لا يؤمنون. (: هیچ امتی از اجل خویش پیش نمی‌افتند و پس نمی‌مانند. سپس پیامبرانمان را پیاپی فرستادیم. هر بار که پیامبری به سراغ امتش می‌آمد، او را دروغگو می‌انگاشتند. آنگاه آنان را به دنبال همدیگر آوردیم < و از میان بردیم > و افسانه‌شان گرداندیم. آری وای بر قوم بی‌ایمان.)

سوره بینه، آیه ۱-۴: لم يكن الذين كفروا من أهل الكتاب و المشركين منفيين حتى تأتيهم البيئته. رسول من الله يتلوا صحفًا مطهرة. فيها كتب قيامة. و ما تفرق الذين أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءتهم البيئته. (: کافران از میان اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا آنکه بر ایشان حجّت هویدا آمد:

پیامبری از سوی خداوند که بر آنان صحیفه‌های پاک <آسمانی> می‌خواند، که در آنها کتابهای استواری هست، و اهل کتاب تفرقه پیشه نکردند مگر بعد از آنکه برایشان حجت هویدا آمد.

سوره نبا، آیه ۱-۵: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. (: چه چیز را مورد سؤال قرار می‌دهند؟ آن واقعه عظیم را. که در آن اختلاف می‌کنند. آنها یقیناً خواهند فهمید. مسلماً خواهند فهمید.)
سوره حجرات، آیه ۶: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. (: ای مؤمنان اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد <در آن> بررسی کنید. مبدا نادانسته به قومی زیان رسانید، آنگاه به خاطر کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.)

سوره طه: آیه ۱۰۱-۱۰۴: خُلِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا. يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا. (: جاودانه در آن <عذاب> می‌مانند و در روز قیامت سربار بدی برای آنهاست. همان روزی که در صور دمیده شود و ما گناهکاران را در آن روز سبز چشم <= ناینا> محشور گردانیم. آهسته در میان خود سخن گویند که جز ده روز <در دنیا> به سر نبرده‌اید. ما به آنچه می‌گویند، آگاه‌ترین آنگاه که رهیافته‌ترین آنها به ایشان گوید جز <به اندازه> یک روز به سر نبرده‌اید.)

سوره زمر، آیه ۶۸: وَ نَفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ. (: و در صور دمیده شود. سپس هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است، بیهوش شود مگر آنکه خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده شود. آنگاه ایشان ایستادگانی

چشم به راهند.)

سوره النازعات، آیه ۱-۹: و التُّرَعَاتِ غُرَقَاً. وَ النَّشْطُتِ
نَشْطَاً. وَ الشَّبِيحَتِ سَبْحَاً. فَالْشَّبِيحَتِ سَبْقَاً. فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرَاً. يَوْمَ
تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. أَبْصُرُهَا
خُشْعَةٌ. (: <فرشتگانی که> به زور ارواح <کافران> را
می‌ریابند و آنهایی که به آرامی روح <مؤمنان> را مشتاقانه
می‌گیرند و آنهایی که همه جا شناور هستند، مشتاقانه از یکدیگر
سبقت می‌جویند تا اوامر مختلف را انجام دهند. روزی که زمین لرزه
به لرزه درآید، بدنال دومین دمیدن، افکار خاصی هراسان خواهند
شد. چشمهایشان فرو خواهد افتاد.)

سوره المدثر، آیه ۲۴-۳۰: قَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتِرُ.
إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأَصْلِيهٖ سَقْرٌ. وَ مَا أَدْرُئُكَ مَا سَقَرٌ.
لَا تَبْقَى وَ لَا تَذَرُ. لَوْأَحَةُ لِلْبَشَرِ. عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرِ. وَ مَا جَعَلْنَا
أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ
كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكُتُبَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَ
لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكُتُبَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْكُفْرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ
اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ
مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ. (: او گفت: این جز جادویی فرا گرفته
<از دیگران> نیست. این جز گرفتار آدمی نیست. من او را به
عذاب گرفتار خواهم کرد. و تو چه دانی که عذاب دوزخ چیست. نه
باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند. آشکار بر همه مردم. بر آن نوزده
<نگهبان> است. ما فرشتگان را نگهبانان جهنم قرار دادیم و
شماره آنان را جز برای مضطرب ساختن کافران نهادیم تا سرانجام
اهل کتاب یقینی افزوتر یابند و اهل ایمان بر ایمان خود بیفزایند و
اهل کتاب و مؤمنان شک و شبهه نوزند و کسانی را که در قلبشان
شک وجود دارد و نیز کافران را رسوا کند. آنها خواهند گفت منظور

خدا از این مثال چه بود؟ بدینسان خداوند هر کس را بخواهد، گمراه کند و هر کس را بخواهد، به راه می آورد و سپاهیان پروردگارت را کسی جز خود او را نمی شناسد. این تذکری است برای مردم.)

سورة فصلت، آیه ۴۴: ولو جعلنه قرءاناً أعجمياً لقالوا لولا فصلت آیتة أعجمی و عربی قل هو للذین ءامنوا هدی و شفآء و الذین لا یؤمنون فی ءاذانهم وقر و هو علیهم عمی أولئک ینادون من مکان بعید. (اگر آنرا قرآنی غیر عربی قرار می دادیم، آنها می گفتند: چرا به آن زبان فرستاده شد؟ چه به عربی باشد و چه غیر عربی، بگو برای کسانی که ایمان دارند، هدایت و شفا است. کسانی که کافر هستند، کر و کور خواهند بود مانند اینکه آنها را از راه بسیار دوری صدا کنند.)^{۳۷۳}

و در کتاب بیان گفته شده است:

بیان، باب ۱۵، واحد سوّم: ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اوّلیّه باشد، بهاء الله بوده و هست که کلّ شیء نزد بهاء او لاشیء بوده و هستند.

بیان، باب ۸، واحد پنجم: بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کند من بظهره الله را که او بود منزل بیان قبل از ظهور خود.

بیان، باب ۱۶: واحد سوّم: طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه یظهر لا مردّ له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید. اّنه قوی قدیر. (خوشا به حال آن که نظم بهاء الله را مشاهده کند و پروردگار خود را سپاس گوید. او ظاهر خواهد شد و انصرافی در آن نیست. از نزد خداست و در بیان آمده تا آنکه آنچه خواهد از کتاب و احکام بردارد و آنچه اراده کند، نازل فرماید. اوست نیرومند توانا.)

بیان، باب ۳، واحد سوّم: مدّ نظر بیان نیست الاّ من

يظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست... بیان راضی نمی‌گردد از شما الا آنکه ایمان آورید به من يظهره الله که منزل او و کل کتاب است. ۳۷۴

> که منظور حقیقت انبیاء و مشیت اولیه است که در همه انبیاء واحد است و تعدد ندارد و به نامهای روح القدس و روح الامین نامیده شده است. <

و در لوحی از الواح مبارکه بهائی چنین آمده است:

❖ يا ايها المتوجه الى انوار الوجه قد احاطت الاوهام على سكان الارض و منعتم عن التوجه الى افق اليقين و اشراقه و ظهوراته و انواره بالظنون منعوا عن القيوم. يتكلمون باهوائهم و لا يشعرون. منهم من قال هل الآيات نزلت. قل اي و رب السموات. و هل اتت الساعة بل قضت و مظهر البيئات. قد جاءت الحاقة و اتى الحق بالحجة و البرهان. قد برزت الساهرة و البرية في و جل و اضطراب. قد اتت الزلازل و ناحت القبائل من خشية الله المقتدر الجبار. قل الصاخة صاحت و اليوم لله الواحد المختار. و قال هل الطامة تمت. قل اي و رب الارباب. و هل القيمة قامت. بل القيوم بملكوت الآيات. و هل ترى الناس صرعى بلى و ربي الأعلى الابهي. و هل انقعدت الاعجاز بل نسفت الجبال و مالک الصفات. قال اين الجنة و النار. قل الاولى لقائي و الاخرى نفسك يا ايها المشرك المرتاب. قل انا ما نرى الميزان. قل اي و ربي الرحمن لا يراه الا اولو الابصار. قل هل سقطت النجوم. قل اي اذ كان القيوم في ارض السر فاعتبروا يا اولي الانظار. قد ظهرت العلامات كلها اذ اخرجنا يد القدرة من جيب العظمة و الاقتدار. قد نادى المناد اذ اتى الميعاد و انصعق الطوريون في تيه الوقوف من سطوة ربك مالک الایجاد. يقول الناقور هل نفع في الصور. قل بلى و سلطان الظهور اذ استقر على عرش

اسمه الرحمن. قد اضاءَ الّديجور من فجر رحمة ربّك مطلع
الانوار. قد مرّت نسمة الرحمن و اهتزت الارواح في قبور
الابدان كذلك قضى الامر من لدى الله العزيز المنان. قال
الَّذين كفروا متى انفطرت السماء. قل اذ كنتم في اجداث الغفلة
و الضلال. من المشركين من يمسح عينيه و ينظر اليمين و
الشمال. قل قد عميت ليس لك اليوم من ملاذ. منهم من قال
هل حشرت النفوس. قل اي و ربّي اذ كنت في مهاد الاوهام.
منهم من قال هل نزل الكتاب بالفطرة. قل أنّها في الحيرة اتقوا
يا اولى الالباب. و منهم من قال احشرت اعمى. قل بلى و
راكب السحاب. قد تزيت الجنة باوراد المعاني و سقر السعير
من نار الفجّار. قل قد اشرق النور من اقبى الظهور و اضاءت
الآفاق اذ اتى مالك يوم الميثاق. قد خسر الذين ارتابوا و ربح
من اقبل بنور اليقين الى مطلع الايقان. طوبى لك يا ايّها
التاظر بما نزل لك هذا اللوح الذي منه تطير الارواح. احفظه
ثم اقرئه لعمرى أنّه باب رحمة ربّك. طوبى لمن يقرئه في العشيّ
و الاشراقى. انا سمعنا ذكرك في هذا الامر الذي منه اندك جبل
العلم و زلت الاقدام البهاء على اهل البهاء الذين اقبلوا الى
العزيز الوهاب. قد انتهى اللوح و ما انتهى البيان. اصبر انّ
ربّك هو الصّبار. ۳۷۵

(مضمون فارسى: اى كسى كه به انوار وجه خداوند رو
آورده اى! اوهام بر همه ساكنان ارض چيره گشته و آنان را از توجه
به افق يقين و اشراق خداوند و ظهورات و انوارش باز داشته است.
به پندار واهى از كردگار باز مانده اند. از روى هوى و هوس سخن
مى رانند و نمى دانند چه مى گویند. برخى از ايشان مى گویند: آيا
آيات خداوندى نازل شد؟ بگو قسم به دادار آسمانها آرى. و
مى پرسند كه آيا زمان قيامت فرا رسیده است؟ بگو قسم به مظهر
بينات <الهى> نه فقط در رسيد بلکه از وقت آن نیز گذشت. هاقه

> = رستاخیز < فرا رسید و حق > = خداوند < با برهان و دلیل
 ظاهر شد. آنچه مستور بود، آشکار گشت و حال آنکه مردم در ترس
 و پریشانی اند. زلزله‌ها بوقوع پیوست و گروه‌هایی از مردم از خشیت
 و ترس خداوند توانا و زورمند به آه و ناله افتادند. بگو شیور قیامت
 بصددا درآمد که "امروز روز خداوند یگانه صاحب اختیار است".
 برخی پرسیدند که آیا قیامت تمام شد؟ بگو قسم به رب الارباب
 آری. و پرسیدند آیا قیامت برپا شد؟ بگو نه فقط قائم > = حضرت
 اعلیٰ < ظهور کرد بلکه قیوم > = جمال ابهی < نیز با ملکوت
 آیات پرده از رخ برافکند. و پرسند آیا دیدی که مردم < از ترس >
 بیهوش و مدهوش شدند؟ فرمودند قسم به رب اعلیٰ و ابهی آری.
 می‌گویند آیا درختان از ریشه کنده شدند؟ بگو قسم به مالک
 صفات نه فقط چنین شدند بلکه کوهها نیز فرو افتادند و به غبار مبدل
 شدند. می‌گویند پس بهشت و دوزخ کجاست؟ بگو ای مشرک از
 خدا بی‌خبر! بهشت دیدار من است و دوزخ نفس < اماره > توست.
 می‌گویند ما میزان روز قیامت را ندیدیم. بگو نیکو گفتید زیرا قسم
 به خداوند رحمن که جز فرزندانگ آن را نیستند. یکی می‌پرسد آیا
 ستارگان از آسمان به زمین فرو ریختند؟ بگو آری. این زمانی رخ
 داد که حضرت قیوم > = جمال ابهی < در ارض سز > = ادرنه <
 ساکن بود. ای صاحبان نظر! عبرت بگیرید. همهٔ علامات < روز
 رستاخیز > با برآمدن دست توانای خداوند از آستین بزرگی و
 اقتدار پدیدار شد. مُنادی الهی ندا سر داد که میعاد به سر آمد و آنان
 که به شکوه < کوه > طور ایمان داشتند ولی در این ظهور متوقف
 ماندند، از ترس خداوند مالک ایجاد به لرزه درآمدند. ناقور
 > = شیور قیامت < می‌گوید آیا در صور دمیده شد؟ بگو قسم به
 سلطان ظهور آنگاه که خداوند بر عرش اسم رحمانش مستقر گشت،
 در صور دمیده شد. از سبیدهٔ رحمت پروردگار مطلع انوار، ظلمات
 < نادانی > به صبح روشن < دانایی > تبدیل شد. نسیم خوش الهی

وزیدن گرفت و ارواح در قفس تنگ بدنها تر و تازه شدند. امر الهی از جانب خداوند عزیز و منان چنین قضا شده بود. کافران گفتند پس کی آسمان شکافته شد؟ به ایشان بگو زمانی رخ داد که شما در قبور غفلت و گمراهی بودید. در میان گمراهان یکی دست بر چشم می‌مالد و به چپ و راست می‌نگرد > که یعنی این آیات کجاست؟ <. بگو کوری و نمی‌بینی، امروز ترا پناهی نیست. برخی می‌گویند آیا حشر و نشر نفوس بر پا شد > = مردمان گرد هم جمع شدند؟ < بگو قسم به کردگار آری. زمانی چنین شد که شما در گهوارهٔ وهم و پندار خوابیده بودید. برخی می‌پرسند آیا کتاب به فطرت الهی نازل شد؟ بگو نه فقط به فطرت الهی نازل شد بلکه فطرت خود در حیرت است. ای خردمندان! تقویٰ پیشه کنید. برخی از ایشان می‌پرسند آیا در روز محشر من نابینا بودم؟ بگو سوگند به آنکه بر آب سوار است، آری چنین بودی. بهشت برین با گل‌های معانی آراسته شد و دوزخ از آتش گناهکاران شعله برکشید. بگو نور از افق ظهور درخشیدن گرفت و آفاق تابان شد زیرا صاحب روز میثاق پدیدار گشت. آنانکه شک ورزیدند، زیان دیدند و هر کس که به نور یقین و مطلع ایقان روی آورد، بهره‌مند شد. خوشا به حال تو ای کسی که به آیات نازله در این لوح می‌نگری و آنها را می‌خوانی، لوحی که ارواح از شوق آن به پرواز درآمدند. آن را محفوظ بدار و برخوان که قسم به دینم این لوح باب رحمت پروردگار است. خوشا به حال آنکه صبح و شام آن را بخواند. ما ندای ستایش و نیایش ترا در این امر > = ظهورِ مقدّس شنیدیم، ظهوری که کوه دانش از آن لرزید و گامهای استوار به زانو درآمد. ولی بها بر اهل بهاء باد، آنانی که به خداوند عزیز و وهاب روی آوردند. بدین ترتیب این لوح به سرآمد ولی بیان خداوند تمام نشد. صبر پیشه کن که پروردگار صبور است.

حضرت عبدالبهاء

(مرکز میثاق، حضرت سرّالله الاکرم، غصن اعظم)

۲۳ می ۱۸۴۴ - ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱

♦ فرزند ارشد حضرت بهاءالله، عباس افندی که به نام عبدالبهاء شناخته شده است، سومین شخصیت محوری آئین بهائی است که پدر بزرگوارش نوزده سال پیش از صعود خویش، آنچنانکه در کتاب اقدس و نیز در کتاب عهدی اشاره شده است، وی را به مقام جانشین، مبین و مفسر آیات الهی و مرکز عهد و میثاق برگزید. او در پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران متولد شد و از سنّ نه سالگی، از همان ابتدای طفولیت همدم و همراز پدر گردید و همواره در نفی بلد و سرگونی و بلائی وارد شده بر آن حضرت شریک و سهیم بود و تا سال ۱۹۰۸ میلادی بنا بر گزارشهای ناقصین و خائنین که به قصد بدنام کردن امرالله صورت می‌گرفت، به دستور امپراطور عثمانی سلطان عبدالحمید در قلعه عکا زندانی بود. در دوران سجن در بیت عبود در داخل قلعه عکا با فاطمه خانم دخت جناب میرزا محمد علی نهری اصفهانی که به منیره خانم موسوم گردید، ازدواج نمود و حاصل این اقتران ضیائیه خانم مادر حضرت ولی امرالله گردید. انقلاب ترک جوان و انقراض امپراطوری عثمانی موجب گردید که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۸ میلادی در سنین پیری از زندان و تبعید خلاصی یابد. از آن پس به همراه خانواده در شهر حیفا اقامت گزید و طولی نکشید که به دعوت احبّای غرب به یک مسافرت سه ساله به مصر، اروپا و امریکای شمالی مبادرت ورزید. در جریان این سفر حضرت عبدالبهاء در مجامع فراوانی سخنرانی نمود و

تعالیم و آموزشهای معنوی پدر بزرگوار خویش را به گوش مردمان، از هر طبقه و نژاد رساند و در عین حال وقایع فاجعه آمیز و مهیبی را برای بشریت پیش بینی نمود. ملاقات الکساندر گراهام بل مخترع تلفن، پرزیدنت روزولت رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا و آدمیرال پری، کاشف قطب جنوب با ایشان از رویدادهای برجسته هیکل میثاق در سفر به امریکا بود. بازگشت آن حضرت به حیفا مقارن با شامگاه اولین روز جنگ جهانی اول بود و در طی آن همواره وجود مبارکش در معرض خطر قرار داشت تا اینکه فلسطین در اثر غلبه قوای انگلیسی به فرماندهی ژنرال الن بای <Allenby = > آزاد شد. ژنرال مزبور در نهایت لطف و محبت با حضرت عبدالبهاء و بهائیان که در دوران تبعید در عکا و حیفا یاز و ندیم ایشان بودند، رفتار نمود. زیرا حضرتش در زمان جنگ و قحطی و گرسنگی به بینویان عکا بسیار کمک نموده بود و این امر مایه حیرت و تحسین ژنرال مزبور گشته بود. حضرت عبدالبهاء در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۲۱ میلادی از این جهان پرمخاطره به عالم بالا صعود نمود. مقبره ایشان در جوار مقام اعلی واقع در کوه کرمل، همان جایی که بنا به فرمان شفاهی حضرت بهاء الله 'محل استقرار عرش رب اعلی' تعیین گردیده بود، می باشد. ناگفته نماند که باقیمانده جسد مطهر حضرت باب پس از آنکه به مدت شصت سال از محلی به محلی در اختفا حفظ و نگهداری شده بود، سرانجام در سال ۱۹۰۹ میلادی بر اثر مساعی حضرت عبدالبهاء در این جایگاه، یعنی کوه کرمل برای ابد استقرار یافت.

در عهد میثاق، امرالله که تا صعود جمال قدم در پانزده کشور دنیا نهادینه شده بود، در بیست اقلیم دیگر استقرار

یافت و بنیاد دو مشرق الاذکار در عشق آباد و شیکاگو گذارده شد. نفوس بسیار مخلصی قیام به تبلیغ کردند و در ایران که جام شهادت به دور می‌گردید، تبلیغ امرالله پیشرفت نمود. ۳۷۶

مبین آیات الله که به القاب مختلفی موسوم گردید و خود لقب عبدالبهاء را برگزید، دارای آثار و الواح بسیاری در تثبیت و تقویت و تمشیت دیانت بهائی است. این آثار به دو زبان فارسی و عربی و نیز معدودی به زبان ترکی است. پاره‌ای از آنها در دوران حیات جمال مبارک و با اجازه از ساحت اقدس شرف صدور یافت مانند تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً و رساله مدینه و لوح ترکستان و... و پاره‌ای دیگر بدون ذکر نام مؤلف صادر گردید مانند مقاله شخصی سیاح و رساله مدینه تا افراد تنگ‌نظر و متعصب، حقایق را بدون انتساب به فرد خاصی مورد توجه قرار دهند. بسیاری از مکاتیب آن حضرت در پاسخ به پرسشهای دیگران و برخی مستقیماً صادر گردیده است. آثار ایشان عبارتند از:

۱- مفاوضات: گفتگو بر سر ناهار و در پاسخ به پرسشهای خانم کلیفورد بارنی امریکایی، همسر مستر دریفوس فرانسوی است. این کتاب حاوی مسائل مختلف فلسفی و دینی و علمی و شرح و تفسیر بسیاری از رموز کتب مقدس و اندیشه انبیای الهی و... است.

۲- خطابات: حاوی خطابه‌ها و نطقهای حضرتش در مجامع مختلف علمی و دینی اروپا و امریکا و مصر است و در اثبات الوهیت، براهین مظاهر مقدس الهی، حل مسائل و مشکلات عمومی، توضیح و تشریح تعالیم حضرت بهاءالله و انذار دول و ملل به جنگ قریب الوقوع می‌باشد. این مجموعه در دو مجلد چاپ شده است.

۳- رساله مدینه: این رساله در سال ۱۲۹۰ قمری در سن سی و یک سالگی در عکا صادر گردید. در آن زمان ایران گرفتار انقلابها و نهضت‌های آزادی خواهی گردیده بود و آن حضرت بدون ذکر نام خویش و بی آنکه از امرالله نامی به میان آورد، روشی را که باید در راه رسیدن به سیادت و پیشرفت در امر حکومت اتخاذ کرد، با انشایی روان به استناد آیات قرآن و احادیث اسلامی و کتب سایرین بیان نمود.

۴- رسالهٔ سیاسیه: در این اثر از مضمرات دخالت علما در سیاست و نیز دربارهٔ مسائل عمومی و اجتماعی بحث شده است. این کتاب در سال ۱۳۱۱ قمری در بمبئی چاپ شد.

۵- مقالهٔ شخصی سیاح: در این مقاله آن حضرت بدون ذکر نام مؤلف، به عنوان یک نفر جهانگرد بی نظر تاریخ بایه و قیام حضرت بهاءالله را به طور موجز در سال ۱۳۰۳ قمری شرح داد. در خور توجه است که ادوارد براون، مستشرق انگلیسی آن را با حواشی و تعلیقات فراوان به انگلیسی ترجمه و نشر نموده است.

۶- تذکرهٔ الوفا: شرح حال بیش از هفتاد تن از مؤمنین و مخلصین ازلیهٔ بهائی است و از اخلاص و ایمان و خدمت و وفای ایشان تجلیل شده است. این اثر در سال ۱۳۴۳ قمری در حیف طبع و نشر گردید.

۷- لوح لاهه: این لوح پس از جنگ جهانی اول به افتخار اعضای کمیتهٔ اجرایی مجلس صلح لاهه شرف صدور یافت و توسط دو نفر از احبای ایرانی به آن مجمع ارسال گردید. در آن تعالیم جهانی و عمومی حضرت بهاءالله که منادی صلح جهان و وحدت ملل و ادیان می‌باشد، تشریح گردیده است.

۸- لوح هزار بیتی: در ذکر ناقضین عهد و پیمان در این

دور مبارک و نیز در دور اسلام می‌باشد.

۹- الواح وصایا: شامل سه لوح غزّا است و حاوی نصوص صریح مبنی بر تعیین حضرت شوقی ربّانی به مقام ولایت امر و بسیار مسائل مهم دیگر است که به مرور ایّام در طی چند سال مرقوم گشت.

۱۰- افزون بر آثار مذکور، مجموعه‌هایی از الواح و مکاتیب آن حضرت بدون تکرار مطالب تحت عناوین زیر منتشر شده است:

الف- مائده آسمانی: دارای چندین مجلد و حاوی منتخباتی از الواح گوناگون است. از جمله این مجلدات می‌توان از دو فقره زیر یاد کرد:

- مجموعه الواح پارسیان: که در بردارنده بیش از ۲۵۵ لوح است.

- اذکار المقربین: که شامل ۶۹ مناجات در چهار فصل است (جلد دوّم).

ب- مجموعه مناجاتها: که حاوی مناجاتهای عربی و فارسی و ترکی حضرتش است که در میان بعضی از الواح مبارک شرف صدور یافته و یا در خاتمه نطق‌ها و خطابات در مجامع عمومی بیان گردیده است.

ج- مکاتیب: در نه جلد چاپ شده است. جلد نخست آن در سال ۱۳۳۰ قمری در مصر منتشر گردید. از جمله مطالب آن تفسیر حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً...، مسائل فلسفی و عرفانی و لوح معروف به عمه است که آن حضرت به عمه خویش مرقوم نمود زیرا نامبرده مخالف مرکز میثاق و طرفدار ازل بود.

جلد دوّم آن دارای ۱۲۹ لوح و مناجات است که اکثراً عربی می‌باشد از جمله لوح تفسیر بسم الله و لوح

دو ندا درباره لزوم دو مدنیت مادی و روحانی، لوح
تنزیه و تقدیس، لوح تربیت، لوح هفت شمع، لوح
خطاب به ابوالفضائل و غیره. این مجلد در سال ۱۹۱۰
میلادی در مصر چاپ گردید.

جلد سوم آن حاوی بیش از دوست لوح است که
بیشتر آنها به افتخار احبای غرب صادر شده است. نیز
دارای فرامین تبلیغی ایشان خطاب به احبای امریکا و
کانادا برای مهاجرت و تبلیغ در سرزمین های دیگر
است. افزون بر این لوح خطاب به پروفیسور فورل، شرح
حال شهدای یزد و اصفهان، الواحی خطاب به احبای
عشق آباد و هلند و مصر و آلمان و امریکا و یادکوبه و
استانبول و بغداد و ایران و غیره در این مجلد یافت
می شود که در سال ۱۹۲۲ میلادی در مصر طبع شده
است.

جلد چهارم آن در بردارنده ۹۴ لوح است و در
ایران چاپ گردیده است.

جلدهای پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
حاوی الواح متفرقه بسیاری است.

د- سفرنامه: دو جلد سفرنامه اروپا و امریکای آن
حضرت است که به وسیله جناب میرزا محمود زرقانی،
از ملتزمین حضور در این سفرها جمع و تدوین گشت و
در هندوستان چاپ گردید. ^{۳۷۷}

♦ مضامین عمده در آثار حضرت عبدالبهاء عبارتند از:
تبیین و توضیح و بسط تعالیم روحانی، انسانی و
اجتماعی حضرت بهاء الله؛ تشریح و تبیین قوانین و احکام
دیانت بهائی؛ کشف اسرار و رموز کتب مقدسه قبل از جمله
قرآن و عهد عتیق و عهد جدید؛ توضیح و تشریح اشارات و

کنایات جمال اقدس ابهی؛ توضیح درباره اصول نظم اداری
 حضرت بهاء الله شامل مشورت، محفل روحانی، مشرق
 الاذکار و...؛ مطالب مربوط به حکمت الهی چون حقیقت
 الوهیت، مقام انسان و...؛ مطالب مربوط به مرگ و حیات
 بعد از مرگ و بقای روح و...؛ مطالب بفرنج دینی چون
 قیامت، رجعت، سرّ تجدید ادیان...؛ تعلیم و تربیت و اصول
 و فروع آن؛ امور اجتماعی و سیاست مدنی؛ مطالب مربوط
 به ازدواج و زندگی زناشویی و روابط خانوادگی؛ ابراز لطف
 و عنایت، تشویق، دلجویی و دلداری؛ تشجیع به خدمت و
 تشویق به تبلیغ؛ الواح اندرزی، تشویق به عمل خیر و کسب
 فضائل، بیان حیات بهائی؛ دعوت به اتحاد و تعاون و
 تعاضد؛ دعوت به حیات روحانی و ملکوت الهی؛ بهداشت
 و طب، بیماری و شفا، معالجات روحی و مداوا یا اغذیه؛
 مطالب علمی چون بحث نظریه داروین، ردّ بعضی نظرات
 شبه علمی چون علم تنجیم؛ فرامین ملکوتی آن حضرت در
 نشر کلمه الله در سراسر جهان طبق نقشه معین؛ ارائه نقشه
 کلی نظم بدیع جهان آرای الهی؛ تشریح اوضاع کنونی عالم
 و پیش بینی آینده جهان و ایران، آثار عرفانی یا آثار مربوط به
 عرفان و تصوف؛ برخی مطالب فلسفی مذکور در کتابهای
 پیشین؛ اطلاعات جغرافیایی شامل بناها و مکانها و شهرها؛
 مطالب تاریخی شامل تاریخ ادیان سابق، تاریخ امر و
 خاطرات افراد و وقایع؛ اشعار و منظومه ها؛ مناجاتها و
 دعاهاى عمومی و اختصاصی؛ مزاح و مطایبه، ردّ تهمت ها و
 اعتراضات معاندین و ناقضین؛ تأکید بر عهد و میثاق؛ پاسخ
 به پرسشهایی درباره مسائل و امور شخصی یا احیاناً
 عمومی؛ پاسخ پیرامون علوم خفیه و اعتقادات عجیبه؛
 تعزیت و تسلیت و صدور زیارتنامه؛ عنایت به زائرین کوی

مقصود و بیان اهمیت زیارت و مقام زائر و ترغیب بر خدمت درگاه احدیت.

آثار حضرت عبدالبهاء از نظر سبک و اسلوب بسیار متنوع است. از نثر مرسل تا نثر مسجع، سبک ساده تا اسلوب آراسته، سخن نزدیک به فهم و درک عامه تا کلام مخصوص به اهل اصطلاح و خواص، عبارات کوتاه تا جمله‌های مطوّل همه در آن دیده می‌شود و در مواردی نیز شیوه سخن حضرتش چنان است که گوئی برای طبقات خاصی از معاصران نوشته شده و به لحن کلام همان طبقات مشابه است مانند رساله مدنیّه که از جهاتی با استاد و آثار دوران نزدیک به انقلاب مشروطیت در ایران قابل مقایسه است. آثار آن حضرت همه از مقوله ترسل یا سجع قابل قیاس با قطعات ادبی معروف به مقامات نیستند بلکه رساله‌های علمی، فلسفی، تاریخ‌نگاری، تذکره‌نویسی، بیان اصول مملکت‌داری و نظایر آن هم در این مجموعه وسیع فراوان به چشم می‌خورد و خطابات یا افاضات شفاهی حضرتش <= نطق‌ها در اروپا و امریکا، مفاوضات... > خود لحن و طرزی دیگر دارد که روشنی، سادگی، مطابقت با مقتضای وقت و حال، کوتاهی عبارات و گاه تکرار آنها برای تأکید و درک بهتر، اعتدال در ادای معانی و کلمات، نظم منطقی فکر و بیان، استفاده از حوادث روز و مظاهر طبیعت یا غیر آن برای ایضاح مطلب و گریز و پرهیز از هر گونه لفاظی بیهوده و تهییج بی‌رویه از مختصات آن است.^{۳۷۸}

حضرت شوقی ربّانی

(حضرت ولی امرالله، شوقی افندی، غصن ممتاز)

اول مارس ۱۸۹۷ - ۴ نوامبر ۱۹۵۷

✽ حضرت شوقی افندی، ولی امرالله و نتیجه ارشد حضرت بهاءالله، شارع دیانت بهائی در یازدهم اسفند سال ۱۲۷۶ شمسی و ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ هجری قمری در عکا متولد شد. او نوه دختری حضرت عبدالبهاء >فرزند ضیائیه خانم< و فرزند نوه برادر حرم حضرت رب اعلی بود. حضرتش تا سن یازده سالگی در کنار نیای گرامی خویش، حضرت عبدالبهاء در زندان عکا، شهری که امپراطوری عثمانی آن را به صورت یک شهر - زندان برای محبوس کردن و تنبیه مجرمین و زندانیان سیاسی درآورده بود، بسر برد. در این شهر خویشاوندان و خانواده و یاران حضرت بهاءالله به مدت چهل سال به عنوان زندانیان سیاسی صرفاً به سبب آنکه تعالیم حضرت بهاءالله آزادخواهانه و مترقی بود، در بند بودند. با انقلاب ترک جوان در سال ۱۹۰۸ میلادی همه زندانیان سیاسی آزاد شدند و حضرت عبدالبهاء به همراه عائله مبارک جهت تأمین تحصیلات نواده هایشان به شهر حیفا که در دوازده کیلومتری عکا واقع شده، نقل مکان نمودند. حضرت شوقی افندی که نام خانوادگی ربّانی توسط حضرت عبدالبهاء بدیشان در هنگام ثبت نام تحصیلی عطا گردید، در حیفا به کالج "فرر" > = Des Frères = برادران < و از آنجا به دانشگاه امریکایی بیروت و سرانجام به اراده جد بزرگوارش به کالج بالیول > = Balliol < وابسته به دانشگاه آکسفورد انگلستان برای ادامه تحصیلات رفت. لیکن همواره در ایام تابستان در خدمت پدر بزرگ خویش در مقام منشی و مترجم

به ترجمه الواح و مکاتیب مبارک جهت احتیای عالم می پرداخت. در هنگامه تحصیل در این کالج نیای نستوه اش، حضرت عبدالبهاء به دیار باقی شتافت و به زودی آگاه گشت که بنا بر الواح و صایای ایشان به مقام جانشینی وی، به عنوان ولی امر دیانت بهائی و به سمت رهبری جامعه بهائی در سراسر جهان برگزیده و منصوب گردیده است. لذا به حیفا بازگشت.

غصن ممتاز در ابتدا مدتی را => ۵ آوریل - ۱۶ دسامبر ۱۹۲۲ < در کوههای آلپ به عزلت گذراند و سپس با قدرتی الهی به دفع شرارت های مخالفین و ناقضین پرداخت. ^{۳۷۹} دوره ولایت که در تاریخ امر سی و شش سال نخستین عصر تکوین را در بر می گیرد => ۱۹۲۱-۱۹۵۷ < و در تاریخ ادیان از هر جهت ممتاز است، نمایانگر پایه ریزی و شکل گیری توسعه و پیشرفت این دین در دو قرن بیستم و بیست و یکم می باشد. خدمات حضرت شوقی ربّانی در این دوره و در مقام مبین و مفسر و اداره کننده روحانی بر اساس اندیشه ای متعالی و بر مبنای اهداف زیر مورد توجه و دقت عمل قرار گرفت:

۱- ایجاد و توسعه و تقویت نظم اداری بهائی با تأکید در تشکیل منظم و منطبق بر قواعد و اصول محافل روحانی محلی و ملی و لجنه ها و شعبات آنها در تمامی اقالیم که فی الحقیقه دنباله و مکمل تلاش های حضرت عبدالبهاء در این زمینه بود.

۲- ایجاد مرکز جهانی بهائی با تکمیل ساختمان مقام اعلی و شروع بنای قوس کرمل که با تأسیس محفظه آثار بین المللی => دارالآثار بهائی < صورت عمل به خود گرفت و احداث و توسعه حدائق حول مقامات مبارکه در عکا و

حیفا، همان مرکز جهانی که لوح مقدّس کرمل صادر از قلم جمال قدم به عنوان منشور آن شناخته شده است. معاف گردانیدن همهٔ املاک و ائینهٔ بهائی از مالیاتها و عوارض حکومتی و برنامه‌ریزی‌های متوالی برای توسعه و استحکام منابع مادی دیانت بهائی از دیگر اقدامات حضرتش به شمار می‌رود.

۳- به اجرا نهادن فرامین حضرت عبدالبهاء که منشور تبلیغ و هجرت یکی از آنان است و تشویق مداوم مبلغین و مهاجرین و هدایت محافل روحانی ملی برای طرح و اجرای نقشه‌های توسعه که نمونهٔ نخست آن نقشهٔ هفت سالهٔ محفل مقدّس امریکا <۱۹۳۷-۱۹۴۴> بود و سپس به نقشهٔ جهانی جهاد کبیر اکبر در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۳ و تأسیس بیت العدل اعظم الهی در پایان آن ده سال منتهی شد. افزون بر این سنگ بنا و ایجاد و اتمام مشرق الاذکارهای متعدد در قاره‌های عالم >: شیکاگو - فرانکفورت - کامپالا - سیدنی < نهاده شد.

۴- ایجاد یک جامعهٔ متشکل و منظم با هویت معنوی مشخص و مستقل که پیروان آن متمایز از دیگر ادیان باشند و بوجود آوردن موجبات اجرای دقیق برخی از حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس همچون انحصار زوجه به یک، ترک قطعی مسکرات و مواد مخدر، عدم مداخله در سیاست، عدم عضویت در احزاب و کلیساها و دیگر مؤسسات مذهبی، نیز ارتباط رسمی با جامعهٔ اتفاق ملل پس از جنگ اوّل جهانی و سازمان ملل متحد پس از جنگ دوّم جهانی که منجر به تأسیس دفتر بین المللی بهائی < BIC = > در ژنو به سال ۱۹۴۸ گردید، ثمرهٔ تلاشهای شوقی افندی است.

۵- ایجاد امکان درک تازه‌ای از نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاء‌الله و فهم بهتر رسالت امر در تاریخ بشر و تعمق کاملتر در باب تسلسل ظهورات الهی و هدف و مقصد آن و در نتیجه دریافت معنای اعصار و عهود در تاریخ بهائی در ارتباط با حوادث جهان.

۶- تقویت و تحکیم ضبط و ثبت حوادث و تاریخ نویسی و وقایع‌نگاری در امر بهائی با ترجمه‌یادداشتهای جناب نبیل زرنندی <=مطالع الانوار> به زبان انگلیسی و تألیف کتاب ارزشمند قرن بدیع <=God passes by> به انگلیسی و نشر کتاب عالم بهائی <=Bahá'í World> و نیز صدور دستور جمع‌آوری آثار مقدسه و بیانات مبارکه و حفظ آنها در محفظه آثار.

۷- ترجمه تعدادی از آثار مقدس جمال ابهیی و دادن معیار و مقیاسی برای ترجمه دیگر آثار به زبان انگلیسی. ترجمه‌های آن حضرت از کلمات مکنونه فارسی و عربی در سال ۱۹۲۹، منتخبات آیات کتاب اقدس، کتاب ایقان در سال ۱۹۳۱، لوح حضرت بهاء‌الله خطاب به شیخ نجفی اصفهانی معروف به لوح ابن ذئب <=لوح شیخ> در سال ۱۹۴۰، منتخباتی از آثار و الواح جمال اقدس ابهیی در سال ۱۹۳۵، مناجات‌های حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به همراه نمازهای سه‌گانه در سال ۱۹۲۳، الواح وصایا از حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۵۰ بی‌تردید نمودار و راهنمای بی‌مثالی برای ترجمه آثار مشابه محسوب می‌گردند.^{۳۸۰}

به طور کلی آثار بیجامانده از حضرت شوقی ریانی به سه زبان فارسی و عربی و انگلیسی است و تعدادی از الواح و کتابها را نیز جهت بهائیان غرب به انگلیسی ترجمه و تدوین

نمودند. توقیعات و مکتوبات حضرتش که تا سال ۱۴۰ بدیع تفکیک شده است، بالغ بر هفده هزار و پانصد فقره می‌گردد و عبارتند از:

الف- لوح قرن یا توقیع نوروز ۱۰۱ که به مناسبت صدمین سال دور مبارک خطاب به احببای شرق صادر شد و در آن تاریخ وقایع مهم یکصد ساله امر به طور موجز و فشرده بیان گردیده است.

ب- لوح ۱۰۵ که در نوروز سال ۱۰۵ بدیع صادر گردید و درباره اهمیت پیشرفت امرالله و اصطلاحات مخصوص است.

ج- لوح ۱۰۸ که در نوروز سال ۱۰۸ بدیع صادر گردید و شامل خلاصه‌ای از تاریخ امر و اقدامات دشمنان و عاقبت ایشان و عظمت امرالله است.

د- لوح ۱۱۰ که در نوروز سال ۱۱۰ بدیع صادر گردید و به مناسبت صدمین سال اظهار امر خفی جمال قدم شرحی از تاریخ وقایع آن زمان و تحولات گوناگونی که بر امر الهی گذشته و نیز از موفقیت‌های مهاجرین در سراسر دنیا و تشکیل و توسعه موقوفات بهائی به ویژه در ارض اقدس و نقشه انعقاد چهار کنفرانس تاریخی بین‌القاره‌ای در آینده که مقدمه جهاد کبیر اکبر است، یاد شده است.

ه- لوح ۱۱۱ که در نوروز سال ۱۱۱ بدیع شرف صدور یافت و خطاب به یاران شرق مقیم خاور نزدیک و خاورمیانه و هند و برمه و غیره می‌باشد. در این لوح از پیشرفت‌های امرالله در سراسر قاره‌ها و تشویق یاران به خدمت و مجاهدت و عاقبت دشمنان و ذکر اهداف نقشه ده ساله آینده و تمهید مقدمات آن سخن رانده شده است.

و- پیام رضوان ۱۱۲ که خطاب به انجمن شور روحانی

ملی بهائیان ایران مبنی بر فتوحاتی که نصیب یاران در شرق و غرب عالم گردیده و انتخاب حضرات ایادی به عنوان نماینده آن حضرت در انجمنهای شور روحانی در کشورهای مختلف است.

ز- لوح ۱۱۳ که در نوروز سال ۱۱۳ بدیع صادر گردید و خطاب به احبای شرق است. به دلیل آنکه سال قبل از آن تاریخ، سیاست و روحانیت در ایران علیه امرالله قیام نمود که منجر به توقیف حظائر قدس و تجاوز به جان و مال احبای و شهادت و در بدری جمعی از آنان گردید، بخش مهمی از لوح مزبور به این موضوع اختصاص یافته است.

ح- توقیعات و پیامهای خطاب به محافل و احبای شرق صادر شده در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۳۱ درباره مسائل گوناگون از جمله خدمات مارتاروت، انتخابات، عظمت امرالله، استنساخ آثار و تأسیس محفظه آثار در ایران، تدوین تاریخ، صندوق خیریه، تبلیغ و جمع آوری آثار، مصیبت زدگان و شهدای جهرم، وظایف محافل، اعلانات ملکه رومانی، صیانت احبا و منع از معاشرت با مفسدان، انفصال امر در مصر، تهیه موجبات بیت العدل، مسافرت های حضرت عبدالبهاء، خدمات وارده بر احبای عشق آباد، تکمیل احصائیه و... است.

توقیعات نوروزهای بعضی سالها => ۱۰۱-۱۱۲
بدیع < سراسر به زبان فارسی و به نثری میجع است و بقیه به زبان عربی می باشد.

آثار بجا مانده به زبان انگلیسی بدین قرار هستند:

1. Advent of Divine Justice.
2. Arohanui: Letters to New Zealand.
3. Bahá'í Administration.

4. Call to the Nations.
5. Citadel of Faith.
6. Directives of the Guardian.
7. Dawn of a New Day.
8. God Passes By.
9. High Endeavors.
10. Japan Will Turn Ablaze.
11. Letters to Australia and New Zealand.
12. Light of Divine Guidance (vol.1 & vol.2).
13. Messages to America.
14. Messages to the Bahá'í world.
15. Messages to Canada.
16. The Promised Day Is Come.
17. Unfolding Destiny.
18. World Order of Bahá'u'lláh (Includes the Dispensation of Bahá'u'lláh).

غصن ممتاز در ۲۵ مارس ۱۹۳۷ با حضرت امه‌البهاء روحیه خانم < Mary Maxwell > ازدواج نمود. روح قدسی آن حضرت در ۱۳ آبان ۱۳۳۶ شمسی مطابق با چهارم نوامبر ۱۹۵۷ در لندن به ملکوت ابهی عروج نمود و عرش اطهرش در لندن زیارتگاه اهل بهاء گردید. ^{۳۸۱}

❖ مفاهیم دو کلمه 'ولئ' و 'امر' و عنوان 'ولئ امرالله' در معارف بهائی از اهمیتی وافر برخوردار است. در کتاب اقدس، بند ۴۱۵ درباره ولایت الله چنین آمده است: ایاکم انی ینعکم ذکر النبی عن هذا النبء الاعظم او الولاية عن ولاية الله المهیمة علی العالمین (مضمون فارسی: مبادا ذکر پیامبر شمارا از این پیام بزرگتر و یا ذکر ولایت از ولایت خداوند مهیمن بر

در دیانت بهائی ولایت الله یا ولایت کلیّه مطلقه الهیه به معنی حق حاکمیت و سلطنت الهیه بر کلّ عالم وجود است و چنین سلطه و حکومتی که از آن پروردگار است، به مشیت غالبه الهیه به مظهر او که از جانب خداوند مبعوث به رسالت می‌گردد، تفویض می‌شود تا مظهر امر مجری فرمان ملکوتی الهی گردد و اراده الله را در بسیط غبراء تأسیس و مستقر سازد. در این مقام مظهر الهی مولی الانام، مولی العالمین، مولی العارفین و مولی الوری است. این ولایت را که می‌توان از آن به ولایت شمسیه یا ولایت نبویه و رسالت یاد نمود پس از صعود شارع به جانشین او که صاحب ولایت قمریه و مقام تبیین و تشریح کلمات شارع است نیز سریان می‌یابد و اطاعت او که جانشین رسول خدا است، بر اهل ایمان نیز واجب می‌شود. وجود مقام ولایت پس از شارع شریعت ضامن حفظ و صیانت شریعت الله و اتحاد و اتفاق در بین اهل ایمان و لازمه شرح و توضیح موثق، مستند و مطالع کلمه الله است.

اصطلاح 'ولئی امر و ولی امرالله' که از القاب حضرت شوقی افندی است و در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء می‌باشد، به یک اعتبار به معنی رهبر و کارفرمای دین و آئین الهی است که امور جامعه امر به او راجع است و به اعتبار دیگر مقام ولی امر، مقام ولایت قمریه است که از شمس رسالت کسب فیض نموده، عالم خلق را مستفیض می‌سازد... در زمینه ولایت و مرجعیت و تبیین آثار الهی و در ارتباط نزدیک با انجام این وظایف، نقش نظم‌آفرینی و سازمان‌دهی حضرت ولی امرالله بسیار برجسته و در خور توجه است. ۳۸۲

بیت العدل اعظم و نظم اداری

❖ «سلطه و حکومت عشق الهی، دادگری و حکمت پروردگار در عالم همراه و منطبق با قوانین الهی»^{۳۸۳}

❖ نظم جهان آرای حضرت بهاء الله که مقدر است در جامعه جهانی بهائی به عرصه ظهور و بروز درآید، نه تنها از حیث نظریه و اجرا هر دو در تاریخ تمامی بنیادهای سیاسی یکتا و بی هم‌تاست، بلکه در طی اعصار و قرون نیز در کارنامه نظامهای کلیه ادیان معتبر جهانی نظیر و مانند ندارد.^{۳۸۴}

❖ این نظم اداری برخلاف دیگر نظامهای دینی موجود که پس از فوت شارعان آن نضج گرفتند، سرچشمه اش الهی است و بر پایه قوانین، مقررات، احکام و نهادهایی که پیامبر پایه گذار این آئین خود به طرزی خاص وضع نموده و به صراحت تام بنیاد نهاده، محکم و استوار و پابرجاست و دقیقاً بر اساس تفاسیر و تفسیحات مسبین های منصوص و برگزیده آن عمل می نماید. این امر اعظم الهی اگر چه از بدو ظهور همواره مورد هجوم و حملات ددمنشانه و وحشیانه قرار داشته، لیکن به مقتضای ویژگی های بارز و برجسته اش که در تاریخ ادیان جهانی یگانه و یکتا است، توانسته است در ایجاد وحدت میان پیروان خود در ابعاد بسیار گسترده ای از طوائف و قبائل و ملل گوناگون موفقیت کسب نماید و بدانها امکان دهد که با اتحاد و همبستگی و بر پایه روشی صحیح و نظام مند در اجرای خدمات و وظایف دینی در پهنه دو نیمکره شمالی و جنوبی کره زمین جهت نیل به اهداف گسترش قلمرو آئین بهائی و ثبات و استحکام مبانی نظم بدیع اداری اش اقدام نمایند.

در این زمینه ناگفته نماند آئینی که این نظم اداری در

خدمت حفظ و حراست و اعتلای آن باشد، ماهیتاً الهی، و رای ملیت‌گرایی و کاملاً غیرسیاسی و غیرحزبی است و با هر گونه خط مشی یا مکتب فکری که ذری پی تمجید و ترفیع یک نژاد، طبقه و یا ملتی خاص برآید، مطلقاً و اکیداً مخالف است. دیانتی است که از هر گونه ساختار تشکیلاتی طبقه روحانیت مبرّی بوده، نه مقامات روحانی و کشیشی را داراست و نه آکنده از سنن و مراسم خشک و خشن مذهبی است و منحصرأ از راه تبرّعات آزادانه و داوطلبانه پیروان خویش حمایت می‌شود. بهائیان قطع نظر از آنکه به دولتهای سرزمین خویش وفادار و دلپایشان سرشار از عشق به وطن است و همواره در راه ترقی و تعالی کشور خود کوشا هستند، معذک بشریت را همچون وجود واحدی می‌نگرند و عمیقاً به منافع جهانی انسانی وابسته‌اند و از اینکه هر گونه منافع خصوصی را اعم از شخصی، منطقه‌ای و یا ملی تحت الشعاع مصالح عموم بشریت قرار دهند، تردیدی به خود راه نمی‌دهند. آنان به خوبی دریافته‌اند در دنیایی که از اقوام و ملل وابسته به یکدیگر تشکیل شده است، منافع بخشی از آن زمانی به نحو مطلوب برآورده خواهد شد که منافع و مصالح کل آن تأمین گردد و هرگاه مصالح عمومی این واحد بزرگ مورد غفلت و تسامح قرار گیرد، هرگز ثمره‌ای پایدار نصیب هیچ یک از اجزاء وابسته بدان نخواهد گردید.^{۲۸۵}

مخالف محلی و ملی و نحوه تشکیل آنها

❖ دیانت بهائی در حالیکه فاقد طبقه روحانیت و عاری از مراسم و شعائر خشک و خشن مذهبی است، به الگوی نظمی اداری در سطح محلی، ملی و جهانی تکیه دارد که

توسط حضرت بهاء‌الله بنیان نهاده شده است. به طور مثال هر جامعه محلی که دارای حداقل نه نفر بهائی بالغ یعنی دارای بیست و یک سال سن و یا بیشتر باشد، هر سال در تاریخ ۲۱ آوریل (=اول اردیبهشت) شورائی را به نام محفل روحانی محلی انتخاب می‌کند. جمیع انتخابات بهائی با رأی مخفی و بدون اعلان نامزدهای انتخاباتی از پیش تعیین شده و یا انتشار تبلیغات انتخاباتی صورت می‌گیرد. در حال حاضر بیش از بیست هزار محفل روحانی محلی در جهان وجود دارد.

محافل روحانی ملی نیز به همین شیوه هر سال در اردیبهشت ماه در هر کشور توسط نمایندگان برگزیده منطقه‌ای همان سرزمین طی یک گردهمایی ملی انتخاب می‌شوند. تاکنون بیش از یکصد و هشتاد محفل روحانی ملی در جهان تشکیل شده است. هر پنج سال یکبار اعضای محافل ملی در یک شورای جهانی گرد هم آمده، اعضای بیت العدل اعظم یعنی عالی‌ترین و بالاترین شورای اداری بهائی را انتخاب می‌نمایند. اولین انتخابات بیت العدل اعظم در سال ۱۳۴۲ شمسی (= ۱۹۶۳ میلادی) صورت گرفت. نحوه انتخابات در اینجا نیز با رأی مخفی و بدون داشتن نامزدهای انتخاباتی و یا تبلیغات است. حضرت شوقی ربّانی، ولی امر دیانت بهائی درباره جریان و ماهیت انتخابات می‌فرمایند که مؤمنین باید با توسل به دعا و مناجات، آنچه در توان دارند بکار بندند تا اطمینان حاصل نمایند افرادی را که برای این خدمت برمی‌گزینند، دارای شرایط لازمه می‌باشند. می‌فرمایند: «عزت و تقدّم جامعه بهائیان منوط به انتخاب نفوس سلیمه مؤمنه فعاله است. انتخاب محفل امری است سری، آزاد، عمومی. دسیسه

مذموم، استعفا و کناره‌جوئی ممنوع. یاران را فوراً متذکر دارید کل من دون استثناء مشارکت نمایند». ^{۳۸۶} و نیز یادآور می‌شوند: «زنهار زنهار راثحه منتنه احزاب و ملل خارجه بلاد غرب و شوونات و عوائد و رسوم مضروه‌شان از قبیل آنتریک و پارتی‌بازی و پروپگاند که حتی اسمش کریه است به جمع احبّا رسد و در نفوس یاران ادنی تأثیری نماید و روحانیت را به کلی سلب نماید. یاران باید به خلوص و صفا و حبّ و وفا و یگانگی و خیرخواهی بنیان این مفاسد قویه را براندازند...» ^{۳۸۷} فرض و واجب است که بدون ادنی اثری از تمایلات یا تعصب، تنها اسامی اقرادی را که از صفات ضروریه‌ای چون وفاداری مسلم، فداکاری بی‌غرضانه، ذهنی تعلیم یافته و توانایی اداره امور، بلوغ و تجربه کافی به نحو احسن برخوردارند، در نظر آورند. ^{۳۸۸}

❖ از جمله وظایف خطیر و مقدّس کسانی که به عنوان اعضای محافل روحانی برای در دست گرفتن تمشیت، رهبری و تنظیم امور امرالله فرا خوانده شده‌اند، این است که با تمام توان کوشش نمایند تا اعتماد و محبت اشخاصی را که افتخار خدمتگزاری بدیشان را یافته‌اند، به خود جلب نمایند. با تفحص و جستجو، خویشان را با نظرات قابل توجه، نیات رایج، تعهدات شخصی این افراد که در قبال پیشبرد مقاصد و خیر و رفاهشان تعهد وجدانی دارند، آشنا نمایند. باید مذاکرات و شیوه رفتار عمومی خود را در اداره امور از درون‌گرایی و تفرد پاک و میری سازند و از ایجاد سوءظن و بدگمانی و پنهان‌کاری، بوجود آوردن محیطی خفقان‌آور، اعمال قدرت و استبداد رأی، و هر کلمه یا رفتاری که از آن بوی غرض‌ورزی یا خودبینی و تعصب به مشام آید، دوری جویند. در حالیکه تصمیم نهایی را حق

مسلم و محفوظ خود می‌شمارند، دعوت به شرکت در مباحثات، مطرح ساختن شکایات در جمع و به طور عمومی، استقبال از نظرات و راهنمایی‌های آنها و پرورش روحیه وابستگی و مشارکت همگانی بر اساس تفاهم و اعتماد متقابل را بین خود و سایر احبّاً برقرار نمایند. ۳۸۹

حضرت ولی امرالله در این باره چنین می‌فرمایند: «البته از وظایف اولیه آنهاست که چنین میراث عظیمی را در دست دارند، دائماً به دعا برخاسته و نهایت دقت را نمایند که مبادا اسباب از مسبب و فرع از اصل پیشی گیرد یعنی ادارات و تشکیلات امر شعله ایمان و آتش خلوص را خلیلی وارد آرد. دقتهای بی‌موقع درباره جزئیات امور که از تشکیلات نتیجه می‌گردد، افکار موظفین را تیره سازد. زندهار زندهار که طرفداری، جاه‌طلبی و تعلق به دنیا در اداره امور رسوخ نمایند زیرا به مرور زمان نورانیت آئین مقدس را ظلمانی و طهارت تنزیه‌اش را لکه‌دار و اثرات عمیق‌اش را فلج و معلول خواهد ساخت. ۳۹۰

در جامعه جهانی بهائی مؤسسات انتصابی نیز وجود دارد. از جمله آنها مؤسسه ایادی امرالله، هیئت مشاورین قاره‌ای و معاونین و مساعدین آنان هستند. اعضای این مؤسسات از اختیارات ویژه‌ای برخوردار نیستند بلکه وظیفه آنها بیشتر در خدمت به تعلیم و آموزش، تشویق و حفاظت از وحدت جامعه بهائی است.

تقویم بهائی، ضیافت نوزده روزه و تعطیلات مقدسه

❖ هر دینی از ادیان کریمه و فرهنگی که در پی آن نضج گرفته است، دارای تقویم ویژه‌ای است که بر پایه آن فعالیت‌های پیروانش برنامه‌ریزی و اجرا می‌گردد. در تقویم بهائی که در اصل در دوره شریعت حضرت باب بر اساس دور سالانه خورشید بوجود آمد، سال به نوزده ماه و هر ماه به نوزده روز تقسیم شده است. شروع سال شمسی بهائی روز ۲۱ مارس و مقارن با اولین روز فصل بهار یعنی اول فروردین است.

برای تکمیل دوره کامل سال که عبارت از ۳۶۵ روز می‌باشد <به علاوه تغییرات آن در سالهای کبیسه>، چهار روز از سال یعنی از هفتم تا دهم اسفند ماه برابر با ۲۶ فوریه تا اول ماه مارس باقی می‌ماند. این چند روز «ایام هاء یا ایام اعطاء» نامیده شده است و پیش از آخرین ماه بهائی که ماه صیام یا روزه است. <= شهر العلاء > واقع می‌شود. روزه بهائی از هنگام طلوع تا غروب آفتاب است و در این فاصله از خوردن و آشامیدن خودداری می‌شود.

به طور معمول در اولین روز هر ماه و یا به سخن دیگر هر نوزده روز یکبار افراد هر جامعه محلی بهائی گرد هم می‌آیند که آنرا ضیافت نوزده روزه می‌نامند. در یک چنین انجمن روحانی که توأم با خواندن مناجات و تلاوت آیات و در کمال روح و ریحان و دوستی و صمیمیت برگزار می‌شود، امور روحانی و اجتماعی جامعه مورد بحث و شور قرار می‌گیرد.

اسامی نوزده ماه سال بهائی به قرار زیر است:

ترتیب ماه	نام ماه	تاریخ شروع
ماه اول	شهر البهاء	اول فروردین = ۲۱ مارس
ماه دوم	شهر الجلال	۲۰ فروردین = ۹ آوریل
ماه سوم	شهر الجمال	۸ اردیبهشت = ۲۸ آوریل
ماه چهارم	شهر العظمة	۲۷ اردیبهشت = ۱۷ می
ماه پنجم	شهر النور	۱۵ خرداد = ۵ جون
ماه ششم	شهر الرحمة	۳ تیر = ۲۴ جون
ماه هفتم	شهر الکلمات	۲۲ تیر = ۱۳ جولای
ماه هشتم	شهر الکمال	۱۰ مرداد = اول آگوست
ماه نهم	شهر الاسماء	۲۹ مرداد = ۲۰ آگوست
ماه دهم	شهر العزة	۱۷ شهریور = ۸ سپتامبر
ماه یازدهم	شهر المشية	۵ مهر = ۲۷ سپتامبر
ماه دوازدهم	شهر العلم	۲۴ مهر = ۱۶ اکتبر
ماه سیزدهم	شهر القدرة	۱۳ آبان = ۴ نوامبر
ماه چهاردهم	شهر القول	۲ آذر = ۲۳ نوامبر
ماه پانزدهم	شهر المسائل	۲۱ آذر = ۱۲ دسامبر
ماه شانزدهم	شهر الشرف	۱۰ دی = ۳۱ دسامبر
ماه هفدهم	شهر السلطان	۲۹ دی = ۱۹ ژانویه
ماه هجدهم	شهر الملك	۱۸ بهمن = ۷ فوریه
ایام هاء		
ماه نوزدهم	شهر العلاء	۱۱ اسفند = ۲ مارس

در هر سال بهائی نه روز به نام ایام محرمه وجود دارد که در آن روزها بهائیان کار اداری و مالی و تجاری را تعطیل می کنند. این روزها در حقیقت سالروز وقایعی مربوط به شخصیت های بارز این دین است و به قرار زیر می باشند:

۱- نوروز، نخستین روز از سال بهائی: اول فروردین = ۲۱ مارس.

۲- روز نخست عید رضوان => روز اظهار امر علی حضرت بهاءالله: < اول اردیبهشت = ۲۱ آوریل.

۳- روز نهم عید رضوان: ۹ اردیبهشت = ۲۹ آوریل.

۴- روز دوازدهم عید رضوان: ۱۲ اردیبهشت = ۲ می.

۵- روز بعثت حضرت باب: ۲ خرداد = ۲۳ می.

۶- روز صعود حضرت بهاءالله: ۸ خرداد = ۲۹ می.

۷- روز شهادت حضرت باب: ۱۸ تیر = ۹ جولای.

۸- روز ولادت حضرت باب: ۲۸ مهر = ۲۰ اکتبر = اول

محرم.

۹- روز ولادت حضرت بهاءالله: ۲۱ آبان = ۱۲ نوامبر =

دوم محرم.

علاوه بر ایام نه گانه فوق دو روز دیگر نیز به عنوان ایام محرمه خوانده می شود لیکن کار کردن در آن دو روز جایز است. این دو عبارتند از روز ۲۶ نوامبر یا یوم میثاق و همچنین روز ۲۸ نوامبر که مقارن با صعود حضرت عبدالبهاء است. ناگفته نماند چنانچه لحظه تحویل سال پیش از غروب آفتاب واقع شود، آن روز عید نوروز و نخستین روز از سال نو محسوب می گردد. بنابراین برابری و تطابق شروع ماههای بهائی و نیز ایام محرمه از نظر شمسی و میلادی گاه بدین گونه ای که یاد شده است، نمی باشد و یک روز اختلاف وجود دارد. لیکن در کشورهایی که دارای تقویم میلادی هستند، برای بهائیان همواره روز بیست و یکم مارس عید نوروز و نخستین روز از سال نو بهائی قلمداد می گردد.

یادداشتها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء،
لجنة نشر آثار امري به زبانهای فارسی و عربی. -
لانگنهاين ۱۹۸۴، ص ۴۴۷-۴۴۸.
- ۲- همان، ص ۳۱۹-۳۲۰.
- ۳- همان، ص ۵۲۷.
- ۴- همان، ص ۱۵۸.
- ۵- همان، ص ۴۳۵-۴۳۶.
- ۶- همان، ص ۵۶۲.
- ۷- همان، ص ۴۴۹.
- ۸- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء،
ص ۱-۲.

National spiritual assembly of the Bahá'is of the
united states, 1979.

- ۹- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء،
ص ۵۲۹-۵۳۰.
- ۱۰- همان، ص ۴۴۹.
- ۱۱- همان، ص ۵۷۰-۵۷۱.
- ۱۲- همان، ص ۲۳۱-۲۳۲.
- ۱۳- همان، ص ۱۶۱.
- ۱۴- همان، ص ۴۵۰.
- ۱۵- همان، ص ۳۰۷.
- ۱۶- همان، ص ۱۶۴-۱۶۵.
- ۱۷- همان، ص ۴۵۰.
- ۱۸- همان، ص ۱۶۵.
- ۱۹- همان، ص ۵۳۰-۵۳۱.

- ۲۰- همان، ص ۱۶۵-۱۶۷.
- ۲۱- همان، ص ۳۴۲-۳۴۳.
- ۲۲- همان، ص ۱۶۷-۱۶۸.
- ۲۳- همان، ص ۵۳۱-۵۳۲.
- ۲۴- همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۲۵- همان، ص ۴۲۶.
- ۲۶- همان، ص ۱۷۹.
- ۲۷- همان، ص ۴۵۱.
- ۲۸- همان، ص ۵۹۳-۵۹۴.
- ۲۹- همان، ص ۱۶۲-۱۶۳.
- ۳۰- همان، ص ۱۳۲.
- ۳۱- همان، ص ۴۵۱.
- ۳۲- همان، ص ۵۲۳.
- ۳۳- حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. - لانگنهاین ۱۹۸۰، ص ۹۹.
- ۳۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، ص ۲۳۹.
- ۳۵- همان، ص ۴۵۲.
- ۳۶- همان، ص ۲۳۹-۲۴۰.
- ۳۷- همان، ص ۷۷۰.
- ۳۸- همان، ص ۱۶۹-۱۷۰.
- ۳۹- همان، ص ۴۳۷-۴۳۸.
- ۴۰- همان، ص ۱۷۰.
- ۴۱- همان، ص ۴۵۳.
- ۴۲- همان، ص ۵۳۳.
- ۴۳- همان، ص ۴۵۳.

- ۴۴- همان، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۴۵- همان، ص ۵۳۴.
- ۴۶- حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابھی...، ص ۹۷-۹۹.
- ۴۷- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء، ص ۹۶-۹۷.
- ۴۸- همان، ص ۴۵۳-۴۵۴.
- ۴۹- همان، ص ۳۰۸.
- ۵۰- همان، ص ۷۹.

51. Bahá'u'lláh, The Hidden words of Bahá'u'lláh, translated by Shoghi Effendi with the assistance of some English friends. - National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of Great Britain and Northern Ireland, London 1929, P.1.

- ۵۲- همان، ص ۱.
- ۵۳- همان، ص ۱.
- ۵۴- همان، ص ۲.
- ۵۵- همان، ص ۲.
- ۵۶- همان، ص ۳.
- ۵۷- همان، ص ۵.
- ۵۸- همان، ص ۵-۶.
- ۵۹- همان، ص ۸-۹.
- ۶۰- همان، ص ۹.
- ۶۱- همان، ص ۹.
- ۶۲- همان، ص ۱۰.
- ۶۳- همان، ص ۱۰.
- ۶۴- همان، ص ۱۰-۱۱.

- ۶۵- همان، ص ۱۱.
۶۶- همان، ص ۱۱.
۶۷- همان، ص ۱۱-۱۲.
۶۸- همان، ص ۱۲.
۶۹- همان، ص ۱۳.
۷۰- همان، ص ۱۵.
۷۱- همان، ص ۱۶.
۷۲- همان، ص ۱۶.
۷۳- همان، ص ۱۷.
۷۴- همان، ص ۱۸.
۷۵- همان، ص ۲۱.
۷۶- همان، ص ۲۱-۲۲.
۷۷- همان، ص ۲۴.
۷۸- همان، ص ۲۴-۲۵.
۷۹- همان، ص ۲۵.
۸۰- همان، ص ۲۵-۲۶.
۸۱- همان، ص ۲۶-۲۷.
۸۲- همان، ص ۳۴.
۸۳- همان، ص ۳۶.
۸۴- همان، ص ۳۷.
۸۵- همان، ص ۳۷.
۸۶- همان، ص ۴۰.
۸۷- همان، ص ۴۱.
۸۸- همان، ص ۴۲-۴۳.
۸۹- همان، ص ۴۳.
۹۰- همان، ص ۴۵.
۹۱- همان، ص ۴۵-۴۶.

- ۹۲- همان، ص ۴۶-۴۷.
- ۹۳- همان، ص ۴۸.
- ۹۴- همان، ص ۴۹.
- ۹۵- همان، ص ۴۹.
- ۹۶- همان، ص ۵۰.
- ۹۷- همان، ص ۵۴.
- ۹۸- همان، ص ۵۴-۵۵.
- ۹۹- همان، ص ۵۷.
- ۱۰۰- همان، ص ۵۸.
- ۱۰۱- همان، ص ۶۳-۶۴.
- ۱۰۲- همان، ص ۶۵.
- ۱۰۳- همان، ص ۶۶.
- ۱۰۴- همان، ص ۶۸.
- ۱۰۵- همان، ص ۶۸-۶۹.
- ۱۰۶- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی...، ص ۹۲-۹۴.
- ۱۰۷- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. - لانگنهاین، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، ص ۱۶.
- ۱۰۸- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی...، ص ۲.
- ۱۰۹- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان. - هوفهایم، چاپ اول (نشر جدید) ۱۳۷۷ شمسی/۱۹۹۸ میلادی، ص ۶۳.
- ۱۱۰- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۱.
- ۱۱۱- همان، ص ۴۷-۴۹.

- ۱۱۲- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، ص ۱۰۱ و ۱۱۶-۱۲۰.
- ۱۱۳- حضرت بهاء‌الله، آیات الهی، جلد اول، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. - لانگنه‌این ۱۴۸ بدیع، ص ۳۳۱.
- ۱۱۴- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۱-۵۲.
- ۱۱۵- همان، ص ۶۵.
- ۱۱۶- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، ص ۲ و ۶-۹ و ۱۱-۱۳ و ۷۰ و ۹۰.
- ۱۱۷- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۵۸-۵۹.
- ۱۱۸- همان، ص ۵۹.
- ۱۱۹- همان، ص ۱۷.
- ۱۲۰- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، ص ۱۰۷-۱۰۸.
- ۱۲۱- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابیہی،...، ص ۳-۴.
- ۱۲۲- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۱۲۳- همان، ص ۴۵.
- ۱۲۴- همان، ص ۶۱.
- ۱۲۵- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، ص ۱-۲.
- ۱۲۶- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، مرکز جهانی بهائی. - حیفا ۱۹۹۵ء. بند ۱۸۱-۱۸۳، ص ۱۷۲-۱۷۴.
- ۱۲۷- حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، مطبعه قاهره. - مصر ۱۹۲۰ء، ص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۱۲۸- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۲۸-۱۲۹.

- ۱۲۹- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ایهیی... ص ۳۸.
- ۱۳۰- همان، ص ۱۷-۱۸.
- ۱۳۱- همان، ص ۹۶.
- ۱۳۲- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله،
ص ۹۷.
- ۱۳۳- همان، ص ۲۰۹.
- ۱۳۴- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان، ص ۱۲۶-۱۲۸.
- ۱۳۵- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله،
ص ۱۴۰.
- ۱۳۶- همان، ص ۱۸۶.
- ۱۳۷- همان، ص ۲۱۱.
- ۱۳۸- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، بند ۱۲۲-۱۲۵،
ص ۱۱۶-۱۱۸.
- ۱۳۹- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله،
ص ۱۰۴.
- ۱۴۰- همان، ص ۱۳۱.
- ۱۴۱- همان، ص ۱۰۱.
- ۱۴۲- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ایهیی... ص ۲۸.
- ۱۴۳- همان، ص ۴۰.
- ۱۴۴- همان، ص ۱۰۲.
- ۱۴۵- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله،
ص ۱۸۳.
- ۱۴۶- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ایهیی... ص ۳۶.
- ۱۴۷- همان، ص ۷۵-۷۶.

۱۴۸- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلى، جلد چهارم، مؤسسه
ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۳۳ بدیع،
ص ۲۴۵-۲۴۷ و ۲۵۳-۲۵۴ و ۲۵۷-۲۵۸.

۱۴۹- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد اول، ص ۲۱۶.

۱۵۰- حضرت بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ابهی،...، ص ۳۷.

۱۵۱- همان، ص ۱۰۱.

۱۵۲- همان، ص ۳۹.

۱۵۳- حضرت بهاء الله، دریای دانش، مؤسسه مطبوعات
بهائی هند. - دهلی نو ۱۹۸۵، ص ۶-۷.

154. Compiled by the Research Department of the
Universal House of Justice, *Consultation: A
Compilation*, National Spiritual Assembly of the
Bahá'ís of the USA, 1980, P.3.

نیز:

مذکور در لوح حضرت بهاء الله به اعزاز جناب اسم اصدق
که در مجموعه‌ای موسوم به مشورت آمده است.

۱۵۵- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد
هشتم، مؤسسه ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۲۹
بدیع، ص ۶۰.

۱۵۶- حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، یاران پارسی:
مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت
عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه
مطبوعات امری آلمان. - هونهایم ۱۹۹۸،
ص ۴۴-۴۵.

۱۵۷- حضرت بهاء الله، آیات الهی، جلد اول، ص ۱۶۴.

۱۵۸- حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، یاران

پارسی...، ص ۱۰-۱۱.

۱۵۹- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله،
ص ۱۸۲.

۱۶۰- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ابهی...، ص ۸۲-۸۳.

۱۶۱- همان، ص ۸۴.

۱۶۲- حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ، جلد سوم، مؤسسه
ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۲۹ بدیع، ص ۶-۱۵
و ۱۹ و ۲۱-۲۲ و ۳۱ و ۳۵-۴۲ و ۴۴-۴۶ و
۴۹-۵۱.

۱۶۳- همان، ص ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۳۱-۱۳۸.

164. Bahá'u'lláh, 'Abdu'l-Bahá, *Bahá'í Revelation*,
Bahá'í Publishing Trust, National Spiritual
Assembly of the Bahá'ís of the British Isles,
London 1970, PP.xiii - xiv.

165. Shoghi Effendi, *The World Order of Bahá'u'lláh*
(*Selected Letters*), Bahá'í Publishing Trust,
Wilmette, IL.1974, P.19.

166. *ibid*, P.42.

۱۶۷- حضرت ولی امرالله، هدف نظم بدیع جهانی، ترجمه
جمشید فنائیان، مؤسسه ملی مطبوعات امری. -
طهران ۱۳۴ بدیع، ص ۲۶-۲۷.

۱۶۸- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس (مقدمه)، ص ۱۴.

۱۶۹- شوقی افندی، نظم جهانی بهائی: منتخباتی از آثار
صادر از قلم حضرت ولی امرالله، ترجمه هوشمند
فتح اعظم، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی و
عربی. - دانداس ۱۵۱ بدیع (۱۱۹۵ میلادی)، ص ۴۷.

۱۷۰- همان، ص ۱۵۳-۱۵۷.

171. Bahá'u'lláh, 'Abdu'l-Baha, *Bahá'í Revelation*,
p.xiii.

۱۷۲- حضرت باب، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی،
مؤسسه ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۳۴ بدیع،
ص ۶۴-۶۵.

۱۷۳- همان، Bahá'í Publishing Trust . - Wilmette
، ۱۹۷۸، ص ۷۵-۷۷.

۱۷۴- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات عبدالبهاء، به اهتمام
کلیفورد بارنی آمریکاییه، مطبعه بریل. - لیدن ۱۹۰۷،
ص ۱۲۶.

۱۷۵- همان، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۱۷۶- همان، ص ۱۶۸-۱۷۳.

۱۷۷- همان، ص ۱۸۴.

۱۷۸- همان، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۱۷۹- همان، ص ۱۹۹.

۱۸۰- همان، ص ۲۰۸-۲۱۰ و ۲۱۳.

۱۸۱- همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۱۸۲- حضرت عبدالبهاء، رساله مدینه، لجنة نشر آثار امری
به لسان فارسی و عربی. - لانگنهاين ۱۹۸۴،
ص ۴-۶.

۱۸۳- همان، ص ۸-۱۴.

۱۸۴- همان، ص ۱۶-۱۹.

۱۸۵- همان، ص ۲۰-۲۱.

۱۸۶- همان، ص ۲۲-۲۳.

۱۸۷- همان، ص ۳۲-۳۳.

۱۸۸- همان، ص ۱۳۲-۱۳۵.

۱۸۹- همان، ص ۳۰-۳۲.

۱۹۰- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، به اهتمام فرج الله ذکى الكردى، جلد اول، مطبعة كردستان العلميه. - مصر ۱۹۱۰ ميلادى (۱۳۲۸ هجرى)، ص ۴۳۸.

۱۹۱- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، مؤسسه ملى مطبوعات امرى آلمان. - هوفهايم ۲۰۰۱، ص ۴۹۶.

۱۹۲- حضرت بهاء الله، كتاب اقدس، بند ۹۱، ص ۹۰.

۱۹۳- حضرت بهاء الله، مجموعه‌اى از الواح جمال اقدس ابهى...، ص ۳۰-۳۱ و ۳۴.

۱۹۴- فروتن، على اكبر، رساله ايران در نظر بهائيان، مؤسسه ملى مطبوعات امرى. - طهران ۱۳۲ بديع، ص ۱۵.

۱۹۵- حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، ياران پارسى...، ص ۱۰۹.

۱۹۶- همان، ص ۱۲۸.

۱۹۷- فروتن، على اكبر، رساله ايران از نظر بهائيان، ص ۲۰.

۱۹۸- همان، ص ۲۲.

۱۹۹- مجله آهنگ بديع، شماره ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۴۷، ص ۳۱۴؛ نيز:

پيام بهائى، شماره ۱۰۸-۱۰۹، نوامبر و دسامبر ۱۹۸۸، ص ۴.

۲۰۰- هوالله، Wilmette-. Bahá'í Publishing Trust، ۱۹۸۴، ص ۳۹.

۲۰۱- اشراق خاورى، عبدالحميد، گنجينه حدود و احكام، چاپ سوم، مؤسسه ملى مطبوعات امرى. - طهران ۱۳۲ بديع، ص ۱۹۶.

۲۰۲- فاضل مازندرانى، ميرزا اسدالله، امر و خلق،

- جلد چهارم مؤسسه ملی مطبوعات امری. - طهران
 ۱۲۷ بدیع، ص ۳۶۴؛ نیز:
 عندلیب، شماره ۲۳، ص ۵۴.
- ۲۰۳- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۵۱، ص ۴۸-۴۹.
- ۲۰۴- همان، بند ۱۹، ص ۱۹.
- ۲۰۵- اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام،
 ص ۱۷۸.
- ۲۰۶- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۱۱۹،
 ص ۱۱۳-۱۱۴.
- ۲۰۷- اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام،
 ص ۴۲۹.
- ۲۰۸- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۱۵۵،
 ص ۱۴۶-۱۴۷.
- ۲۰۹- همان، بند ۱۹۰، ص ۱۸۰.
- ۲۱۰- همان، بند ۳۴، ص ۳۰.
- ۲۱۱- حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس
 ابی...، ص ۱۲.
- ۲۱۲- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۲۴، ص ۲۹-۳۰.
- ۲۱۳- همان، بند ۱۵۴، ص ۱۴۶.
- ۲۱۴- همان، بند ۴۶، ص ۴۴.
- ۲۱۵- همان، بند ۱۱۳، ص ۱۰۹.
- ۲۱۶- حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه،
 ص ۲۲۵-۲۲۶.
- ۲۱۷- همان، ص ۲۲۲-۲۲۵.
- ۲۱۸- حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۴۶، ص ۴۴-۴۵.
- ۲۱۹- همان، بند ۷۴، ص ۷۱-۷۲.
- ۲۲۰- همان، بند ۷۶، ص ۷۴-۷۵.

- ۲۲۱- همان، بند ۴۸، ص ۴۶.
- ۲۲۲- همان، بند ۳۳، ص ۲۸-۲۹.
- ۲۲۳- همان، بند ۹۷، ص ۹۴-۹۷.
- ۲۲۴- اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۲؛ نیز:
- مجموعه‌ای از نصوص مبارکه و دستخط‌های بیت العدل اعظم الهی درباره حقوق الله، تهیه و تنظیم دائره نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی. - حیفا ۱۹۸۴، ص ۲۸-۲۹.
- ۲۲۵- حضرت بهاء الله، کتاب ایقان، ص ۵.
- ۲۲۶- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۳۶.
- ۲۲۷- دریافت شده از مرکز جهانی بهائی؛ نیز:
- شوقی افندی، ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تجدید چاپ دارالانشاء محفل ملی بهائیان ایالات متحده امریکا. - ویلمت ۱۹۸۵، ص ۱۷۱؛ نیز:
- حضرت ولی امرالله، توفیعات مبارکه (نوروز ۱۱۰ بدیع)، لجنه نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی. - آلمان، ص ۵۰۴.
- ۲۲۸- حضرت باب، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۵۳.
- ۲۲۹- حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، به اهتمام فرج الله ذکی الکردی. - مصر ۱۳۳۹ هجری، ص ۸۴.
- ۲۳۰- همان، ص ۸۱-۸۳.
- ۲۳۱- همان، ص ۷۰-۸۰.
- ۲۳۲- همان، ص ۲۱۴-۲۱۵.

- ۲۳۳- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، امر و خلق، جلد چهارم، ص ۸۲... نیز:
- بشارة النور، منتخباتی از الواح و آثار مبارکه، لجنة نشر آثار امری به لسان های فارسی و عربی. - لانگنهاین ۱۴۰ بدیع، ص ۱-۴.
- ۲۳۴- بشارة النور، ص ۴۹۱.
- ۲۳۵- همان، ص ۴۱۷.
- ۲۳۶- همان، ص ۴۵۵.
- ۲۳۷- همان، ص ۴۹۷.
- ۲۳۸- همان، ص ۳۸۵.
- ۲۳۹- نار و نور، منتخباتی از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله، لجنة نشر آثار امری به لسان های عربی و فارسی. - لانگنهاین ۱۳۹ بدیع، بخش دوم، ص ۲.
- ۲۴۰- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۹۰-۱۹۱.
- ۲۴۱- بشارة النور، ص ۴۵۸.
- ۲۴۲- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد سوم، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. - لانگنهاین ۱۹۹۲، ص ۱۰۴.
- ۲۴۳- بشارة النور، ص ۲۶۱.
- ۲۴۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۲۷.
- ۲۴۵- همان، ص ۴۱.
- ۲۴۶- همان، ص ۵۱-۵۲.
- ۲۴۷- همان، ص ۴۶-۴۷.
- ۲۴۸- بشارة النور، ص ۳۲۱-۳۲۲.

- ٢٥٠- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ٤٩.
٢٥١- همان، ص ٥٥.
٢٥٢- همان، ص ٥٥-٥٦.
٢٥٣- همان، ص ٢٠٣-٢٠٤.
٢٥٤- همان، ص ٧٨.
٢٥٥- همان، ص ٦٠.
٢٥٦- بشارة النور، ص ٤٢١.
٢٥٧- حضرت عبدالبهاء، اذكار المقربين، جلد دوم،
مؤسسه ملى مطبوعات امرى. - طهران ١١٦ بديع،
ص ٥١-٥٢؛ نیز:
بشارة النور، ص ٤٢٤.
٢٥٨- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت
عبدالبهاء، جلد سوم، ص ١٤٥.
٢٥٩- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ٢٢٦.
٢٦٠- مناجاة مجموعة اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاء الله،
من منشورات دارالنشر البهائیه فی برزیل. - برزیل،
بی تا، ص ٩.
٢٦١- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ١٣٥-١٣٧.
٢٦٢- حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب،
ص ٣٣٠-٣٣١.
٢٦٣- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ١٤٥.
٢٦٤- همان، ص ١٤٥.
٢٦٥- همان، ص ١٤٦.
٢٦٦- حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب،
ص ٢٠٩-٢١٠.

- ۲۶۷- حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ مناجاتها، ص ۱۶۹-۱۷۰.
- ۲۶۸- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد سوم، ص ۵۴.
- ۲۶۹- بشارة النور، ص ۳۰۷-۳۰۸.
- ۲۷۰- حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ مناجاتها، ص ۲۱۲.
- ۲۷۱- همان، ص ۳۹۱.
- ۲۷۲- بشارة النور، ص ۴۲۲.
- ۲۷۳- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، امر و خلق، جلد چهارم، ص ۶۱.
- ۲۷۴- همان، ص ۵۸.
- ۲۷۵- همان، همانجا.
- ۲۷۶- همان، همانجا.
- ۲۷۷- ستایش و نیایش، مؤسسه معارف بهائی. - کانادا ۱۵۹ بدیع (۲۰۰۱ میلادی)، ص ۶.
- ۲۷۸- حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ مناجاتها، ص ۲۲۸.
- ۲۷۹- همان، ص ۳۸.
- ۲۸۰- همان، ص ۲۸۵-۲۸۶.
- ۲۸۱- حضرت بهاءالله، ادعیهٔ حضرت محبوب، ص ۳۶۵-۳۶۸.
- ۲۸۲- همان، ص ۳۵۱.
- ۲۸۳- همان، ص ۳۲۳-۳۲۴.
- ۲۸۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ مناجاتها، ص ۲۸۹.
- ۲۸۵- همان، ص ۲۷۹.
- ۲۸۶- همان، ص ۲۳۴.
- ۲۸۷- حضرت بهاءالله، ادعیهٔ حضرت محبوب، ص ۳۲۴-۳۲۶.
- ۲۸۸- حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ مناجاتها، ص ۳۱۵.

- ۲۸۹- بشارة النور، ص ۴۴۶.
- ۲۹۰- حضرت بهاء اللّٰه، ادعية حضرت محبوب،
ص ۳۲۶-۳۲۸.
- ۲۹۱- همان، ص ۳۸۰-۳۸۲.
- ۲۹۲- همان، ص ۳۴۸-۳۴۹.
- ۲۹۳- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ۳۴۴.
- ۲۹۴- همان، ص ۵۰۸.
- ۲۹۵- همان، ص ۳۴۸.
- ۲۹۶- همان، ص ۲۸۴-۲۸۵.
- ۲۹۷- همان، ص ۱۷-۱۸.
- ۲۹۸- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت
عبدالبهاء، جلد سوم، ص ۱۵۲.
- ۲۹۹- بشارة النور، ص ۳۹۷.
- ۳۰۰- همان، ص ۴۳۰.
- ۳۰۱- فاضل مازندرانی، میرزا اسداللّٰه، امر و خلق، جلد
چهارم، ص ۶۶.
- ۳۰۲- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ۳۹۹.
- ۳۰۳- حضرت بهاء اللّٰه، ادعية حضرت محبوب،
ص ۱۸۰-۱۸۱.
- ۳۰۴- حضرت بهاء اللّٰه، اذکار المقربین، مؤسسه مطبوعات
امری طهران، ۱۳۲۶ شمسی، ص ۶۶.
- ۳۰۵- حضرت بهاء اللّٰه، ادعية حضرت محبوب، ص ۵۷-۵۸.
- ۳۰۶- مناجاة مجموعة اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاء اللّٰه،
ص ۱۷۳-۱۷۴.
- ۳۰۷- حضرت عبدالبهاء، مجموعة مناجاتها، ص ۴۱۷-۴۱۸.
- ۳۰۸- همان، ص ۲۷۴.
- ۳۰۹- اشراق خاوری، عبدالحمید، محاضرات، لجنة ملّی

- نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. - لانگنهاین
۱۹۸۷، ص ۴۴-۴۵.
- ۳۱۰- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۴۳.
311. Bahá'u'lláh, The Báb, and 'Abdu'l- Bahá, Bahá'í Prayers, P. 152.
- ۳۱۲- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۴۶.
- ۳۱۳- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله،
ص ۱۹۳.
- ۳۱۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۵۲.
- ۳۱۵- اشراق خاوری، عبدالحمید، رساله تسیح و تحلیل،
مؤسسه ملی مطبوعات امری. - دهلی نو ۱۹۸۲،
ص ۲۰۵-۲۰۶.
- ۳۱۶- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۵۵-۴۵۶.
- ۳۱۷- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت
عبدالبهاء، جلد دوم، ۱۹۸۴، Bahá'í World Center
Publications، ص ۴.
- ۳۱۸- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۵۹.
- ۳۱۹- همان، ص ۴۷۱.
- ۳۲۰- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، امر و خلق، جلد
چهارم، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی. -
لانگنهاین ۱۴۲ بدیع (۱۹۸۶ میلادی)، ص ۷۴.
- ۳۲۱- هوالله، جلد اول، Bundoora- Aus.-Century Press،
ص ۴.
- ۳۲۲- همان، ص ۸.
- ۳۲۳- هوالله، جلد دوم، ص ۸.
- ۳۲۴- حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجاتها، ص ۴۸۲.
- ۳۲۵- همان، ص ۴۸۰.

- ۳۲۶- فاضل مازندرانی، میرزا اسداللہ، امر و خلق، جلد
چهارم، ص ۷۰.
- ۳۲۷- حضرت بہاء اللہ، ادعیۂ حضرت محبوب، ص ۹۱.
- ۳۲۸- همان، ص ۸۵-۸۶.
- ۳۲۹- فاضل مازندرانی، میرزا اسداللہ، امر و خلق، جلد
چهارم، ص ۶۶.
- ۳۳۰- همان، ص ۹۲.
- ۳۳۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، ایام تسعہ، انتشارات
کلمات۔- کالیفرنیا ۱۹۸۱، ص ۱۸۷-۱۸۸.
- ۳۳۲- نار و نور، ص ۳.
- ۳۳۳- همان، ص ۸.
- ۳۳۴- همان، ص ۱۸.
- ۳۳۵- حضرت عبدالہاء، مجموعۂ مناجاتہا، ص ۴۸۸-۴۸۹.
- ۳۳۶- حضرت بہاء اللہ، ادعیۂ حضرت محبوب،
ص ۱۶۹-۱۷۸.
- ۳۳۷- همان، ص ۱۹۳-۱۹۹.
- ۳۳۸- حضرت بہاء اللہ، مجموعۂ الواح مبارکہ،
ص ۳۳۴-۳۳۷.
- ۳۳۹- حضرت بہاء اللہ، ادعیۂ حضرت محبوب، ص ۹۲-۹۷.
- ۳۴۰- همان، ص ۱۳۱-۱۳۳.
- ۳۴۱- همان، ص ۱۱۰-۱۱۴.
- ۳۴۲- حدیقۂ عرفان: آثار قلم اعلیٰ و الواح مبارکہ حضرت
عبدالہاء، انتشارات مجلہ عندلیب، ۱۵۱ بدیع،
ص ۱۲۶.
- ۳۴۳- حضرت بہاء اللہ، نفحات فضل آثار مقدسہ بہائی،
شمارہ ۲، مؤسسہ معارف بہائی بہ لسان فارسی و
عربی- دانلداس ۱۴۵ بدیع (۱۹۸۸ میلادی)،

ص ۱۷-۲۱.

۳۴۴- حضرت بهاء اللہ، ادعیۂ حضرت محبوب،
ص ۱۵۸-۱۶۱.

۳۴۵- همان، ص ۱۳۸-۱۴۱.

۳۴۶- حضرت عبدالبہاء، مجموعۂ مناجاتہا، ص ۲۶۰-۲۶۱.
۳۴۷- حضرت ولی امر اللہ، مجموعۂ مناجات حضرت
ولی امر اللہ، لجنۂ نشر آثار امری بہ لسان فارسی و
عربی۔ لانگنہاین ۱۴۰ بدیع، ص ۱۵-۱۶.

۳۴۸- همان، ص ۲۷-۲۸.

۳۴۹- همان، ص ۳۹.

۳۵۰- همان، ص ۴۰.

۳۵۱- همان، ص ۴۲.

۳۵۲- همان، ص ۴۵.

۳۵۳- قدیمی، ریاض، سلطان رسل حضرت ربّ اعلیٰ، چاپ
دوم، انتشارات دانشگاه تورنتو۔ - تورنتو ۱۹۸۷،
ص ۱-۷.

۳۵۴- فیضی، محمد علی، حضرت نقطہ اولیٰ، مؤسسۂ ملی
مطبوعات امری۔ - لانگنہاین ۱۹۸۷،
ص ۱۴۲-۱۴۳.

۳۵۵- قدیمی، ریاض، سلطان رسل...، ص ۷-۱۵؛ نیز:
فیضی، محمد علی، حضرت نقطہ اولیٰ، ص ۲۹۰-
۲۹۱؛ نیز:

موقر بالیوزی، حسن، بہاء اللہ شمس حقیقت، ترجمۂ
مینو ثابت، GR۔ - آکسفورد ۱۹۸۹، ص ۵۹-۶۲؛ نیز:
مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمہ و
تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسۂ چاپ و
انتشارات مرآت۔ - دہلی نو ۱۹۹۱، ص ۱۷۶-۲۰۶ و
۲۴۱-۲۴۶.

۳۵۶- مطالع الانوار: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی،
ص ۲۰۷-۲۱۵؛ نیز:

افنان، ابوالقاسم، عهد اعلیٰ: زندگانی حضرت باب،
Oneworld. - آکسفورد ۲۰۰۰ میلادی،
ص ۳۸۸-۳۹۹.

۳۵۷- قدیمی، ریاض، سلطان رسل...، ص ۲۶-۴۲؛ نیز:
افنان، ابوالقاسم، عهد اعلیٰ...، ص ۷۲۰-۹۵۵.

358. Shoghi Effendi, *Guidance for Today and
Tomorrow*, Bahá'í Publishing Trust. - London
1973, P.4-5.

۳۵۹- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، جلد اول، چاپ مسکو،
۱۹۶۶، ص ۱۸-۱۹، بیت ۹۱ و ۹۶.

۳۶۰- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه ملی
مطبوعات امری. - طهران ۱۱۹ بدیع، ص ۲-۴.

۳۶۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴،
مؤسسه ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۲۹ بدیع،
ص ۶۷-۶۸.

۳۶۲- قدیمی، ریاض، جمال ابهی حضرت بهاءالله جل اسمه
الاعلیٰ، چاپ سوّم، انتشارات دانشگاه تورنتو. -
تورنتو ۱۵۵ بدیع، ص ۸-۲۰.

۳۶۳- موثر بالیوزی، حسن، بهاءالله شمس حقیقت،
ص ۴۵-۵۱.

۳۶۴- قدیمی، ریاض، جمال ابهی...، ص ۲۱-۱۴۲.

۳۶۵- موثر بالیوزی، حسن، بهاءالله شمس حقیقت،
ص ۳۷۶-۳۹۶.

۳۶۶- فیضی، محمد علی، حضرت بهاءالله، مؤسسه ملی
مطبوعات امری. - لانگنهاين ۱۴۷ بدیع (۱۹۹۰)

میلادی)، ص ۲۱۲-۲۱۷.

۳۶۷- راسخ، شاپور، "مقدمه بر سبک‌شناسی آثار حضرت

بهاء‌الله"، خوشه‌هایی از خرمین، ادب و هنر، شماره ۴:

دوره قلم اعلیٰ، ۱۳۷۲ شمسی (۱۹۹۳ میلادی)،

ص ۲۸-۳۰ و ۳۴-۳۶؛ نیز:

رافتی، وحید، "طبقه‌بندی آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله"،

خوشه‌هایی از خرمین، ادب و هنر، شماره ۴: دوره

قلم اعلیٰ، ۱۳۷۲ شمسی (۱۹۹۳ میلادی)،

ص ۶۱-۶۶.

۳۶۸- موقر بالیوزی، حسن، بهاء‌الله شمس حقیقت،

ص ۶۳۳-۶۶۹؛ نیز: حضرت شوقی افندی، کتاب

قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، چاپ دوم،

مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی. - کانادا ۱۴۹

بدیع (۱۹۹۲ میلادی)، ص ۸۲۱-۸۶۰.

۳۶۹- قدیمی، ریاض، جمال ابهی...، ص ۴.

370. Geldner, Karl F., *Avesta: The Sacred Books of the*

Parsis vol.II, W. Kohlhammer. - Stuttgart, 1889,

P. 256-257.

۳۷۱- زند بهمن یسن: تصحیح متن، آوانویسی، برگردان

فارسی و یادداشتها، محمد تقی راشد محصل،

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. - تهران

۱۳۷۰، ص ۱۶.

۳۷۲- کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، انجمن کتاب

مقدس ایران. - تهران ۱۳۶۲.

۳۷۳- قرآن: آخرین کتاب آسمانی، ترجمه تأیید شده

فارسی با متن عربی از نسخه انگلیسی دکتر رشاد

خلیفه توسط بهروز مفیدی شیرازی، انتشارات

تسلیم شدگان متحدهٔ بین‌المللی. - لوس آنجلس
۱۹۹۵؛ نیز:

قرآن کریم، ترجمهٔ بهاء‌الدین خرّمشاهی، انتشارات
نیلوفر و انتشارات جامی. - تهران ۱۳۷۴.

۳۷۴- حضرت باب، بیان فارسی و عربی.

۳۷۵- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس
ابهی!...، ص ۶۷-۶۹.

۳۷۶- قدیمی، ریاض، ریاض اللغات، جلد پنجم، university
of Toronto press. - تورنتو ۲۰۰۲ میلادی،
ص ۱۱۲۴-۱۱۴۰.

۳۷۷- فیضی، محمّد علی، حضرت عبداله‌اء، مؤسسهٔ ملی
مطبوعات امری. - لانگنهاين، ص ۳۵۳-۳۵۴؛
نیز:

نقبائی، حسام، معرفی آثار مبارکهٔ بهائی، بی‌نا. - اتریش
۱۴۱ بدیع، ص ۸۲-۸۶.

۳۷۸- راسخ، شاپور، «صنایع لفظی و بدیعی در آثار پارسی
حضرت عبداله‌اء»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر،
شماره یک: دورهٔ عندلیب، ۱۴۷ بدیع (۱۳۶۹)
شمسی)، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۳۷۹- قدیمی، ریاض، ریاض اللغات، جلد چهارم،
university of Toronto press. - تورنتو ۲۰۰۲
میلادی، ص ۱۲۹۹-۱۳۰۰.

۳۸۰- پژوهنده، «مشخصات و اهمیت دورهٔ ولایت»، پیام
بهائی، شماره ۲۷۶، مهر و آبان ۱۳۸۱، ص ۶-۸.

۳۸۱- نقبائی، حسام، معرفی آثار مبارکهٔ بهائی، ص ۸۷-۹۷؛
نیز:

قدیمی، ریاض، ریاض اللغات، جلد چهارم،

ص ۱۳۰۱-۱۳۰۳.

۳۸۲- رافتی، وحید، «ولئی امر»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۱: دوره ولایت، سال ۱۵۷ بدیع (۱۳۷۹ شمسی)، ص ۳۹-۴۲ و ۴۶.

383. Shoghi Effendi, *Guidance For Today and Tomorrow*, P.110.

384. *ibid.*, P.7, 91.

385. *ibid.*, P.8-9.

۳۸۶- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، امر و خلق، جلد سوم، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی.- لانگنهاين ۱۹۸۶، ص ۳۶۱.

۳۸۷- همان، ص ۳۵۹.

388. Shoghi Effendi. *Bahá'í Administration: Shoghi Effendi, The Bahá'í Publishing Committee.*- Wilmette, IL. 1953, P.88.

۳۸۹- دهقان، غلامعلی، ارکان نظم بدیع، مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی و عربی. - دان داس. ۱۵۱ بدیع (۱۹۹۴ میلادی)، ص ۳۲۸ - ۳۲۹.

۳۹۰- استخراج از ترجمه لوح مبارک مورخ ۷ فوریه ۱۹۲۹ خطاب به محفل روحانی ملی امریکا: اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد سوم و ششم، مؤسسه ملی مطبوعات امری. - طهران ۱۲۹ بدیع، ص ۴۳.

نمایه عناوین

- | | |
|--------|---|
| صفحه ۱ | ۱- چکیده‌ای از آموزه‌های دیانت بهائی |
| ۲ | ۲- تحرّی حقیقت |
| ۴-۲ | ۳- وحدت عالم انسانی |
| ۵-۴ | ۴- دین باید ایجاد محبت و اتحاد نماید |
| ۶-۵ | ۵- دین باید مطابق عقل و علم باشد |
| ۹-۷ | ۶- ترک تعصبات |
| ۱۰-۹ | ۷- تعدیل معیشت و اقتصاد |
| ۱۱-۱۰ | ۸- اصول همه ادیان یکی است |
| ۱۲ | ۹- تعلیم و تربیت عمومی |
| ۱۳-۱۲ | ۱۰- زبان و خط عمومی |
| ۱۵-۱۴ | ۱۱- تساوی رجال و نساء |
| ۱۷-۱۵ | ۱۲- صلح عمومی و تأسیس محکمه کبری |
| ۱۹-۱۷ | ۱۳- نفثات روح القدس |
| ۳۵-۲۰ | ۱۴- گزیده‌هایی از کلمات مکتوبه حضرت بهاء‌الله |
| ۴۰-۳۶ | ۱۵- لوح اصل کل خیر |
| ۴۲-۴۱ | ۱۶- بشارت بزرگ برای بشریت |
| ۵۴-۴۳ | ۱۷- الوهیت و پیامبران |
| ۵۷-۵۵ | ۱۸- نظم نوین جهانی |
| ۷۸-۵۸ | ۱۹- گزیده‌هایی از الواح حضرت بهاء‌الله |
| ۸۱-۷۹ | ۲۰- پیرامون آفرینش و طبیعت |
| ۸۶-۸۲ | ۲۱- بخش‌هایی از هفت وادی |
| ۸۸-۸۷ | ۲۲- ابیاتی از مثنوی حضرت بهاء‌الله |
| ۹۳-۸۹ | ۲۳- نظر حضرت شوقی ربّانی پیرامون نظم جهانی |
| | ۲۴- نظر حضرت شوقی ربّانی درباره |

- ۹۴ ظهورات رو به کمال
 ۹۷-۹۵ ۲۵- منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی
 ۱۰۵-۹۸ ۲۶- گلچینی از مفاوضات حضرت عبدالبهاء
 ۲۷- بخش‌هایی از رساله مدنیه و مطالبی
 ۱۱۸-۱۰۶ پیرامون ایران و ایرانیان
 ۱۱۹ ۲۸- دربارهٔ سعادت بشر، جوانان و روش زندگی
 ۱۲۱-۱۲۰ ۲۹- بزرگداشت هنر موسیقی
 ۱۳۴-۱۲۲ ۳۰- ذکر تعدادی از منہیات و واجبات
 ۱۲۲ ۳۱- نهی از زنا
 ۱۲۲ ۳۲- نهی از مُتعه
 ۱۲۳-۱۲۲ ۳۳- نهی از مسکرات
 ۱۲۳ ۳۴- نهی از مواد مخدر و قمار
 ۱۲۴ ۳۵- نهی از طلب آمرزش از دیگری
 ۱۲۴ ۳۶- نهی از دست‌بوسی
 ۱۲۵-۱۲۴ ۳۷- نهی از بالا رفتن از منبر
 ۱۲۵ ۳۸- نهی از فرو کردن دستها در ظرف غذا
 ۱۲۶-۱۲۵ ۳۹- لزوم مراجعه به پزشک
 ۱۲۹-۱۲۶ ۴۰- لزوم حفظ تندرستی
 ۱۳۰-۱۲۹ ۴۱- لزوم رعایت نظافت
 ۱۳۱ ۴۲- لزوم تربیت فرزندان
 ۱۳۲-۱۳۱ ۴۳- لزوم پرداختن به کار
 ۱۳۴-۱۳۲ ۴۴- لزوم پرداخت حقوق الله
 ۱۳۶-۱۳۵ ۴۵- مناجات‌ها و نمازها و دعا‌های بهائی
 ۱۴۸-۱۳۶ ۴۶- نمازهای واجب روزانه
 ۱۵۰-۱۴۸ ۴۷- نماز برای مردگان
 ۴۹- مناجات هنگام صعود روح در بالین محتضر
 و نیز پس از صعود روح تا قبل از دفن آن ۱۵۲-۱۵۰

- ۱۵۶-۱۵۳ ۵۰- دعا برای متصاعدین الی الله
- ۱۵۷ ۵۱- مناجات طلب ایمان و عرفان
- ۱۵۸-۱۵۷ ۵۲- مناجاتهای انقطاع و توکل
- ۵۳- مناجاتهای الفت و اتحاد- وحدت
- ۱۶۱-۱۵۸ عالم انسانی
- ۱۶۲-۱۶۱ ۵۴- مناجاتهای طلب صلح و آشتی
- ۱۶۴-۱۶۲ ۵۵- مناجاتهای نشر نفحات و تبلیغ
- ۵۶- مناجاتهای طلب ثبات و استقامت
- ۱۶۵-۱۶۴ در عهد و میثاق
- ۱۶۷-۱۶۵ ۵۷- مناجاتهای راز و نیاز - شکر و ستایش
- ۱۶۸-۱۶۷ ۵۸- مناجاتهای طلب حفظ و حراست
- ۵۹- مناجاتها و الواح مناسب محافل و مجامع عمومی
- ۱۷۱-۱۶۸ ۶۰- مناجاتهای طلب تأیید و کمک
- ۱۷۳-۱۷۱ ۶۱- مناجاتهای طلب عفو و بخشش
- ۱۷۵-۱۷۳ ۶۲- مناجاتهای طلب خدمت و عبودیت
- ۱۷۷-۱۷۶ ۶۳- مناجاتها و الواح طلب هدایت
- ۱۷۹-۱۷۷ ۶۴- مناجات طلب برکت و گشایش در امور
- ۱۷۹ ۶۵- مناجاتهای طلب فضل و احسان
- ۱۸۱-۱۸۰ ۶۶- الواح طلب استقامت - تسکین و تشجیع
- ۱۸۲-۱۸۱ ۶۷- مناجاتهای طلب شفا
- ۱۸۴-۱۸۲ ۶۸- مناجاتهای طلب روحانیت و فضائل
- عالم انسانی
- ۱۸۹-۱۸۵ ۶۹- مناجات طلب فداکاری
- ۱۹۰-۱۸۹ ۷۰- مناجاتهایی برای والدین
- ۱۹۰ ۷۱- خطبه نکاح و مناجاتهای آن
- ۱۹۳-۱۹۱ ۷۲- مناجاتهایی برای بانوان
- ۱۹۴-۱۹۳

- ۱۹۴ - ۷۳- دعائی برای مولود
- ۱۹۵-۱۹۴ - ۷۴- مناجاتهایی برای کودکان
- ۱۹۵ - ۷۵- دعای سفره
- ۱۹۶-۱۹۵ - ۷۶- دعای صبح
- ۱۹۷-۱۹۶ - ۷۷- دعاهاى وقت خواب
- ۱۹۷ - ۷۸- دعای هنگام خروج از خانه
- ۲۳۲-۱۹۸ - ۷۹- دعاها و مناجاتها و الواح ویژه
- ۱۹۸ - ۸۰- لوح شهادت حضرت اعلیٰ
- ۱۹۹-۱۹۸ - ۸۱- لوح - دعا برای شهیدان
- ۲۰۱-۲۰۰ - ۸۲- مناجات لقا
- ۲۰۷-۲۰۲ - ۸۳- لوح احتراق
- ۲۱۱-۲۰۸ - ۸۴- لوح احمد
- ۲۱۳-۲۱۱ - ۸۵- لوح بلبلان
- ۲۱۶-۲۱۳ - ۸۶- زیارتنامه حضرت بهاءالله
و حضرت اعلیٰ
- ۲۱۷-۲۱۶ - ۸۷- لوح ایام هاء
- ۲۲۱-۲۱۸ - ۸۸- دعاهاى ماه صیام
- ۲۲۷-۲۲۱ - ۸۹- لوح شفاء
- ۲۲۹-۲۲۷ - ۹۰- لوح عید رضوان
- ۲۳۲-۲۲۹ - ۹۱- لوح و دعای عید نوروز
- ۲۳۶-۲۳۳ - ۹۲- مناجاتهایی از حضرت ولی امرالله
- ۳۰۰-۲۳۷ - ۹۳- مختصری از تاریخ دیانت بهائی
- ۲۵۳-۲۳۷ - ۹۴- حضرت باب
- ۲۷۰-۲۵۴ - ۹۵- حضرت بهاءالله
- ۲۸۴-۲۷۱ - ۹۶- مقام حضرت بهاءالله و بشارات
کتاب مقدسه
- ۲۹۲-۲۸۵ - ۹۷- حضرت عبدالبهاء

- ۳۰۰-۲۹۳ ۹۸- حضرت شوقی ربّانی
- ۳۰۲-۳۰۱ ۹۹- بیت العدل اعظم و نظم اداری
- ۳۰۵-۳۰۲ ۱۰۰- محافل محلی و ملی و نحوه تشکیل آنها
- ۳۰۸-۳۰۶ ۱۰۱- تقویم بهائی، ضیافت نوزده روزه و تعطیلات مقدّسه
- ۳۳۲-۳۰۹ ۱۰۲- یادداشتها

Amouzehay-e Nazm-e Novin-e Jahani-e Bahá'í

Bahá'í Teachings For The New World Order

By: Mouhebat Sobhani

copyright ©2003, 160 B.E.

All rights reserved

ISBN : 300 - 01 - 013482 - 4

Second Edition 2004, 161 B.E.

Waldorf Enterprises

P.O. Box 5217

New York, N.Y. 10185-5217 .

U.S.A.

Tel.: 212-475-8664

Fax: 646-602-2767

e-mail: Amouzeh@aol.com

BAHÁ'Í

TEACHINGS FOR THE

NEW WORLD ORDER

"The Earth is but one country, and
mankind its citizens"

"Bahá'u'lláh"

Persian Version